REEL 9

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 9

fols. 1-4b, -8 on calligraphy, not catalogued in Richter-Bernburg

(Richter-Bernburg No. 11)

Author: Zainoddīn Esmāʿīl b. al-Ḥosain al-Jorjānī

Title: Khoffī-ye ʿAlāʾī

(Richter-Bernburg No. 191)

Author: Anonymous

Title: [Khavāṣṣ-e ashyāʾ]

85 fols., 235 x 125 mm

این
کتاب طب ابیاد
مفید و تجربات رسیده
و تا بحال چاپ نرسیده

[illegible]

... كفى فضل الكتاب الجيد ... صدق الله
العظيم و فى الاثر عليكم بحسن الخط فانه من مفاتيح الرزق قال
بعض الحكماء الخط هندسة روحانية ظهرت بآلة جسمانية وقيل الخط سراج الفكر
وسراج الذكر ولسان البعد وحيوة الدهر ... وقال الجاحظ الخط
لسان اليد وسفير الضمير ومستودع الاسرار ومستنبط الاخبار وحافظ الآثار وقيل الخط
فى الابصار سواد وفى البصائر بياض وقيل الكلام الفائق بالخط الرائق نزهة العين
وفاكهة القلب وريحانة الروح وگفته اند خط را بر لفظ مزيت است ازان جهت كه خط
قريب وبعيد را مفيد است بخلاف لفظ ودر وضع خط علما را خلاف است
بعضى گفته اند چون حق تعالى ... [illegible] ... نام هر چيز و منافع آن
آدم را عليه السلام تعليم فرمود منافع قلم نيز ازان جمله بود وآدم شيث را عليهما السلام
بدان تنبيه كرد تا خط بيرون آورد وبعضى ديگر گفته اند اول من خط وخاط ادريس گفته اند
اول كسى كه خط نوشت وخياطت كرد ادريس عليه السلام بود واز عمرو بن زبير وعبدالله
بن عمرو بن العاص روايت است كه آدم عليه السلام پيش از وفات خود بسيصد سال چون ...
از فرزندان لغتى تعيين مى كرد صفايح بسيار بر الواح از گل بساخت و مناسب هر لغتى
خطى بيرون آورد واصول لغات ايشان برآنجا نوشت وآنرا بپخت صحيفه بود كه موضع لغت
عرب بود در طوفان نوح غرق شد ولغت عرب در ميان قوم طوس و مدروس بود تا
... اسمعيل عليه السلام چون اسمعيل در مكه متوطن شد وبكرامت رسالت مشرف شد
شبى بخواب ديد كه در كوه ابو قبيس گنجى مدفون است چون بيدار شد برخاست ودر ...

بر خط و لغت عرب و...

نسند کہ اول کسی کہ وضع لغت و خط عربی کرد

... شخص وضع کردند یکی مرامر بن مره دوم اسلم بن سدره سیوم عامر

مرامر وضع صورت حروف کرد و اسلم فصل و وصل آن تعیین و عامر معجم کرد و بعضی

و بعضی گفتند خط عرب را قومی از طلسم وضع کردند و ایشان در عهد شعیب علیه السلام

ملوک مدین بودند و مهتران ایشان ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت نام بود و او

اسامی مهتران خود تصویر کردند و بعد از آن ثخذ ضظغ که زیادت از آن یافتند

دو ترکیب دیگر ساختند یکی ثخذ و دوم ضظغ و آنرا روادف نام نهادند و ابو

جعفر طبری از بدین ارقم و ضحاک روایت کرده است که ابو جاد هوز حطی کلمن سعفص

قرشت اسامی آن شش روز است که حق تعالی آسمان و زمین را در آن روزها آفرید و از اینجا

سر ابتدا و تعلیم ابا جاد معلوم شود و از جمیع خطوط که مشهور است چون عربی و یونانی و

عبرانی و ایغوری و هندی و ختائی خط عربی لطیف تر و شیرین تر است چه تزیین و تسهیل آن

بود

و تنقیح و تحسین آن بیشتر و در ایام متقدم خط مشهور میان عرب معقلی

بود از آن خط کوفی بیرون آوردند و این خط که الحال متعارف است گویند ابن مقله استخراج

کرد و بعضی با امیر المؤمنین علی علیه السلام نسبت کنند و گویند که از قواید او ست

که با عبد الله بن عباس رضی الله عنهما بوقت تعلیم فرمود که یا عبد الله وسع

ما بین السطور و اجمع ما بین الحروف و ادع المناسبة فی صورها و اعط کل حرف

حقها و بعد از آن جمعی که در تحسین و تنویع آن صناعت مبالغت نمودند چون ابن بواب

69

2

... بیدن و ما الجه

... بزیم ان شاء الله تعالی باب ...

... تراشیدن قلم از لوازم است و گفته اند

... ما استحکم نضجه فی جرمه و نشف ماده فی قشره و قطع بعد القطاف

بزم و در تراشیدن قلم چهار چیز را رعایت باید کرد فتح و نحت و شق و قط

اما فتح عبارتیست از قطع که اول بنسبت یا عرض باشد و آن در قلمی که صلابت داشته

باشد بیشتر باید و در قلمی که نرم باشد کمتر و نحت عبارتیست از قطع که بنسبت

با طول بود و پس اگر نحت اطراف قلم کند باید که هر دو کناره او بنسبت با شق

مساوی باشد و چندانکه از فتح بسر قلم میرسد باریکتر میکرداند تا جریان

مرکب بآسانی بود و اگر نحت درون او کند آن بحسب صلابت و رخاوت

شحمی که در درون او باشد متفاوت گردد و اگر شحم او سخت باشد باید که روی او

بسیار نتراشد و اگر نرم باشد تمام آن شحم بردارد تا مجری او صافی ماند

و زود خراب نشود و شق نیز بحسب اختلاف قلم در صلابت و رخاوت

و اعتدال متفاوت گردد اگر قلم سخت باشد باید که بفتحه رسد و گاه بود

که از آن نیز بگذرد و اگر نرم بود نیمه آن بس بود و اگر معتدل باشد

چنان کند که تا فتحه مقدار سبعی بماند اما قط بهترین آن بود که محرف بود بجانب

راست او چون در دست گیرد اندکی مرتفع باشد و باید که چنان در دست گیرد که اطراف

انگشت وسطی و سبابه و ابهام همه بر قلم باشند و متساوی و قلم را اند

بالا تراز فتحه بگیرد ...

و قانون آن بدانکه منبع خط یا منبع است چون خط مصاحف یا مخترع چون ...

اشکال پنج چنانکه ...

توفیه آنست که هر حرفی را چنانکه حق ...

باشد از آن اگر مقوس باشد یا منتصب یا مسطح یا ...

آنکه هر حرفی را قسط کند از طول و عرض و عمق و غلظت و دقت چنانکه

او باشد بدهد و اشباع آنکه هر حرفی را آنچه حظ او باشد از صدر قلم بدهد

تا اجزای او در دقت و غلظت متساوی باشد و اکمال آنکه هر حرفی را نصیب او

از انتصاب و انکباب و تسطیح و تقویس و استلقا بر وجهی که از آن مرکب شده باشد

بدهد و ارسال آنکه دست خود را بقلم فروگذارد تا بسرعت بگذرد در چند موضع

چنانچه رعایت باید نمود ترصیف و تالیف و تسطیر و تفصیل ترصیف آنست که نسبت

هر حرفی با حرفی دیگر در وضع رعایت کند تا همچو حروف متفرقه غیر متسقه ننماید

و تالیف آنکه هر حرف متصل را با منفصل جمع کند و تسطیر آنکه کلمه را با کلمه دیگر چنان ضم کند که سطر شود

و تفصیل آنکه هر حرفی را از حروف متصله که مد او حسن باشد بکشد و مد حرف جهت سه چیز توانند

بود از برای تحسین کلمه مثل میم در محمد یا از برای آرایش اشکال مثل سین در سبح

یا از برای تمامی سطر همچو نون عالمین و در هر یکی از این سه صورت است مرین وجه محمد محمد

سبح سبح سبح عالمین عالمین عالمین اول صواب دوم صواب آخر خطا و در خط

منبع مقدار طول الف کم از شش نقطه نشاید و هر دو طرف وحشی و انسی قلم را در کتابت

او مدخل باشد و در نیمه بالا بانسی و در نیمه زیرین بوحشی تا مرکز الف که آخر است

بار یکتر باشد و گویند شکل الف خطیست منتصب مستقیم که مایل باستلقا و انکباب باشد

و مقدار طول با نیز شش نقطه است و پیشین او بطرف انسی و باید که هر دو طرف

ادر کشیدن

بجها

حتی

... نویسند و دایره او ...

... و خط منکب و بعضی گویند اول منکب است

... مذهب اول بهتر است تا فرق میان او و حا ظاهر شود و نیمه

... دال گویند در اصل الف بود خم کرده تا دال شد و باید که هر دو طرف او

متساوی باشد و مقدار سر او از آخر او در تنگ نگردد الا باید که آخر او اندکی باریکتر باشد

و مقدار کشیدن او از آخر باید که بمقدار نیمه الف باشد و گویند او مرکب است از دو خط یکی

منکب و دیگری مسطح و اصل ها چون در اول افتد یا وسط آنست که بجز دالی بود بدو نیمه کرده

چنانکه دو ها شود مطرد و معکوس در محقق و ثلث و در نسخ اول معکوس بود و دوم مطرد

بدین وجه و بلندی سر او دو نقطه است و گفته اند که بیاض سر او باید که شبیه تخم سیب

باشد و طرف آخر او پنج نقطه است بوحشی قلم و بانسی و بوسط هر دو باید نوشت

واو مرکب است از سه خط منکب و مستلقی و مقوس و مقدار سر او دو نقطه است

و گفته اند سر او باید که ربع مجموع او باشد از طرف بالا باریکتر فراگیرند و طرف زیرین از آن غلیظ

تر و او مرکب است از یک خط مقوس و ربع دایره و حا همچو جیم است و میانه طا و ظا همچنین

بادام تشبیه کنند و باید که از شق علی و آنچه در کتابت مقدار است اندکی باریکتر

نویسند و نیمه دیگر غلیظ تر و شق اسفل را مساوی کشند و او شکلیست مرکب از سه خط

یکی منتصب و دو مقوس و یا مرکب است از دال معکوس و با مطرد و اصل او از سه

خط است مستلقی و منکب و مقوس و کاف مرکب است از یا معکوس و با مطرد و

مقدار فراخی میان او باید که یک نقطه باشد و بانسی و وحشی نویسد و او مرکب است

از چند خط منکب و مستلقی و منتصب و مسطح و لام یک الف است با نقطه چند

یکی منصب و

که در مجری مختلفا ند چه در میم

واو مرکب است از چهار خط منکب

دو نقطه است و باید که هر دو طرف او مساوی باشد چه در راء حلی ..

با رهکینه باید واو مرکب است از یک خط مقوس و نیمهٔ دایره و در سنی

باید که دندانها با رهکینه بود و هم مساوی یکدیگر در مقدار و نقش و انعطاف

و گفته اند و خطیت مرکب از شش خط منصب و مقوس منصب و مقوس

منصب و مقوس و دایرهٔ عین همچو دایرهٔ جیم است و سا و را بد و جهت تشبیه

کنند یکی منعل اسب و دوم بدهان شیر چون باز کند واو مرکب است از دو

خط مقوس و آن دو نوع است یکی منعل و دیگری مهمل و محیه نیز گویند

و فاء در اصل با بود و نقطه بر سر او از درون زیاده کرده‌اند و گفته‌اند و

شکلیت مرکب از چهار خط منکب و مقوس و مسطح و مقوس و بیاض

صاد باید که بقدر بیاض طا بود و مجری او بمقدار نون در طول و ارتفاع بود

و گفته اند و شکلیت از خط مقوس و قاف در اصل نونیست که دو نقطه بر سر او

از درون زیاده کرده‌اند و گفته‌اند و شکلیت مرکب از سه خط منکب و مستلقی

و مقوس و را همچون زاست و شین همچون سین و تا و ثا همچو با و خا همچو حا و دال همچون

ذال و ضاد همچو صاد و ظا همچون طا و غین همچو عین بی تفاوت و نقصان الا در تنقیط

و عدم تنقیط اند و لام الف الف است و لام که در آخر یاد کرده‌اند

و منصب خطیت مستقیم باعتبار طول همچو الف و مسطح خطیت مستقیم باعتبار

عرض همچو با و مقوس خطیت شبه قوس دایره همچون نون و منکب خطیت منحرف

باعتبار

محقق

و مدحه مرکز الف در محقق

محقق و ثلث که التفا نظر اولی بود و بادر محقق

.. رسید و در ثلث محرف و نیز آخر او را در محقق و ثلث مرفوع باید

کرد انید بخلاف نسخ و دال را در محقق و ثلث نظر بر کنند و طرف آخر او در ثلث

معوج سازند چنانکه شبیه نون شود و در محقق این معنی نشاید و در نسخ باید که طرف

اعلی و اسفل او مساوی یکدیگر باشند در مقدار و کاف در محقق منبسط باشد و در ثلث

منتصب و در نسخ هر دو گونه شاید و با در محقق بدین دو صورت نویسند و در ثلث

بدین دو صورت و در نسخ بدین صورت نیز والله اعلم بالصواب

[illegible]

که ملفوظ نباشد و حذف بعضی از ملفوظ و اختلاف صورت بعضی بدانکه اصل در حرف

و کلمه آنست که آنرا بوجهی که چون ابتدا و وقف بدو کنند ملفوظ شود بنویسند چنانکه

قاف را قه نویسند چه بر تقدیر ابتدا بدو و وقف قه گویند و آنرا که ضمیر متکلم است

انا را نویسند زیادتی الف زیرا که چون بر و وقف کنند انا گویند بالف و تا رحمت

جهت آن بها نویسند که چون بر و وقف کنند ها شود و اکسی که وقف او بتا کند

همیشه تا نویسد و اگر حرفی را صورتی مخصوص نباشد همچون همزه اگر در اول افتد مطلقا

بالف نویسند خواه مفتوح باشد و خواه مضموم یا مکسور و خواه اصلی باشد یا زاید زیرا که

همزه مشارک الف است در مخرج و اخف حروف لین است و چنانکه خفت در لفظ مطلوبست

در کتابت نیز مطلوب است و اگر حرفی در اول و در آخر همچون کاف یا با یا لام یا غیر آن

هم متغیر نشود چنانکه کاحد و مهرت یا بل الا در هیلا که در آنجا بعد از ادخال الام بی نویسند

نحو
تا که متصل باشد ... ... ونحوها

نحو این ما و نحو این اگر آن ناصبه فعلها در پهلوی متصل بو...

و اگر ان مخففه باشد جدا نویسند چنانکه علمت ان لا یقوم وا...

که در جمله هر الفی در آخر فعل ... از آن بیا نویسند نحو موسی و عیسی و مصطفی مگر اینکه

او یا یا باشد نحو دنیا که جهت کراهت اجتماع دو یا الف را با الف نویسند لجلا تحیی که حرف

علت باشد نیز بیا نویسند تا فرق باشد میان علم و فعل و اما زیادت چنانکه در مائة

لا لفنه زیادت کردند تا در صورت مشتبه نشود بد منه و تنبیه او را بر وفا

کردند جمع را نحو مبادئ کذا الفی در عمرو بود زیادت نکردند واو جمع که منفصل

بود الفی بنویسند تا فرق باشد میان واو ضمیر و واو عطف و از این نوع در کتب

صرف و نحو بسیار است و این مختصر احتمال آن ندارد و ما بدین قدر اختصار کردیم تا مبتدی

در یابد و فایده گیرد و موجب از دیاد بینه وی گردد و بالله المستعان و به التوفیق

والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین

خفی علائی

بسم الله الرحمن الرحیم چون خادم دعا گوی اسمعیل بن الحسن الحسینی الجرجانی از جمع کتاب ذخیرهٔ

خداوند خوارزمشاهی فارغ شد بر لفظ عالی خداوند زاده امیر سپهسالار اجل عمدة بهاء الدین

الاسلام عماد الدولة والدین ضیاء الامة نجم الملة مؤید الملک تاج الملوک والسلاطین

نظام المعالی قزل ارسلان ابو المظفر اتسز بن خوارزمشاه حسام امیر المؤمنین حرسه الله

ادام الله دولته رفت که ذخیره کتابی بزرگ است کتابی دیگر بایستی مختصر که هر وقت بر دست توان کرد

در مقصود ... مطالعت توان کرد و در سفر و حضر با خود توان داشت جمله فرمان ... نیست

لفظ عالی این مختصر آغاز کرده شد چنانکه همه با بهاء او با مختصری مشتمل است بر نکتها

و فواید که بیشتر کتابها از آن کسان خالی است و اهل فضل و اهل صنعت را مقصود آن نکتها باشد

و از بهر آنکه علم طب دو بخش است علمی و عملی و بخش علمی را فروع بسیار است اما آنچه از یاد کردن

آن در این مختصر چاره نیست دو نوع است یکی تدبیر حفظ صحت است یعنی نگاهداشتن

تندرستی و دیگر مقدمة المعرفه یعنی شناختن احوالی که بر بیمار پدید آید و بدان

... دال در ازی و کوتاهی بیماری و امیدواری و نومیدی از بیمار معلوم گردد بدین

سبب کتاب دو بخش کرده اند علمی و عملی و بخش علمی از این کتاب دو مقالت کرده شد

باب یازدهم اندر بیماریهای ... باب هفتم اندر تدبیر شراب باب هشتم اندر خواب و بیداری و تدبیر آن

باب دوازدهم اندر بیماریهای ... باب نهم اندر تدبیر حرکت و سکون باب دهم اندر تدبیر استفراغ

باب سیزدهم اندر بیماریهای ... بداروهای مسهل باب یازدهم اندر تدبیر استفراغ بدارو

باب چهاردهم اندر بیماریهای انواع ... باب دوازدهم اندر تدبیر فصد و حجامت

باب پانزدهم اندر انواع ... باب سیزدهم اندر استفراغهاء دیگر باب چهاردهم

باب شانزدهم اندر بیماریها ... اندر تدبیر اعراض نفسانی باب ... دهم

باب هفدهم اندر بیماریهای مخصوص ... اندر تدبیر پیران باب شانزدهم ... مسافران

باب هیجدهم اندر بیماریهای ... مقالت دوم اندر تقدمه معرفت باب اسباب

مقالت سیوم اندر علاج تب و ... باب اول اندر شناختن بیماری باب دوم اندر شناختن

مقالت چهارم اندر ... باب سیم اندر شناختن بحران باب چهارم اندر ...

مقالت پنجم اندر علاج ... و از جای بیرون آمدن اندام ... شناختن نشانهای سلامت ... باب پنجم

مقالت ششم اندر ... اندر علامتهای که بعلتی دیگر زایل شود باب ششم اندر شناختن

مقالت هفتم اندر ... و از اینجا کتاب ختم شود و این مختصر در ... حالها که اندر تن مردم پدید آید باب هفتم اندر شناختن و قسمت

مجلد نهاده آمد بر قطع مطول تا پیوسته در ... توان داشت بدین سبب این مختصر اندر بیماریها و نوبت تبها باب اول اندر تدبیر ... باید دانستن که اسباب

خفی علائی نام کرده آمد و از ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواست ... در ... و بیماری شش نوع است و طبیبان آنرا اسباب الست خوانند و آن

آمد انه ولی ذلک والمعین فیه بحسن نخستین در مقالت است والسلام علی ... حرکت و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ

من اتبع الهدی مقالت اول اندر تدبیر حفظ صحت و آن ... و اعراض نفسانی و اندر تدبیر حفظ و صحت تدبیر این سببها

شانزده باب است باب اول اندر تدبیر ... واجب است از بهر آنکه هرگاه که این سببها چنین باشد که باید و چندانکه باید

باب دوم اندر تدبیر فصلهاء سال ... وقت که باید سبب تن درستی باشد و هرگاه که برخلاف این باشد سبب

اندر تدبیر شهر و مسکن باب ... اندر ... بیماری باشد و از این سببها هیچ سببی نیست که مردم از دیگری با او ... تو

باب ... اندر معرفت غذا و تدبیر آن باب ... اندر تدبیر آب ... او و بدان محتاج تر از بهر آنکه قوام همه تن به قوت است طبیعی

وحیوانی ونفسانی وداى قوتها کار خویش توانند کرد مگر بیارى روح ومادت
روح هواست که مردم آنرا بنفس می کشند وبدین سبب از همه چیزها که
بیرون تن حیوانست هواست که باندرون وبیرون او رسنده تراست واگر
چه هوا گرم وترست واین هوا که نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح
وحرارت غریزى سردست واین هوا که بدم زدن با حرارت غریزى رسد
وبا روح بیامیزد گرم شود وبسوزد واگر بدم زدن دیگر بیرون نیاید
وازروح جدا نشود مزاج روح از اعتدال بگردد وهرگه که بدم زدن
دیگر از روح جدا شود وهواى تازه بروح رسد بدین سبب روح
از هوا منفعتی عظیمست ودلیل بر آنکه این هوا نزدیک ماست
بقیاس با مزاج روح سردست آنست که اندر هواء گرما وگرم هوا از جنبانیدن
خنکی هوا بیابیم از بهر آنکه این هوا که مماس پوست ماست وساکن است
اندر مدت سکون از پوست ما حرارتی یافته است وکیفیت آن همچون
کیفیت پوست ما گشته وحس لمس را از چیزى که مانند آن باشد
خبر نباشد وهرگاه که هوا را بجنبانند آن هوا که مماس پوست ماست
دور شود وهواى تازه مماس گردد وپوست ما از کیفیت آن هواء تازه خبر یابد
واگرچه هوا گرم وترست این هوا که نزدیک ماست هواى محض نیست
لیکن با بخارها ودودها وغبارها وغیر آن آمیخته است واز هر چیزى اثر
پذیرفته وهمچنین از هر فصلی از فصلهاى سال از طبع خویش بگردد
وطبع آن فصل گیرد وبهتر آن باشد که هر فصلی طبع خاصهٔ خود باشد
وهرگاه که فصلهاء سال از طبع خاصهٔ خویش بگردد سبب بیماریها گردد
وبهترین هوا آن هواى باشد که از بخار دریا ودیگر آبها وبخار مرغزار

ونشیبها ونیز تباه درختان بد چون انجیر وبید انجیر وگوز وپالیزها نزدیکی دروى که زیر
باقلی وسیر وگندنا وجرجیر باشد مانند بوى بخار عفونتها بوى آبک وگلخن نزدیک
باشد ودر میان درختان انبوه ودیوارهاى بلند بنا نباشد واز جانب شمال گشاده باشد
واندر تابستان غبارناک ودر زمستان نمناک باشد وهوا که معتدل باشد وهواء گرم تن را
لاغر کند وروى زرد کند وتشنگی آرد ودرا گرم کند وقوتها را ضعیف کند واندر طبعها
فزونی عفونتها بود وتب بدید آرد ومردم سرد مزاج را وخداوند بیماریها سرد را
سود دارد ورطوبتها تحلیل کند ومسام بگشاید وهواى سرد اندر بستن حالها مردم تن درست
سود دارد ومادتها را غلیظ کند وفرو آرد ماند وبدین سبب اشتها وجوارح [illegible] باشد
ولیکن زکام ونزله بسیار افتد ومسام بسته شود وسینه درشت گردد وهواى گرم ترگرم لاغر را
سود دارد وپوست را نرم کند وهواى خشک بضد این باشد وهواى غلیظ هوا باشد که دروى
ستارگان خورد اندر شبها بدید نباشد ودم زدن دروى خوش نباشد وهواء نمناک زمانی
[illegible] کار نتوان هواء غلیظ باشد وهواى خانه گران تر از هواء صحرا باشد وهرگاه که هوا بد باشد
وبخارهاى بد بادى بیامیزد آن وقت هواى خانه بهتر از هواء صحرا باشد وهرگاه که دود با
تولد کند بخار عود وعنبر وکندر ومصطکی وصندل وسعد ولادن وقسط وچوب
سعد وچوب گز وبادام تلخ وکدر سود دارد واصلاح هوا باشد وسرکه اندر خانه
وحوالی خانه پراگنده سود کند خاصه اگر اندکی انگزد دروى حل کرده باشد
[illegible] اندر فصل بهار دانستن که اندر تن در
زمستان گرد آمده باشد وفسرده باشد پیش از آنکه حرارت تابستان گداخته ونسط
[illegible] باید کرد بدو وجه یکی آنکه طعام کمتر ولطیف تر خورد ومعده را از طعام لطیف تر
[illegible] کند وهر بامداد پیش از طعام اندکی ریاضت باید کرد واز طعامها گرم وتر چون
وگوشت بسیار از شراب وطعامهاء تلخ وشور پرهیز باید کرد ووجه دوم آنکه استفراغ

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ تا مادت کمتر شود و اولی تر استفراغ اندر فصل بهار استفراغ

خون باشد و اندر فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد و آسودگی باید

کرد و شربت و غذا باید که میل بخنکی دارد و کسانی که قی توانند کرد قی باید کرد چند

و مسهل قوی نشاید خورد و آب میوها و آب لبلاب و خیار شنبر و شراب گل و شراب

بنفشه و سفوف بنفشه کفایت بود صفت سفوف بنفشه بگیرد بنفشه خشک

مقدار هفت درهم سنگ یا ده درهم سنگ بکوبد و بیزد و با همچندان شکر سوده بیامیزد و با آب

سرد بخورد و فصل تابستان بریان و مرطوبات را و غذا و مزاج سرد و بهارها سرد را سود دارد

و اندر فصل خزان از گوشت صید و گوشت قدید و جماع و از هرچه خشکی فزاید دور باشد

و شبها بر امتلاء معده نشاید خفت و جایگاه خنک نشاید خفت و از گرما و سرما و

بامداد خود را نگاه باید داشت و اندر آب سرد نشاید نشست و اندر آخر فصل استفراغ

کردن بداروی مسهل صواب باشد و قی نباید کرد و شراب کهن را ممزوج باید خورد و اندر

فصل زمستان ریاضت بسیار بهتر و غذا تمامتر باید خورد و اگر در زمستان طبع روان

ندارد غذا باندازه باید خورد و ریاضت بیشتر علی الجمله در زمستان اسفیدباج و قلیه

خشک و کباب و مانند این باید خورد و مربا چون زنجبیل و گزر و مانند این و شراب صرف

باید خورد و هر که اندر زمستان بیمار شود در خوردن تدبیر استفراغ باید کرد از بهر آنکه

تا سبب قوی نباشد اندر زمستان عارضی پدید نیاید و تا تمام حرکت نکند و استفراغ

اندر زمستان باسهال صواب تر از آنکه بقی [illegible]

هر مسکنی که افراشته تر هوا و نسیم آن خنک تر و خوش تر و دم زدن در هوای

آن آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخارهای آن

بدتر و دم زدن در وی ناخوش تر و هر مسکنی که از یک جانب آن کوه بود و از

دریا هوای آن تر باشد و ما را انفاد بسیار آید و اگر زمین آن خشک بود و صلب

و کوه از سنگ باشد مضرت آن کمتر باشد و اگر کوه گل باشد زمین رخو باشد تری آن

زیان کارتر باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفونتها و بیماری عفونت بسیار افتد

خاصه که مسکن اندر نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از جانب

جنوب باشد و بادهای اندر آن شهر بسیار باشد و مسکن که اندر میان شهر و معدن گوگرد

و نفط بود و مانند این هوا باشد سخت از اعتدال دور باشد و مسکنهای بیابانی درشت و

باشد و مسکن دریایی تر باشد و مسکن کوهی خاصه اگر کوه مقابل مشرق باشد هوای آن

درشت باشد و مردم قوی و درشت سخن و دراز عمر باشند و مسکن که گل آن پاکیزه باشد

و کوه و دریا از وی دور باشد هوای آن خوش و معتدل باشد و مسکنی که در میان بطیحا و

در میان بیشه باشد بد باشد خاصه اگر حشرات و غیر آن بسیار باشد و مسکنی که بر ساحل

دریا باشد هوای آن درشت باشد از بهر آنکه دریا عفونت نپذیرد و اگر نهاد شهر

بد افتاده باشد و کسی خواهد که مسکن خویش را بر نهاد نیک نهد تواند نهاد و این چنان بود که

خانه بلند کند و در خانها که در وی بود در وی سوی مشرق کند و گذر شمال در وی گشاده کند

و چنان سازد که شعاع آفتاب اندر بیشترین خانها در افتد و سقف خانه بلند و درها

فراخ کند [illegible]

نخست جامه از همه جامها گرمتر پوشیدنی در جمله گرم کند و جامه گرم جامه را گویند که

گرمی بسیار تواند داد که از تن وی گرمی پذیرد چون جامه پشمین و پوستین و جامه

خنک جامه را گویند که گرمی از تن مردم بسیار تواند پذیرد که مردم را گرم کند چون

جامه کتان و جامه پنبه که میان این و آن باشد و ابریشم از کتان گرمتر است و از

خنک تر و جامه نو خاصه آنچه خز و خیز و جامه ای چه تن را گرم کند و جامه زمستان باشد

و آنچه بتن باز نگیرد چون کتان و آنچه صقالی دارد آن جامه تابستان باشد و جامه درشت

و آنچه بتن باز نگیرد چون کتان و آنچه صقالی دارد از جامه تابستان باشد و جامه درشت

تن را لاغر کند و پوست را سخت کرداند و جامه نو مر ضد این باشد و سموم و وبا و
مرغزی نیشتر را کرم کند و پوست بتره نیز کرم باشد و حرارت سنجاب کرم تر از حرارت
بره و روباه باشد و قاقم به سنجاب نزدیک است و حواصل کرم تر از هر دو باشد (همه)
جامه بهاری و خزانی است والسلام

غذای نیک چیزی باشد که در وی هیچ معنی داروی نباشد چون تره و میوه و هر چه از این
نوع باشد یعنی از نوع میوه و تره آنرا غذا داروی خوانند و از بعضی نوع چیزها [illegible] (سنبل)
علاج نباید جستن هر چه از بهر آنکه مرهم لطیف کننده است خون را بسوزد و صفرا زیادت (کند)
و هر چه غلیظ است تری و بلغم فزاید و نیکی غذا نیک نان پاکیزه است از گندم رسیده آفت
نرسیده و گوشت گوسفند بختنه آفت نرسیده تن درست و آسوده و شیر [illegible]
که در خور مزاج هر شخصی باشد و بعد از مانند به بغداد انگور است و آنچه تمام
رسیده باشد اما انگور رسیده باید که چند روز آونگ کرده باشد و انجیر و خرما عادت (است)
رطب و خرما و هرگاه که از غذاها نیک در تن فضله پدید آید استفراغ باید کرد (بطریقی)
که سهل تر باشد و عادت دارند و هرگاه که از غذاها دوائی چیزی خورده شود
بر عقب آن چیز ضد آن باید خورد تا مضرت آن باز دارد چنانکه اگر خیار و کوک (کاهو [illegible])
و کدو و مانند این خورند و از مضرت ترسند مقداری سیر و پیاز یا نعناع و [illegible]
و مانند این با آن یا بر عقب آن بخورند و اگر سیر و پیاز و مانند این خورده شود چیزی
خورد چون کدو و برگ خرفه و خیار بر عقب آن بخورد و اگر طعامی غلیظ خورده شود
که از آن سده تولد کند چون هریسه و پاچه و از قطایف و حلوای نشاسته چیزی که
سده گشاینده و لطیف کننده با آن بکار دارد چون آبکامه و کبر و سرکه و پیاز [illegible]
و ترب [illegible] و چقندر پخته و تجدد را خوش کرده و دیگر روز سکنگبین خورند (طعام خام)
اندک خورند و اگر چیزها شور و تند خورده شود بر عقب آن چیزی ترد [illegible] خورد چون (بی مزه)

دلکه

(بره) و کدو و مانند آن و تفه چیزی باشد که طعمی قوی ندارد و اندر مستان گوشت بختنی و [illegible]
و مانند آن نباید خورد و اندر تابستان بوارد اولیتر و طعام بیشتر بر شهوت صادق باید
خورد و هرگاه که شهوت صادق پدید آید در طعام خوردن تاخیر نباید کردن و چنان باید
که دست از طعام باز دارد هنوز شهوتی باشد و پیش از آنکه طعام خورده باشد
طعام دیگر خوردن و معده گران بار کردن بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر
بسیار نباید خورد و خفتن و ریاضت بسیار کردن با هستگی و پس از آنکه از خواب
برخیزد اندک گوارشی معتدل و موافق مزاج یا اندکی شراب صرف باید خورد اگر باشد
و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه دارد و هر چه نازکتر و لطیف تر و آشامیدنی باشد
نخست خورد مثلا نخست شوربا باید آشامید پس ترید خورد پس گوشت و از بهر (پس)
ریاضت و برنج چیزها نازک چون شیر و ماهی تازه و مانند این نشاید خوردن از بهر آنکه
معده گرم شده باشد چیزهای نازک زود اندر معده تباه شود و اخلاط را تباه کند و [illegible]
که غذاها بدگوار و بدان اعتقاد نباید کرد از بهر آنکه بیرون کار خلطها بد تولد کند و بسیار
شود و بسیار غذاها باشد که اندر او نوعی از مضرت باشد و کروهی با و خوی کرده باشند
آنکه [illegible] آن غذا باز آن باشد که غذا که در وی هیچ مضرت نباشد و با آن خوی نکرده باشند
و بسیار کسان باشد که غذا اگرچه نیک باشد ایشان از آن باز دارد آن کسان از آن غذا
پرهیز باید کردن و چند گونه طعام مخالف اندر یک نوبت خوردن سخت بد باشد
و مدت دراز اندر یک نوبت طعام بودن بد باشد از بهر آنکه لقمه نخستین هضم پذیرد
و لقمه بازپسین از آن دور افتد و هضم ناهموار شود و بهترین اندر طعام خوردن آنست
که اندر دو روز طعام سه بار خورد یک روز بامداد و شبانگاه و دیگر روز نماز پیشین
و هرکه اندر یک روز دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر یکبار خورد ضعیف شود
و اگر یکبار عادت دارد پس دو بار خوردن آغاز کند هم ضعیف شود و کسلانی و امتلا (کاهلی)

تولد کند و کسی را که معده گرم باشد بهتر آن باشد که بامداد چند لقمه نان با شراب غوره یا شراب انار یا شراب لیمو یا شراب آلو یا شراب ریباس یا مانند آن چیزی بخورد و بس بریاضت و حرکت مشغول شود و طعام باید که پراکنده خورد اندک اندک و مردم چنین را حول کم تشنه شود صفرا اندر معده بسیار گردد و چون طعام خورد اندر معده تباه شود و هرگاه که چنین تباه شدن طعام بیابد برود طعام نرم باید کرد و معده از آن پاک کردن بآب گرم یا شراب آلو یا مانند آن چیزی و هرکه از پس طعام بخواهد خفت سختی بباید رفت باهستگی تا طعام از فم معده فرو برود پس بخسبد و هرکه اندر تن درستی جوع طعام خوردن کم شود و چندان طعام که کفایت او باشد بیکبار نشاید خورد متفاریق باید خورد و هرکه ریاضت کمتر کند و مردم پیر را قوت هاضمه ضعیف باشد طعام کمتر و لطیف تر باید خورد اندک باید خورد و از جرب گوشت دست کشیده باید داشت بمرق قناعت باید کرد و خداوند صفرا را غذاهای سرد و تر باید خورد چون کشک جو و قلیه کدو و ماش مقشر با کدو و کوک و اباهای ترشی چون غوره با و آلو با و ریباس با و دوغ با و زیره با و غذای خداوندان سودا باید که میل بتری دارد و اندک مایه گرم باشد چون رشته و سفیدبا و دوغ با یکنت بره و خایه مرغ نیم برشته و مرغ فربه و مزورد و مرطوب غذا لطیف و گرم باید خورد چون نخوداب و سفیدبا ها خاصه بگوشت گنجشک و کبک و تذرو و گوشت آهو و بط فربه و توابل او دارچینی باشد و زیره و کرویا و صعتر طوب را خاصه قلیه ابکامه سجتر و اندکی سیر و کوته مغز و قلیه خشک از سرخی گوشت که سپید از وی جدا کرده شود بروغن کوزه بریان کرده باشند یا بروغن تهیه و روغن مغز تره آلو و غذاهای لطیف بر درستی نگاه دارد و فضول از آن کمتر فزاید و غذاهای غلیظ قوة بیشتر دهد و هرکه غذا غلیظ از بهر قوة خورد بر گرسنگی صادق باید خورد و باید خورد تا نیک هضم پذیرد و قوت فزاید و غذاهای خشک چون کاورس و عدس

بر ونمک سود . شهوت طعام ببرد و لون بشره را تباه کند و طبع خشک دارد و غذاها چرب کسلانی آورد و شهوت ببرد و طعام ترش کسلانی و سستی آرد و تر شیها پیری پدید آرد و غذاهای شور و تیز چشم را زیان دارد و مضرت ناگوار بدین نان بیشتر از مضرت ناگواریدن گوشت باشد یعنی توقع سلامت از ناگواریدن نان کمتر باشد از آن که ناگواریدن گوشت و بسیار غذاها ست که اندر یک روز و اندر یک نوبت دو بهم نشاید خورد چون دوغ با و غوره با دو بهم و از پس ماهی ترشی و از پس آلو و شفتالو و زردآلو نشاید خورد و کرنج با چیزی که از سرکه ساخته ند نشاید خورد و سکباج و غوره با با ماهی شور و گوشت نمک سود نشاید خورد و گوشت نمک سود بره و سیر نشاید لخت و گوشت مرغ بجغرات نشاید و عسل و خربزه از پس یکدیگر نشاید خورد و کبوتر بچه و سیر و پیاز و خردل همه بهم نشاید خورد و از پس هیچ میوه تر آب یخ نشاید خورد و سیر و پیاز بیکجای نشاید خورد و گوشت بریانی که از تنور نشاید پوشید و اگر پوشیده باشد نشاید خورد و بسیار خوردن پیاز کلف و سرگشتی تولد کند و سیر و شراب اندر یک روز خوردن نقرس آرد و از پس فصد و حجامت چیزهای شور خوردن نشاید که و بهق آرد و سرکه در چیزی که از مس و از روی باشد نشاید داشت روغن و شیر اندر جای مس و روی نشاید داشت و ماهی تازه و شیر و پنیر تر و خایه مرغ بیکجای نشاید خورد و ما قلی و جغرات بیکجای نشاید خورد باب ششم

... آب خالص سرد و تر است و باشد بسبب نزدیکی آتش [illegible] گرمی هوا گرمی عرضی در وی پدید آید بی آنکه چیزی با وی بیامیزد [illegible] بسبب سردی هوا سردی عرضی پدید آید بی آنکه چیزی سرد با وی

بیامیزد و هر که از آب خشکی نپذیرد مگر آن وقت که بفسرد و هرکه گوهر آب
تری فزون تری نپذیرد از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر تر گردد و فعل
و فعل خاص آب تری کردن نیست و اگر گرمی یا خشکی کند بسبب چیزی زمینی
کند که با وی بیامیزد یا بسبب کیفیتی عارضی که پذیرفته باشد و آب
باران تری فزون‌تر از دیگر آبها کند و باران زمستانی خالص‌تر از باران
تابستانی باشد از بهر آنکه حرارت آفتاب اندر زمستان ضعیف باشد
و بخارهای غلیظ نتواند کشید و بخارهای سوخته و غبارها نباشد یا کمتر
باشد و باران تابستان بر ضد زمستان باشد و باران بهاری میان این و
آن باشد و آب باران اگر چه سخت نیک باشد زود عفن شود از بهر آنکه
لطیف است و لطیف زود اثر پذیرد و اگر عفن نگردد دیگر از آب
نیک‌تر ده باشد و برف که بر زمینی پاک آمده باشد فرقی نیست میان آنکه اندر آب
افکنند و میان آنکه آب را از بیرون بدان سرد کنند و آب سرد خداوندان عصبها را
و پیوندها را زیان دارد و آب دریا و آب شور حرارت را لاغر کند و خداوند
و خداوند بیماریهای سرد و تر و خداوند نقرس و رعشه و استسقا و فالج
را سود دارد و اگر آب خوش را نمک دریا افکند و بپزد همچون آب دریا باشد و منفعت
آن دهد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش آرد نخست اسهال
آرد پس طبع را خشک کند و آب تلخ همیشه اسهال آرد و از آب تیره سنگ
و سنگ مثانه و گرده تولد کند و آب گرم طعام را بر سر معده آرد و
تشنه را خرسندی ندهد و آب سرد با اعتدال مزه تن درستان را سود دارد
و معده گرم را همچون گوارش بود و دل گرم را بجای هوای خوش باشد
و بخارها از دماغ باز دارد و عفونت تنها را دفع کند و نگذارد که خون تباه کند

و یکی آن را که اندکی می‌باید که ماده پخته شود زیان دارد و آب گرم مغثی
گشتن آرد و اگر سخت گرم باشد بادها را بشکند و قولنج را سود دارد
و تشنگی دروغ را باطل کند و معده را بشوید و خداوند نزله و ماخولیا را و درد چشم را
سود دارد و ادرار کند و حیض فرو آرد و آب چاه و کاریز با قیاس با آب جوی بد باشد
و آب چاه با آب جوی بهم نشاید آمیخت و آب ایستاده خاصه آنکه در میان درختستان و نیستان
باشد سخت بد باشد و سپرز بزرگ کند و مر احشا را زیان دارد و باشد که استسقا
پیدا کند و خصلتهای بد بسیار دارد و آبهای بد را بصلاح توان آوردن تدبیرهای بسیار
و آسان‌تر و بهتر آنست که آب را با خاک پاکیزه بیامیزد و بجنبانند و بپزند و بنشانند
و آب غلیظ را با شراب باید خورد یا با شیر و آب شور را با سرکه و سکنگبین و اگر چیزی قابض
چون خرنوب و حب الآس و زعرور در وی افکنند یک روز مضرت آن باز دارد و آب
زلالی با شراب خورد یا با چیزی چرب یا شیرین باید خورد و آب تیره با شیر باید خورد
و تریاق مر آبها مخالف را بیازاست خاصه سرکه پرورده و آب ایستاده و هیچ چیز که نشاید
خورد و چیزهای خنک باید خورد و آنجا که آب اندک بود و مردم کار کرده بود آب را با سرکه
بیامیزد با آب که تو حاجت آید اگر تخم خرفه بکوبد و با سرکه بیامیزد با آب که تو حاجت آید و
بر سر طعام آب بسیار نشاید خورد و آنکس را که صبر نباشد اندکی آب سرد بمزد و بمزه
سرد تو تشنگی را تیز نشاید و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و مبرود را سود دارد و محرور را زیان
دارد و آب خوردن بناشتا و از پس گرمابه شدن زیان دارد و اگر کسی را آب خوردن ناشتا صبر نباشد
آب با شراب ممزوج کند و بناشتا بخورد و اگر بزمستان خورد گرم باید و اندر تابستان
سرد باید و آب خوردن شب که از خواب بیدار شود زیان دارد خاصه که حاجت
صادق نباشد و لکن محرور را و مخمور را زیان کمتر دارد و از پس طعام گرم آب
سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب را اندر دهان لختی نگاه باید داشت

بی فرو بردن و اگر تشنگی در وقتی غلبه کند صبر باید کرد و خفتن با طبیعت اندر
خواب آن ماده را که تشنگی می آرد بپزاند و تحلیل کند و اگر تشنگی در وقت بیرون آب
خورده شود تشنگی زیادت کند از بهر آنکه ماده مدد یابد و قوت ترشود و نفخ و باد یابد
و آب با دیگر آنچه زیان کند والسلام باب [illegible] شراب
اگرچه دین اسلام شراب را حرام کرده است ولیکن خوردن اندر ملتهاء دیگر مباح
بوده است و طبیبان سود و زیان در کتب آورده اند و بعضی مردمان لذت
و منفعت آن بیطلبند از آنجا که طریق طب است واجب دیده اند منفعت و مضرت
آن باز دیدن المنافع شراب بسیار است یکی آنست که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت
غریزی است کتنی مردم تن باشند بدانی بدین سبب حرارت غریزی را بیفزاید
و طعام را هضم نیکو کند و خلطهای خام را بپزاند و بگدازد و بعضی را باسهال
و بعضی با درار و بعضی بقی و بعضی بعرق دفع کند بدین سبب است که هر که
شراب خوردن عادت کند هرگاه که دست از آن کوتاه کند هضم او تباه شود
و حرارت غریزی ضعیف کند و هم قوت اندامهاء او ناقص شود و خلطها
که بعرق و اسهال و ادرار و بقی دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گرد آید
و بیماریهای گوناگون تولد کند و منافع دیگر آنست که رنگ روی او برافروزد
و قوت روح و قوت اندامها را مدد کند و رگها را از اخلاط بد بشوید و
شهوت طعام بیارد و قولنج و سدها بگشاید و رگها را فراخ کند و غذا به همه تن
برساند و بدین سبب تا فربه کند و خواب خوش آرد و پادزهر زهرهای
سرد است چون افیون و شوکران و مانند آن و اگر دهر کزیده را شراب قوی
گرم کرده شود دارد و آن منفعتها آن باشد که بوقت و اندازه خورد
و هرگاه که از اندازه بگذراند همه مضرت کند و از بهر آنکه منفعت بیشتر گرد آید

نکر

[illegible]

و هرگاه که بسیار خورده شود حرارت غریزی را ضعیف کند

شراب آنست که حرارت غریزی را [illegible] کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را
غذاست و هر غذا پذیرفتن آنگاه قوی باشد که غذا باندازه قوت او باشد
و چون غذا فزون تر شود قوت هاضمه و غاذیه از تصرف کردن عاجز آید و چون اندرون
قوت عاجز آید ناچار غذا پذیرنده ضعیف کرده و حال حرارت غریزی با شراب
بسیار همچون حال آتش اندک باشد که از فروزانیدن هیزم بسیار عاجز آید و فرو میرد حرارت
غریزی همچنان از هضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد و بدین سبب است که هرگاه
که افراط کنند بیم باشد که مفاجاه اندر میان شراب بمیرد از بهر آنکه شراب نرود با خون بیامیزد
و هرگاه که بسیار گردد همه رگها و اندامها چون جگر و شش و دل پر شود و هوا را که مدد
روح است کند اندر حال بمیرد مفاجا و این معنی شرحی تمام تر اندر ذخیره خوارزمشاهی
یاد کرده شد و مضرتها دیگر چون وسواس است و مالیخولیا و غفلت و کند فهمی
و رأی ناصواب و خیرگی چشم و تباه شدن حاستها و ترسیدن اندر خواب و بیداری
و [illegible] و سکته و خناق و رعشه و نقرس و برسام و هذیان و دیوانگی و تبهاء محرقه
و استسقا این علتها اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که هرگاه که
قدحهاء کوچک خورند زودتر مست شوند از بهر آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و آن
قدح یک بیک بخار بر نتواند انگیخت و چون بخار شراب بدماغ نرسد دیر مست شود
و آن قدح خرد زود بخار تواند انگیخت بدین سبب دماغ زود تر از بخار شراب ممتلی گردد
زود مست شوند و بباید دانست که محرور را شراب سپید و رقیق موافق باشد و چون شراب
قوی با کمال کوفته بجکانند رقیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر ممزوج کنند
و شراب زرد قوی تر باشد و هرچه زرگین تر قوی تر و مرطوبان و پیران را شاید و شراب
سیاه غذا بیشتر دهد لیکن حرارت آن کمتر باشد از حرارت شراب زرد خاصه اگر شرابی [illegible] رنگ
آتش دارد و شرابی که رنگ و طعم و بوی آن ضعیف باشد محرور را شاید لیکن از معده

دیر بیرون آید و شراب خوش بوی که ریحانی خوانند خداوند خفقان و غشی را
موافق بود و شراب ناخوش بوی دماغ و جگر و سینه را زیان دارد و اخلاط
بد افزاید و شراب شیرین فربه کند و آواز صافی کند ولیکن سده کند و دیر گوارد
و جگر و سینه را زیان دارد و شراب تلخ زود گوارد و سده بگشاید و خلط بلغمی را
لطیف کند و شراب رقیق زودتر برگها بگذرد و بدماغ رسد و زود دست کند
و ادرار بیشتر کند و شراب غلیظ ضد این باشد و شراب خام ناجوشیده
را مستی و هشیاری زودتر باشد و نشاط زیاده کند و خون صافی کند و نیکی
بوی دهان از مداومت آن ناخوش کند و دماغ را قوی افزاید و شراب جوشیده آنچه
تلخ باشد گوارنده تر باشد و هشیاری وی دیرتر باشد و خارش قوی تر باشد
و نشاط همچون نشاط شراب خام باشد و شراب جوشیده شیرین سنگ و ریگ از مثانه
و گرده بیرون آورد و باشد که استسقا ادا کند و شراب مویزین را حرارت و رطوبت کمتر
از شراب انگوری باشد و غذا کمتر دهد و نفخ کند و کسانی که مزاج ایشان سرد باشد
و خشک نشاید و انواع شرابها که از [illegible] و کاورس و غیر آن کنند از جمله شراب
نشمرند و فعل و منفعت شراب از آن نیاید جز آنکه دماغ را ممتلی گرداند
و شراب کهن حکم آن دارد باشد و شراب تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد
که اسهال کند و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره و ریواج و مانند آن باید
ساخت و نقل آن نار ترشیده ترنج و هر کرا شراب صداع آرد نقل آبی و انار باید کرد
و اندر میان هر دو سه پیاله و شراب اندکی آب سرد خوردن تا قوة شراب از دماغ
باز دارد و هر که معده او گرم و ضعیف باشد نقل حب الاس و آبی ترش کند
و اگر معده سرد باشد نقل کمونی و سعد و قرنفل و پوست ترنج و تخم مرو و کسی را که در میان
شراب قی و منش گشتن رغبه دارد نقل زیره و نمک کند و پوست پسته که بر طاهر [illegible]

کبوس آرد

[illegible] عال او باشد الله دهان نگاه میدارد و می خورد و شراب ناشتا دماغ را و عصبها را
زیان دارد و تشنج آرد و خوردن از اول کنند مستی متواتر مزاج گرم و دماغ را تباه کند
و بیماریها عصبها را آرد و بیم سکته و مفاجا مردن باشد و کودک نارسیده را
شراب سخت زیان دارد حرارت و قوت غریزی را زیان دارد و تحلیل کند کسی که خواهد
که از مستی زود هشیار شود سرکه با آب بیامیزد مقدار سه پیاله بخورد و دوغ ترش و [illegible]
گداخته خورد و کافور و صندل بوید و روغن گل و سرکه بر سر آن می نهد کسی که خواهد که
مست شود تا عضوی را علاج کند بزر البنج و قشور بیروج الصنم اندر آب بپزد تا
آب سرخ شود و آن آب آنگاه با شراب بیامیزد و بدهد و هر که خواهد که شراب
بسیار خورد و دیر مست شود اگر محرور باشد آب درخت رز که انگور آن سپید
باشد و آب نار ترش از هر یکی مثلا ده درمسنگ [illegible] ده درمسنگ بیامیزد
و یک وقیه بدهد و اگر مبرود باشد سداب خشک و زیره و نمک را [illegible] بکوبد
و آب انجا بد و بسرشد و اقراص کند و خشک کند هر ساعت دهان با آن خوش می کند
تا نافع باشد ان شاء الله باب [illegible] خواب و بیداری
بهترین وقتی خواب را آن وقت است که طعام از قعر معده فرو گذشته باشد
و در قعر معده افتاده و قوت هاضمه معده در آن تصرف کرده و موضع خالی [illegible]
سم زیان دارد و حرارت غریزی ضعیف کند و تن را لاغر کند و خواب روز
بیماریهای رطوبتی و نزلها آرد خاصه اندر تابستان و رنگ روی را تباه کند
و تن را سست کند و کسلانی و سقوط شهوت آرد و زیان کارتر چیزی
خفتن و مزاج سرد را بسیار خفتن است و کسانی که بر روز عادت خفتن کرده باشند
بتدریج از آن عادت باید گشت و خواب روز بجای خواب شب نایستد و [illegible]
[illegible] کند وقت خفتن نخست بر پهلوی راست باید خفت یک زمان [illegible]

پس و پهلو وجب باز گشتن و شکمها که هر باید داشت و چیزی که هر چون
سمور و مانند آن بر شکم باید پوشید و اگر بر شکم چند روا باشد تا حرارت
جمع شود و طعام نیک هضم کند و بپشت باز خفتن زیان دارد از بهر آنکه فضلهای
دماغی که منفذ آن بسوی پیش است چون بینی و کام بسوی پس میل کند و بپیه
و عصبها فرو آید نزله و سل و درد عصبها و فالج و درد پشت تولد کند و اندر
دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و بی خوابی و شب ناخفتن گوهر دماغ
را کم کند و طعام و شراب خام و ناگوارنده بماند و قوت را ساقط کند و خواب
بامدادان زیان دارد حکما گفته اند شب غذا هضم یافته باشد و معده خالی گشته
بجای باشد که بر گرسنگی بخسبد و آوازها پیوسته و هوای معتدل باشد چون
آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک نباشد و مانند این خواب آرد و ماندگی
و سماع و مالیدن بسیار خواب آرد و شراب ممزوج نیز خواب آرد و کسانی که بی خوابی
رنج باشد نگذارد که تکیه کند و چشم فراز کند و آن اندک مادهٔ غنودگی
باشد باز دارد و ناماندگی شود و بیشی او جماعی نشسته و ممره گویند و کتاب چرا
تا ملول گردد بینی ناگاه از بیشی او برخیزد و چراغ برد ار نهد و چال
[illegible] باید دانست که از بهر آنکه حرارت غریزی
از سببهای بیرونی و اندرونی اثر می پذیرد و اندک اندک بتحلیل خرج
می رود حاجت است بدانکه عوض آن باز آید و از مددی دهد مر آن
گوهر آن و مر حرارتی که از اندرون یا از بیرون بتن رسد مر غریزی
و از گوهر آن منیت و حرارتی که مدد این را شاید و از گوهر آنست جز را
که از حرکت اندامها خیزد منیت از بهر آنکه چون مردم حرکت کنند اندامها
وی گرم شود و حرارت غریزی برافروزد و مددی باید مر آن گوهر حوشنی

این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ صحت ریاضتست
بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله که هر روز از تن بماند
جمله آنرا بتحلیل دفع کند و بهتر وقتی ریاضت را آن وقت باشد که هضم شده باشد
طبیعت اجابت کرده و روده از فضلهٔ طعام خالی گشته و سخت که تدبیر ریاضت
خواهد کردن نخست باید تا اندامها بمالند مالیدنی نرم و بتدریج سخت تر می مالند
تا بآخر سخت بمالند پس بریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ
شود دیگر بار اندامها بمالند مالیدنی نرم و در میان مالیدن و هر چند بار
اندامها و خویشتن را بکشد و عصبها دراز کشد و نفس باز گیرد چندانکه تواند
تا فضلها که بریاضت در فع شده است بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت
چندانکه باید که رنگ روی افروخته شود و حرکت بنشاط می تواند کردن
و هرگاه که ماندگی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد
و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد و انواع ماندگیها که از ریاضت و غیره پدید آید
سه نوع است قروحی و تمددی و ورمی گروهی گفته اند که نوع دیگر است
استخوانی گویند اما قروحی ماندگی باشد اگر دست بروی نهند یا حرکتی کنند
المی یابد چنانکه از قروح یابند و سبب آن فضله باشد رقیق و بسیار و حرارتی
قوی که اندامها را گرم کند گوشت و پیه بگدازد و اندر نواحی پوست پراکنده
کند و اگر این فضله بسیار تر باشد سرمای اندر پشت می آید و اگر سخت بسیار باشد
لرزه و تب تولد کند علاج آن اندر آب نرم نشستن است و مالیدن نرم
بروغن گشاینده باید جهد کند چون روغن بابونه و روغن شبت
و روغن بیخ خطمی و کرنب فایده و طعام چیزی که لطیف باشد چون فروج
با آب غوره و نلک و کشک چون نخته باشد و چون قلیه کدو و سماق

دماش ممتنع و ماندگی تمددی چنان باشد که مردم پندارد که اندامهای
وی کشیده است و امتلاء و حرارت همی پدید آید و سرها و بندها و حرکت دشوار
نتواند کرد و سبب آن یا فضله باشد که اندر عضلها مانده باشد یا بادی و علاج
آن گرمابه باشد و آب زدن و روغنها که اندر علاج قرویحی یا دکرده آمد
و اگر این ماندگی نه از ریاضت باشد از استفراغی چاره نباشد و
و دیگر نوعی است که تن گرم باشد و رگها و عصبها ممتلی و اگر د
بود پنداری که عضوی آماسیده باشد و سبب آن همو سبب
تمددی باشد علاج آن به چیز تمام شود امتلاء را باستفراغ و
خوردن زایل کند و حرارت بشربتهاء خنک تسکین دهد و امتلا
عضلها را و الم آنرا بگرمابه و آب زدن و روغنها علاج کند و آسا
کن نبیند و ماندگی قشفی چنان باشد که مردم پندارد که اندر اند
وی خشکی است و سبب او رنجی باشد که عرق بسیار کند یا در
سخت کند سفر کند و رنج و گرسنگی خوردن و روزه اتفاق افتاد
باشد علاج آن آب زدن و گرمابه و روغن مالیدن و شربت کشکا
و روغن بادام و شکر و لعاب اسبغول و طعام با آنچه اند
کشکاب لختی و فروج و مانندان

باب دهم اندر تدبیر داروی مسهل

باید دانست که مردم تن درست و کودک را
و مردم پیر را و مردم خشک مزاج را و اندام لاغر را و کسی را
گوشت عضلهای او اندک باشد و کسی را که قوت ضعیف
باشد و کسی را که معده و دل ضعیف باشد و کسی را که عضلهای زبان
وی ضعیف باشد و این کسی باشد که اندر سخن بجای حرف سین ثا

وکسی که اندر تن او خون بسیار تر از دیگر اخلاط باشد و این چند گروه را که یاد کرده آمد
داروی مسهل نشاید خورد و نیز اندر فصل گرما نشاید خورد و خاصه اندر فصل گرمای سخت:
و پیش از برآمدن شعری یمانی و بیست روز پس از برآمدن هیچ کس را نه داروی مسهل
نشاید خورد و نه فصد و حجامت شاید کرد و اگر ضرورتی سخت باشد فصد کند
با احتیاط و تسکین بجای آرد و مباشرت را نیز نباید کرد خاصه اندر ایام بلخور و اول
تا آخر نوزده روز باشد از ماه تموز و کسی را که شادی بزرگ و غم بزرگ باشد
یا حمی و اندیشه بزرگ دارد نشاید خورد و بسیار خوردن داروی مسهل عادت
ناپسندیده است و تن را ضعیف کند و کسی را که داروی مسهل خوردن آزموده نباشد
طبیب را نشاید که او را دارو دهد و صواب آن باشد که بغذای اندک و لطیف تدبیر آن
کند و یا اگر چاره نباشد داروی لطیف دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم و
بیشتر از استفراغ کند که داروی تیز و داروی خوار باید که تن را مستعد دارد بلار و
خوردن تا مقصود حاصل شود بی مضرتی و این چنان باشد که چند روز چیزی که احشا را
ضعیف کند خورد و معده را مراعات کند و کفرها دارد و گشاده و طبع را نرم کند
و خلطها را بگدازد پس مسهل خورد و آن ساعت که مسهل خورد طعام باید که هضم شده باشد
و نیز شهوت طعام پدید نشده باشد و دارو سخت شیرین نباید تا معده او را
بعوض غذا قبول نکند و بهضم آن مشغول نشود خفتن پس از آنکه دارو خورده باشد
اگر دارو قوی باشد و بیشتر از آنکه دارو بکار آید بخسبد تا دارو کار بهستی کند بهتر
و چون دارو بکار آید اگر بخسبد باقی دارو و فعل دارو باطل کند و اگر دارو نرم
و لطیف باشد و بیش از آنکه بکار آید بخسبد دارو کار نکند یا کمتر کند و آب
گرم خوردن پس از دارو و مطبوخ قوت دارو را ضعیف کند و از بی چیزها
باشد بکار آن تقصیر باشد آب گرم شوربا و لیکن تا زود آنرا دفع کند و اگر یک

درمسنگ مصطکی سوده با اندکی شکر بخورد داروها باری تمام دید ونه ودو [illegible] باشد حب الرشاد بروغن زیت چرب کند و شراب خوردن پس از دارو تیمار باشد
کند تا داروی تمام کار نکند طعام و شراب نباید خورد و اگر معده صفرائی [illegible] تب آرد و اضطرابی پدید آید و اگر داروی اسهال افزون از اندازه کار کند
باشد و صبر کردن احتمال نکند پس از دارو بزمانی اندک لقمه چند بخورد و اند[illegible] شیر تازه دهد تا تیزی و قوت دارو از رودها باز دارد و اگر تخم لسان الحمل اندر
شراب توید کرده یا شبت بخ کشکاب یا آب انار و اگر کسی را بفصد یا مسهل [illegible] شیر بجوشند و بدهند در حال باز دارد و اگر تب آمده باشد اسفول
حاجت افتد نخست نگاه باید کرد اگر اخلاط که راست نخست فصد باید کرد [illegible] و کلارمنی و صمغ عربی بروغن گل چرب کنند و یا شراب آبی و یا شراب غوره
و اگر اخلاط بلغمی است نخست مسهل باید خورد و اگر کسی را داروی کار نکند و تا [illegible] بید بد و تریاق فاروق و فلونیا اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال چندان
و بی آرامی و تمدد اندر اعضا پدید باید شاف یا حقنه بکار باید داشت یا د[illegible] شود که فواق پدید آید اسفول بروغن گل چرب کند و بدهد با آب سرد
مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم بباید داد تا دارو را دفع کند و اگر کها مت[illegible] اطراف ببندد و عطسه آرد و فلونیا دهد و اهل تنعم را و ملوک را و کسی را
کرده و چشمها بیرون خیزد رگ بباید زد و بسیار باشد که آبی و سیب غشیان [illegible] داروی مسهل خورند تدبیرها لطیف باید ساخت اما خداوند معده ضعیف و کرم
که از دارو باشد زایل کند و دارو را در کار آرد و اگر تا پنجا عراضی تولد کند چون [illegible] با استفراغ حاجت آید بگیرد سقمونیا مقدار یک شربت و اندر جلاب خام حل کنند
اجابت نیفتد مر فصد باید کرد و اگر چه بس آرد و روز باشد و هرگاه که دارو [illegible] آبی با سیب ترش و شیرین پاره کند و پس بکار بیارند و اندرین جلاب افکند یک
کار تمام نکند و تن را از آن مادت که مقصود باشد پاک نشود کرها بیکار باید داشت [illegible] شربت تا ازین جلاب لختی اندر خورد و آن آبی برچینند بر خلال و بدهد و آن جلاب
چند روز تا ماده که بجانب رودها میل نکرده است و سوی پوست میل داشته [illegible] دور کند مضرت سقمونیا نباشد و مزه دارو معلوم نبود اما اگر مقدار سقمونیا زیادت
بعرق دفع شود و بباید دانست که اگر ترکرها به لذت یابد نشان آن باشد که ماد[illegible] از یک شربت کنند تا آنچه آبی بستاند مقدار یک شربت باشد و اگر با استفراغ صفرا و
دفع می شود و اگر لذت نیابد و تاسه در وی پدید آید در حال بیرون باید [illegible] رطوبت حاجت آید ترند سپید تراشیده و نیم کوفته بگیرد یک درمسنگ یا بیشتر
آمد و شربت و غذا موافق تدبیر کند و چون از دارو فارغ شود از همه چیزها [illegible] بحسب قوت و طبع دارو خوار و اندر صد درمسنگ آب بجوشد تا نیمه باز آید و بپالاید
که حالی احوال مردم بگرداند چون شادی بزرگ و غم بزرگ و چون جماع و چون خشم [illegible] و بمقدار حاجت سقمونیا در این آب حل کند و مقداری شکر سوده در افکند پس آبی با سیب
عظیم و مانند آن از خویشتن دور باید داشت و طعام اندک و لطیف باید خورد [illegible] هر دو را تره کرده بر افکند و یک شب بنهد و بامداد آن آبی با سیب بدهد مقصود
و بیشتر از طعام مرطوب و میوه ها حب الرشاد باید خورد و اندر جلاب و محرور را [illegible] حاصل کند باذن الله [illegible] مطبوخی که خداوند نوله را سود دارد
و سودائی را اسفول و معتدل مزاج را تخم شاهسفرم و اگر کسی سخت محرور باشد [illegible] بگیرد بنفشه خشک سه درم بیخ سوسن مقشر نیم کوفته ده درمسنگ اندر نیمنی آب بپزد تا
اسفول را بروغن گل چرب کند پس اندر جلاب کند و کسی که سخت محرور و د[illegible] بنیمه باز آید و بیست درمسنگ شیرخشت یا ترنجبین در وی حل کند و بپالاید و این

یک شربت باشد ... حبی لطیف بگیرد و بنفشه خشک دو درمسنگ
رب السوس یک درمسنگ عسل و خیارچنبر چندانکه هر دو بآن بسرشند
وحب کند نافع باشد [illegible]

وحب کشت

کسانی که سینه تنگ و از گوشت برهنه باشد و حنجره ظاهر بیرون آمده باشد
و کسی که اندر سینه بیماری باشد قی نشاید کردن و کسانی که دماغ و اعضاء سر ضعیف
باشد و کسانی که سخت فربه باشد داروی مسهل اولیتر از قی کردن باشد
اما منفعت قی کردن آنست که مر بیماریها و دردها که از فرو سو ناف باشد سود دارد
و معده را پاک کند و آرزوهای بد چون آرزوی گل و مانند آن زایل کند و آرزوی
طعام پدید آید و یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و ... سود دارد
... و جذام و کسانی که بدرنگ باشند و زردروی سود دارد و کسانی
که داروی مسهل قی و غثیان آرد اگر پیشتر از دارو سه روز قی کنند چون دارو
خورند غثیان و قی نباشد و مضرتهای قی آنست که معده را زبون کند و اخلاط
روی بمعده آرند و دندانها و سینه و چشم را زیان دارد پس اگر قی بااندازه و وقت
حاجت کند گرانی گوش و سر زایل کند و چشم را روشن کند و از بهر قی کردن
چند گونه طعام مخالف خورد و چند گونه شراب مختلف تا مقصود تمام حاصل
شود و چون طعام و شراب خورده باشد یکزمان صبر باید کرد تا اخلاط که مقصود است
با طعام بیامیزد و کسی را که قی دشوار افتد سه روز پیشتر از قی هر روز یک
اوقیه روغن شیرخشت با یک اوقیه شراب صرف بیامیزد و بخورد ... درم سنگ
... شود و روغن اندر مالد و شوربا چرب خورد و طعامهای گوناگون
اگر هوا سرد باشد در خانه گرم و ... بااندازه گرمابه و قی کند و اندر وقت
قی کردن لفافه بر پشت چشم بندد و بنشیند و راست ننشیند و چون فارغ

دفع باو تب ... را

17

شود چشم و روی با آب سرد بشوید و دهان بآب گرم و چند بار غرغره کند سکنگبین
با آب کامه و بهتر بی روغن کامه قی کردن تابستان است و مرطوب قی از بهر ریاضت
کند و پیشی از طعام و محرورانی از طعام و شراب کند و کسی که خواهد که معده او زبون
نشود پس از آنکه دهان نشسته باشد غرغره کرده بمقدار یک مثقال مصطکی سوده
با اندکی شکر یا بی شکر با آب سیب بخورد تا ماده را اگر روی بمعده دارد باز دارد
و باقی فضله که در معده باشد بجانب روده دفع کند و گلشکر و اطریفل کوچک
همین سود دارد و از داروی قی اگر در معده شورش تولد کند شوربا چرب
اندر زایل کند خاصه شوربا مرغ فربه و اگر فواق پدید آید جرعه جرعه آب گرم
می خورد و عطسه آرد و پهلوها درد پدید آید و ... روغن بنفشه و روغن
بابونه بمالد و آب گرم تکمید کند و تکمید چنان باشد که شاخ گاو یا چیزی
نشسته پر آب گرم کنند و بران موضع می نهند و داروهای قی اگر جهد بی خطر است این
بگیرد تخم ترب دو درمسنگ تخم شبت یک درم بوره نان ... چهار دانگ نیم ... انگور
و با انگبین بسرشند و پیش از طعام بخورد و این یک شربت بود ترب را پاره
کنده چون درم درم و اندر عصاره می نهند تو تو و بر روی تواند کی نمک می پراکند پس
بمقدار سکنگبین عسلی بر سر آن کند و یک شب بنهد و دیگر روز پیشی از طعام آب ترب
و آن سکنگبین بخورد پس طعام خورد و تدبیر قی کند و بیاز نرگس دو یا سه در میان طعام
و با ماهی بخورد و قی آرد و فقاع گرم را با آب شبت و با ماء العسل بخورد و قی آرد نافع
باشد انشاء الله [illegible]
فصد استفراغی است کلی از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است و بدین سبب گاه
که فصد کرده شود از هر خلطی چیزی کمتر شود فصد استفراغ کلی بدین سبب گویند
و فضیلت فصد آنست که چون رگ گشاده شود رنگ و قوام در وقت بیرون آمدن خون

واگر در سینه

می‌تواند دید و چندانکه مصلحت باشد بیرون توان کرد اندک و بسیار و داروی
مسهل و داروی قی اگر تقصیر کند تدارک تقصیر آن بداروی دیگر خطر باشد و اگر
افراط کند باز داشتن دشوار بود بدین سبب فضیلت هیچ استفراغی بفضیلت
فصد و حجامت نرسد و منافع خون اندر تن بسیار است لکن آنچه از آن چاره نباشد
اندرین مختصر یاد کرده آید و آن است که معلوم است که جگر گرم است و معدن
قوت طبیعی است و تولد خون اندر جگر باشد بدین سبب اندر خون حرارت
طبیعی است و همه تن از وی بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی
هم خون است که خون را بهمه تن می‌رساند و بدین سبب است که هرکه خون بیشتر
بیرون کند ضعف قوت و غشی تولد کند و منفعت بزرگتر آن است که رگ بزرگ
از جگر بدل پیوسته است و نصیبی تمام از خون بدل می‌رساند و آن خون اندر دل مرکب
قوت حیوانی گردد و اندر همه شریانها بهمه جا برود و قوت حیوانی بهمه تن برساند و بدین
سبب است که هرگاه خون از شریانها بیرون شود قوت حیوانی باطل شود و مردم
هلاک گردد و کمترین منافع خون است که پوست را رنگین و تازه و طری و نیکو دارد و از بهر
این منافع بعضی پیشینگان خون بیرون کردن بهیچ حال روا نداشته‌اند و این رای
خطا است از بهر آنکه منفعت خون آن وقت باشد که مقدار خون اندر تن چندانی باشد
که باید و مزاج آنچنان که باید و هرگاه که مقدار آن بیشتر شود یا مزاج آن بگردد ناطبیعی
شود سبب بیماریها گردد و زایل کردن حال ناطبیعی واجب است و عذر خواسته اند
لیکن و گفته که هرگاه که غذا از بیمار باز گرفته آید یا چیزی نافع و اندک داده آید هم مقدار
خون و هم مزاج آن باعتدال باز آید و بیرون کردن خون حاجت نیاید جواب آن
گوییم اگرچه این تدبیر صواب است مهلتی و مدتی باید تا غرض از آن حاصل آید لکن گاه
ایمن نتوان بود که آفت پیش دستی کند و مهلت نبود پس ضرورت مقدار خون

18

کم باید کردن و صواب آن باشد که اندر چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذا
کم و اندک دادن و مقدار خون بد بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون
اعتماد بر قوت و بر حال باید کرد و این بنبض توان و اولیتر آن است که در حال فصد طبیب
دست بر نبض دارد تا هرگاه که اثر تغیر و ضعف پدید آید در حال ببندد و هرگاه که سبب
فصد تباهی خون باشد تا رنگ و قوام آن نگردد نباید بست مگر اثر ضعفی پدید آید
و هرگاه که سبب فصد بسیاری خون باشد با قوت بیرون آید چون بشوید نباید
بست که اثر ضعیفی پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماسی باشد تا رنگ
خون نگردد نباید بست و بقراط بدین سبب می‌گوید اندر شوصه رگ باسلیق
باید زد و تا رنگ خون نگردد نباید بست مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید آید
و دوم آماس قوی باشد و رنگ خون دیگر نگردد و بیم باشد که ضعف پدید آید
از بهر آنکه آماس کند و بر رگ گذرهای خون بسته باشد و خون درین موضع باز دارد
و بدشواری بیرون آید و محرور و مردم لاغر را که در معده تولد کند کسی را که
مسام گشاده باشد و کسی را که فم معده ضعیف باشد و کسی را که چنین فم معده
قوی باشد از غشی نگاه باید داشت طبیب را باید که نبض نگاه دارد تا
چون اثر تغیر مزاج پدید آید در حال ببندد و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد
و بیشترین بیماران افتد که دگرگونه باشد و قی کردن پیش از فصد غشی باز
دارد خاصه کسی را که در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد
و اگر در حال غشی قی افتد غشی زایل شود و قوت باز آید و تدبیر نگاه
داشتن از غشی آن است که پیش از فصد تر نانی اندک شراب انار دهد یا شراب
سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب غوره یا مانند آن چیزی و هر دو
پیش از فصد شراب بوده نه دهد یا میبه یا جلاب که اندر وی در ولجنه
اوویه

باشد پنهان و مقصود در رگ پشت با زخفتن فصد کنند و هم بدان شکل باشد
تا خون چندانکه باید بیرون کنند یا کمتر از حاجت و هیچ حال اسراف نکنند
و از پس فصد ماء اللحم دهد و فصاد باید که نافهٔ مشک و آلتی که بدان
قی تواند افکند چون پر مرغ و مانند آن حاضر کند و دواء المشک نیز حاضر
دارد تا اگر غشی افتد در حال پر مرغ فرو کند و قی کند و مشک بو باید
و دواء المشک در جلاب یا در آب انار افکند و در حلق اندر چکاند و کسی را که
تب آید در میان تب و روز نوبت آن رگ نشاید زد و کسی را که درد و ضعف باشد
رگ نشاید زد نخست درد ساکن باید کرد پس رگ زدن از بهر آنکه
درد اخلاط سوی خود کشد و رگ زدن خلط را سوی بیرون کشد
منازعت پدید آید میان دو کشیدن و اضطراب و شوریدن و ضعف
تولد کند و اندر تابستان رگ روز باید زد که هوا خوش بود و اندر
ساعت از روز خاصه مردم محرور را و اندر تدبیر استفراغ یاد کرده است
که کدام روز کار را فصل از کر و مسهل شاید خورد و نه فصد کرد این
معنی اندرین باب نگاه باید داشت و آن روز که رگ زنند و دیگر روز طعام
اندک و لطیف تر باید خورد و چیزی صفرائی نشاید خورد خاصه محرور را در جمله
طعامی که قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه خشک و مانند آن نباید خورد
از بهر دو کار یکی آنکه مقصود از فصد باز کم کردن قوت خون باشد
و طعام قوی مقصود باطل کند دیگر آن روز که فصد کند قوتها و معده
و دیگر اندامها الحق ضعیف شده باشد و طعام قوی خورده شود
هضم بد باشد و خلط بد تولد کند در حال گرانی و کسلانی تولد کند
و از قی و از پس اسهال و از پس جماع و از پس بی‌خوابی و رنج و از پس
طعام

طعام و از پس مسهل هیچ کاری که تن را گرم کند یا بسبب آن تحلیل افتد
بسیار و مسام گشاده شود رگ نشاید زد و اگر ضرورتی باشد میان
این حالها و میان رگ زدن سه روز زیاد و روز کم نشاید همه از پیش
رگ زدن و هم از پس رگ زدن آسودن و بار غلتیدن صواب باشد
و لیکن نشاید خفتن از بهر آنکه کسلانی آرد و ضعف و اگر احتلام افتد
ضعف آرد بر سر رگ رفادهٔ نو بر رگ باید نهاد و هیچ عطر و تعلیج
نباید مالید و اگر رگ گرم شود بیست و چهار ساعت می باید گشاد و از زیادت بجذب
سرد نو کردن و باز بستن و مرطوب را پیش از رگ زدن ریاضت معتدل باید کردن
تا حرارت برافروزد و رطوبتها بگدازد اما رگها که بیشتر زنند قیفال است
و اکحل و باسلیق و باسلیق ابطی و صافن و مابضی و عرق النسا و حبل الذراع
و اسیلم و هر رگی را منفعت دیگر است اما فصد قیفال علتهای سر و چشم و بینی
و کام و زبان و لب و دندان سود دارد و فصد اکحل علتهای همه تن سود دارد
و باسلیق علت جگر و سپرز و ذات الجنب و شوصه و دردهای سرین و زانو
و ساق و قدم را سود دارد و اسیلم دنبال باسلیق است از دست راست
درد جگر را سود دارد و از دست چپ سپرز را سود دارد و خداوند گرد
خارشتی را سود دارد و حبل الذراع اندر بعضی دستها با باسلیق آمیخته است
و اندر بعضی با اکحل آمیخته است و بر زند الاعلی نهاده است نزدیک خرده
دست و اندر کتابی میگویند منفعت آن همچون منفعت قیفال است و قیاس
بر خلاف این واجب میکند همانا این خلاف از سهو نبشتن افتاده
باشد و فصد صافن خون را از نیمه بالا فرود آرد و حیض بگشاید و بواسیر
زهدان و خارشتی را و خایه و قضیب را سود دارد و مابضی اندر زیر زانو

بعضی طبیبان گفته اند ما بض شاخی است و دنبال رکها یک رک شده است و فصد آن
درد لختشارا و درد پشت را سود دارد و منفعت آن فصد فزون از منفعت
صافن است و حیض بکشاید و درد معده و بواسیر و درد رحم را سود دارد
و فصد عرق النسا درد عرق النسا را زایل کند و منافع دیگر همان منافع صافن نیز
دیگ است اما باسلیق را بر و ربیب باید زدن یا از پهنا و در بوده باید زدن تا یا
از دیگر سو رگ زخم بیرون نشود و بکرانه زیر عصب و عضله و
ان بر نیاید و اندر رگ الکحل عصب است احتیاط باید کرد در بوده باید زد
و اندر درازا باید زد از بهر انکه بسیار باشد که اکحل اندر میان دو عصب باشد
و باسلیق از بهر انکه در زیر آن شریان است از موضع خویش یکسو باید زد و
بر ربیب باید زد یا از پهنا و درازا نباید زد و اگر از درازا زند با حذر کرد و با
که از هر دو روی شریان باشد و اگر از هر دو جانب باشد دست از ان رگ بباید
داشت و رگی دیگر باید جست و اندر پشت وقتها که باسلیق ببندد باد کرد
و نشان وی آن باشد که بزرگ باشد عدسی باشد و باسمو ... باید پدید آید نباید
گشاد و باهستگی مالیدن تا هموار شود و دیگر بار بستن و اگر دیگر باد کرد
نباید گشاد و بمالیدن و بستن و اگر هربار باد کرد دست از ان رگ بباید داشت
و باسلیق ابطی باید زد و هر رگ دیگر که همچنین باد کرد نباید زد و باسلیق
آن اولیتر که بپشت نیشتر زدن چنانکه نیشتر حجامت زنند تا سلامت
باشد و باسلیق ابطی را بسیار بباید مالید و آب گرم ریختن بسیار
پس بستن و بند بزرگ باید افگندن و دست مقصود راست بباید داشت
چنانکه زاویه بغل قایمه باشد و رگ را بابهام باید فرو گرفت بالای ... و نیشتر از
بر رگ فرو باید برد و فصد اسلیم را ساعد بباید بست و بر ربیب باید زد یا از درازا

و دست

و دست او اندر آب گرم باید نهاد تا خون چنانکه باید برود و رگ صافن را از
بالای شتالنگ باید بست و گامی چند برود و گره هنر از پنبه در زیر پای
نهد تا پای در روی نهد و بفشارد تا رگ پدید آید و از شتالنگ دو شاخ
برخاسته است از دو جانب او و اصل اندر میان است اصل را باید زد و ما
ساق را بباید بست و ران نیز بباید بست و چند گام بباید رفت و چند بار فرو
نشیند و برخاست تا رگ پدید آید و عرق النسا را دستاری دراز بکیرد و یک
سو بر میان مقصود بندد و باقی بر ران و ساق او می پیچد و می بندد تا نزد یک
شتالنگ و چند بار فرو نشیند و برخیزد و پای بر خشتی نهد و فصاد
بر پشت پای میان خنصر و بنصر رگ را بجوید و اگر یافت از خطا ایمن باشد
بالای کلک انگشت کلک
و اگر نیافت از پس شتالنگ از جانب وحشی بجوید و نشان عرق النسا آنست
که بودی چند کرم باشد و از درازا باید زد از بهر انکه از دو جانب او عصب است
و هرگاه که فصاد را خطا افتد و سر نیشتر بعضی عصبی باز آید اگر درست باشد
یا پای اماس کند و گداز تولد کند مرتو بر روغن بادام یا روغن بنفشه چرب کند
دست و پا گنجول میشود
و آب کشنیز تر و صندل سرخ و سپید و شاف مامیثا بر آماس ضماد می
باید کرد اگر قوت بجای باشد از دست دیگر رگ زند یا رگ صافن بباید زد
و اگر خطا بر پای افتد از دست رگ باید زد همراه از آن جانب و اگر جراحت رحم
کند جراح فراخ باید کرد و زفادها بر وی باید نهاد چنانکه ریم دفع می شود و اگر
خطا از بن گونه افتد که رگ تنگ کشاده شود و خون اندر زیر پوست جمع شود
و جایگاه رگ گرد کبود شود تا این اثر زایل نشود بدان دست هیچ کار سخت
نباید کرد و هرگاه که نشان کبودی کم میشود نشان سلامت باشد و اگر کبودی
زیادت میشود تا سیاه شود از دست دیگر باید زدن یا رگ صافن باید زدن

و آن ضماد که یاد کرده شد بر نهادن و هرگاه نیش بشریان باز آید در حال سر رگ
بباید گرفتن و دارو که آنرا لادن دق گویند بر نهادن و ببستن محکم و دست
بر بالش بزرگ نهادن و زیر آنرا رفاده بر نهادن و باز دو دست دیگر و پای
که برابر این دست مجروح باشد ببستن تا خون بدین دست مجروح
میل نکند و اگر از بستن رنج رسد بباید گشاد و باز ببست
لاژورد بگیرد دم الاخوین عنزروت شب یمنی قلقطار قیا چلنار و صمغ کندر گل انار
از هر یک یک درم سنگ صمغ عربی دو درم همه بکوبد و بیزد و بسپیده خایه
مرغ سرشته و آنرا با پشم خرگوش یا با قرنجنه یا با خانه عنکبوت پاکیزه
بر جراحت و گرداگرد آن بر نهد و ببندد و ده روز نگشاید پس از ده روز
برفق بگشاید و اگر خون ساکن نشده باشد باز ببندد و هر چند روزی می
گشاید و می بندد تا معلوم گردد که جراحت بسته و محکم شد و اندرین میان
طبع مفصود نگاه دارد تا نرم شود و با اعتدال باشد و نشان جراحت بشریان
رسیدن آنست که حرکت بیرون آمدن خون حرکتی بر نظام باشد چون حرکت
نبض در حال نبض ضعیف شدن گیرد و خون شریانی رقیق تر باشد
و اشقر باشد و اگر گوش بجراحت نزدیک دارد آواز خون اف اف توان
شنید اما حجامت کودکان و پیران بجای فصد باشد و برین عضو
که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و تا خون حجامت از گوهر روح
خرج نشود و تا خون فصد بسیار خرج شود کودکان را تا از شیر باز نکنند
بی ضرورتی سخت حجامت نشاید کرد و از پس آن تا مرضی و رنجی نباشد نشاید
از بهر آنکه ضعیف شوند و پیران ضعیف باشند و پیران از شصت سال
حجامت نشاید کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه دارد و اولیتر آن باشد

چهاردهم و پانزدهم از ماه فصد و حجامت نکنند توقف کند تا نور ماه نقصان گیرد
و این چون روز شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنکه ماه چهاردهم ممتلی باشد
از نور و اندرین اخلاط حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رگهای
باریک و شاخها و رگها همه پر شیده و اندرین وقت خون نیک و صافی
بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد خون صافی باز گردیدن گیرد
و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد بسبب آنکه غلیظ تر باشد باز پس تر
ماند و بدان زودی که خون صافی باز گردیدن گیرد و اخلاط که باز نتواند گشت
بدین سبب با خون حجامت اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید والله تعالی اعلم

استفراغ دیگر هفت نوع است ادرار بول و عرق و مخاط که از بینی آید و لعاب که از دهان
و بن زبان آید و استفراغ بشیاف و استفراغ بحقنه و استفراغ مباشرت اول ادرار
بول بباید دانست که هر طعامی که خورده شود آنرا سه هضم است هضم نخستین
اندر معده است و هضم دوم اندر جگر و هضم سیم اندر اندامها و از هر هضمی
هضمی باشد که قوت معده آنرا تمام هضم نکرده باشد و اندر تدبیر حفظ صحت
و تدبیر دفع آن واجب است و هر فضلی طریقی است که بدان طریق دفع شود و دفع
فضله نخستین ثفل باشد یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آید و دفع فضله دوم
با ادرار بول باشد از بهر آنکه این عروق باشد و هرگاه که اندک باشد ادرار
ادرار کند دفع شود و اگر بسیار تر باشد ادرار ... که آن فضله را اندر عروق آن خون
... کند و باسهال دفع کند حاجت آید و تدبیر اسهال گذشته است و تدبیر ادرار
... کند اندر نخستین عملی در باب علاج عسر البول یاد کرده آید اما منفعت
ادرار بول که باندازه حاجت آید بزرگ است در ... و در ... را و کرا ...

22

وکسلانی و استسقا و پشته بیماریها که از تری باشد زایل کند و افراط کردن و بسیار داروی باید کرد که دماغ و تن را لختی پاک کرده باشد تا باقی بدینها

اندازه بیمار باشد که مثانه را سستی کند و تشنگی و علت و یا پیرسکی و دق و دفع شود تدبیر لعاب باید دانست که لعاب آبی غلیظ است که از کام و بن زبان

و کذا رشتی تن تولد کند و تدبیر اصاره عرق باید دانست که عرق فضله منضم فرود آید و از آمدن بوقت حاجت دماغ را و چشم و گوش را و فم و حلق

پیشیم است و طریق دفع از کدورها باریک است و نا پید که آنرا مسام گویند و بعضی و معده را سود دارد و از بهر حفظ صحت گاه گاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد

از فضله بخار است که از منش تحلیل دفع شود و آنرا نتوان دید و بعضی شوخ است خاصه اندر زمستان خاصه مرطوب را از بهر آنکه اندر زمستان رطوبتها

که بر پوست باند و اندر گرمابه پاک کنند و بعضی عرق است که هم بطریق مسام بیرون آید بیش کرد آید تدبیر آن معاقر قرحا و مویزج و مانند آن باشد که لختی

و اندر تدبیر حفظ صحت و اندر علاج بعضی بیماریها بدین عرق آوردن باید کرد و بجاید و بغرغره کردن بسرکه زیری یا ابکامه یا ایارج فیقرا و ابکامه با سعتر

سبب است که هر گاه که بیمار عرق کند راحت یابد و هوای گرم چون هوای گرمابه و خرد ل و غرغره در گرمابه باید کرد یا در خانه گرم تدبیر استفراغ بشیاف بتا

بر فتنی و ریاضت اندر هوای تابستان عرق آرد از بهر آنکه ریاضت از اندرون داشتن که فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است جز از آنکه با وی نزدیک باشد

تن را گرم و پاک کند و فضله بگدازد و هوای گرم آن فضله را بیرون کشد و شیاف آوردن اگر چه تدبیر آن از جاروب ها قوی باشد و منفعت آن اندر درد پشت

لطیف کند و نیز تن را گرم و پاک کند و عرق آرد و بیکی اندر تدبیر حفظ صحت و گرده و سرین و حوالی آن باشد از بهر تنقیه خرکی و بزرگی شیاف در جوی او

عرق آوردن بدارو ها بیان داریم و حرکت ریاضت کفایت بود از بهر آنکه بیماری باید و از بهر مقصود بدارو ها باید خواست که مقصود لایق باشد مثلا از

نشاید بود که دارو ها تب آرد و عرق بسیار آرد و تن لاغر و خشک کند و پوست بیم کسی که تب می آید و مجرب است از بنفشه و شکر و سقمونیا باید ساخت

را درشت کند و رطوبتهای اصلی بگدازد و تحلیل کند و دق و ذبول تولد کند و از بهر مرطوب و دردهای بلغمی سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و عود هندی

تدبیر مخاط باید دانست که مخاط رطوبت غلیظ را گویند که از سر بره بینی فرود آید و شحم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و جندبیدستر و قسط

و از آمدن دماغ پاک شود و بیماریهای دماغ که از اخلاط غلیظ خیزد زایل کند و شهد و عنزروت و برگ سداب و مانند این زهره ها باید ساخت تدبیر

چون صرع و سکته و مانند آن و از بهر حفظ صحت مرطوب را کسانی که اندر دماغ ایشان رطوبتها باشد تدبیر فرود آوردن باید کرد و تدبیر آن غرغره است و عطسه و حقنه فعل حقنه قوی تر از فعل شیاف است از بهر آنکه مقدار بیشتر باشد

ایشان رطوبتها باشد تدبیر فرود آوردن باید که تدبیر آن غرغره است و عطسه ها باشد و گرم باشد و کسی را که مانعی باشد که آنرا بسبب آن دارو

و سعوط بخار سرکه و شراب که بر سنگهای گرم چکانند و مانند آن و بخار طبیخ بابونه و مسهل نتواند خورد چون ضعیفی معده و تولد غثیان بسبب دارو خوردن

گوهی سود دارد و خربق سپید و بلبل و عرطنیثا یعنی خلاء بساید نرم و سعوط سازد خاصه اگر امعا ثقل را دفع نکند چنانکه باید و مقصود او از داروی

عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد و این تدبیر پس از استفراغ بداروی مسهل تمام حاصل نشود و چنین اشخاص را هیچ علاج چون حقنه نیست و کسی

کہ بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آماسی و آفتی باشد حقنه سخت
نافع باشد و ماده را از دماغ فرود آرد و بخارها بر سر نفرستد چون داروی
مسهل و داروی قی و حقنه گاه باشد که از معده بر آید و بیشترین رودهای باریک
بر آید بدین سبب بهیچ حال بر ریق حقنه نباید کرد ولیکن شربتی که معده را
قوت دهد بباید داد تا دارو از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقنه ناشتا
نیز دهد کرده باشد و هر گاه بیمار بقفا باز خسبد و سرش بر بالش نهد چنانکه سینه
او فراشته باشد و سرین او بر بالش باید و میان پشت بر زمین باید و اگر از بهر درد
می کند بیمار را بر زانو خسبد چنانکه شکم او آویخته باشد و سر و سینه بر بالش فراشته
باشد و بیمار خویشتن نگاه دارد تا در آن حال سعال نکند و عطسه ندهد
نیفتد و بباید دانست که دارو حقنه اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد
سستی آرد و نفخ و بیقراری و باشد که زحیر آرد اگر سخت گرم باشد غشی آرد و دوار
خون آرد و اگر سخت سرد باشد باد کند و طبع اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد
روده را آلوده کند و مثانه را زحمت کند و اگر سخت رقیق باشد پس فعلی نکند اندر
... صفتها معتدل باید و مقدار معتدل پنجاه مثقال باشد و بیبوسات پخته و نطرون
روده را از ثقل پاک کند و که کرکم چند بار روغن زیت همین فعل کند و اندر حقنه
خداوند درد ... اجها و خداوند سپرز و خداوند سده و قولنج
... ور یون باریک جاره نیست و حلبه و زیره و ... بسپید و تخم ...
... باشد و در بعضی حقنها از آنکه جاره نباشد و بسیار باشد که سرگین
کبوتر و فرفیون و جند بیدستر مقداری درم سنگ در افکند و از بهر
... غوسی و مالیخولیا و درد چشم و درد گوش از شحم حنظل چاره
نباشد و اندر حقنه خداوند تب بوره و نمک نشاید کرد و از لعاب اسبغول ...

طبیخ بزر (margin)

ولیه ره (margin)

طبیخ بنفشه و کشکاب باید کرد و از بهر تب محرقه روغن گل با آب نیم گرم بیامیزند
حقنه کنند و از بهر سوزش روده و ریش روده از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند
... بهیچ حقنه و شیاف نشاید کرد ... طلی که بر شکم مالند طبع را نرم کند
... روغن بید انجیر و موم زرد و در وی روغن زیت و موم و روغن ...
... شوح خانه مکس انگبین و ... عصاره قثاء الحمار ... یا شحم ...
با شحم حنظل یا زهره گاو یکی از این همه یا دو یا سه بدین موم و روغن بسرشتد
و بر شکم طلا کنند استفراغی تمام کند و خداوند تب را که طبع خشک باشد یا
... چون شکم آماس باشد و بدان سبب شکم فرو نیاید روغن تازه با آب
گرم بزنند و بسیاری از آن در تهیگاه و ناف و شکم و پهلوها می مالند تا
طبع نرم شود باذن الله تدبیر جماع بباید دانست که جماع نوعی از استفراغ است
... و از جمله سببها است که هر گاه که چندان اتفاق افتد که باید و چنانکه باید
... وآن وقت که باید با آنکه بایی سبب تن درستی باشد و هر گاه که بر خلاف
این باشد سبب بیماری باشد از بهر آنکه هر گاه که اوعیه منی پر شود طبیعت
بدفع آن محتاج باشد اگر آن کار کرده شود استفراغی طبیعی باشد
و مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشهاء بد و وسواس و قوت عشق
... زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد همه تن گرانی پدید آید
و باشد و باشد که منی در جای خویش گرم شود و بخار آن بدل بر آید
و بدان سبب بتنها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ بر آید و بدان سبب
وسواس و مالیخولیا و خیرگی چشم و خفقان و سر گشتن پدید آید بباید
دانست که تولد منی از خونی است که غذا باندامهاء اصلی رساند ... و آن
... ترین خونی است اندر تن و بدین سبب است که مردم هر وقت که جماع

افیون دار گشنیز ...
و اندر طبیخ حقنه و شیاف ...
نشاید کرد

فزون از عادت کند تن او سرد شود و ضعیف کرد د نه بینی اگر چه مردم اندر جماع
اسراف کنند جمله منی که از وی جدا کردد پنجاه درم نباشد و اگر فصد کنند
دویست درم خون بیرون کند در وقت آن ضعف پدید نیاید که از جماع وای
دلیل آنست [illegible] از در بایسته ترین خونی است اندر تن و سبب انکه جماع
ضعیف کند [illegible] آنست که اوعیهٔ منی بدو یا بسبب جماع یا به هیچ جماع
تهی کرده شو [illegible] جماع کند خون بیرون آید و آن غذای خونی بود که اندر
اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض از بجای
باز آید و بدین سبب است که اثر جماع بیشتر است و جماع بر گرسنگی و از پس
ریاضت و از پس قی و اسهال و از پس گرما به تن را خشک کند و حرارت غریزی
را کم کند و چشم تاریک و پای ضعیف کند در جمله از پس هر سببی که تحلیل
بسیار کند چون شادی با فراط و بی خوابی با فراط و مانند این مضرت زیادت دارد
و از پس امتلا از طعام درد بند پا و سستی عصبها و سپل و ضیق النفس و درد
و رعشه و استسقا تولد کند و اگر در حال جماع سر او برتپت آید یا بالذت جماع
باید یا از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آن باشد که اندر تن او خلطهای
بد است از جماع دور باید بود و تن از خلط بد پاک باید کردن و بباید دانستن
که خداوند مزاج گرم و تر اندر کار جماع قوی باشد و مضرت آن بدو کمتر پدید
و خداوند مزاج گرم و خشک هم قوی باشد لیکن از خستگی در وی پدید
و لاغر شود و چشم در او فرو شود و خداوند مزاج سرد و تر و خداوند مزاج
سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و مضرت آن زود در هر دو پدید آید

باب [illegible] اعراض نفس

اعراض نفسانی شادی است و غم و خشم و لذت و اهمی و ترس و خجل و اندو[ه]

کننده

[خ]شم و علمها باریک و امید و ناامیدی و هر یک را اندر تن مردم اثری است ظاهر فزون
از اثر خواب و بیداری و فزون از اثر طعام و شراب و حرکت و سکون و غیر آن
[از] بهر آنکه طعام و شراب و دارو تا که در مردم بخورد هیچ قوی تر و اثر کننده تر از
[چ]ون مرتبت و بیشتر زهرها تا در تن مردم قرار نکند و حرارت آن اندر او اثر
[ن]کند مضرت و فعل وی پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال هیچ مهلت
[ن]کند نه بینی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و خبرها خوش و ناخوش که
[ب]شنود در حال اثر آن بر رنگ روی او پدید آید و حرکات و سکنات او دیگر
[گ]ون شود پس معلوم شد که اثر اعراض نفسانی فزون تر است از اثر
[د]یگر سببها و اعراض نفسانی بعضی تن را گرم کند و اخلاط و ارواح
[را] حرکت آرد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کار مهم و بعضی سرد
کننده است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی تر گرم کردن شادی
[و] دیگر اعراض نفسانی باشد و سرد کردن ترس قوی تر از سرد کردن اندوه
باشد و خشم که باندازه باشد خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را
[اندر] تن بگستراند و خشم عظیم بجنباند و رنگ روی را بگرداند و زرد کند
[و م]حرور را زیان و مرطوب و مبرود را سود دارد و شادی باندازه روح را
و حرارت غریزی را اندر تن مردم بگستراند و رنگ روی برافروزد و فربه کند
و بدین سبب است که بر مردم شاد کام اثر پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کاری
شاد کند و پیش آید دل لختی گشاده شود و طبع خواهد که بدان کار نزدیک
باشد و ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی از حد بیرون باشد دل تمام گشاده
شود و روح و حرارت غریزی از بهر استقبال و طلب تمامی آن حال بیکباره
بیرون افکند و دل همچنان گشاده تمام ماند و غشی افتد و باشد که

گرم

صفرا

خشم و علتها با یکدیگر امید و نا امیدی و هر یکی اندر تن مردم اثری است ظاهر فزون
از خواب و بیداری و فزونتر از اثر طعام و شراب و حرکت و سکون و غیر آن
زیرا آنکه طعام و شراب و داروها که مردم بخورد هیچ قوی‌تر و اثر کننده‌تر از
نیست و بیشتر زهرها تا در تن مردم قرار نکند و حرارت آن اندر او اثر
نکند مضرت و فعل وی پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حالتی هیچ مهلت
نکند نه بینی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و خبرها خوش و ناخوش که
شنود در حال اثر آن بر رنگ روی او پدید آید و حرکات و سکنات او دیگر
گون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فزونتر است از اثر
دیگر سببها و اعراض نفسانی بعضی تن مردم گرم کند و اخلاط و ارواح
را حرکت آرد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کارها و بعضی سرد
گرم
کننده است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی‌تر گرم کردن شادی
و دیگر اعراض نفسانی باشد و سرد کردن ترس قوی‌تر از سرد کردن اندوه
باشد و خشم که باندازه باشد خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را
صفرا
اندر تن بگستراند و خشم عظیم بجنباند و رنگ روی را بگرداند و زرد کند
محرور را زیان و مرطوب و مبرود را سود دارد و شادی باندازه روح را
و حرارت غریزی را اندر تن مردم بگستراند و رنگ روی برافروزد و فربه کند

بدین سبب مفاجاة هلاک شود و اندوه و ترس خون را و حرارت غریزی را
بقعر تن باز گریزانند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن حال دورتر شود و از
بهر این است که رخسار غمگین زرد شود و اگر اندوه و ترس از حد گذشته
باشد حرارت همه باندرون دل باز گریزد و دل فراخ بهم آید و حرارت اندرونی
خسته شود و بمفاجاة بمیرد و مرگ مفاجا بسبب اندوه و ترس کمتر از آن
باشد که بسبب شادی بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی سوی
بیرون است و بسبب اندوه بسوی اندرون و حرکت شادی ناگاه باشد
و بیکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت نیز خون را و حرارت را
بگستراند و لختی رطوبت را فرو گذارد و تحلیل کند و از بهر اینست که در آن حال
روی سرخ شود و عرق روان گردد و بآخر روی زرد شود از بهر آنکه حرارت لختی
تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی و امیدواری همچون منفعت شادی معتدل است
و مضرت نومیدی همچون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند و هم
قوتها را و حرارت غریزی را ضعیف کند و رنگ روی بگرداند و بیماریها را زیادت
کند چنانکه مشغولی و اندیشه کارهای مهم و از اندیشه دردها و بیماریها دل مشغول
دارد تا گمتر دل بر آن نهد و بر دیشان سبکتر شود و بدین سبب است که سفر
کردن و شهرها و کارهای عجب دیدن از بیماریها عشق و از وسوسه عشق برهاند
و اندر علاج عشق هیچ کاری سودمندتر از اندیشه کارهای مهم نیست و از خشم
کسی که لختی از وی حشمت دارد نیست و هیچ کاری از کارهای توانایی کاری و بی الله
نیست اما علاج خشم بشربتهای خنک کنند و بعذرها و سخنهای خوش و حکایتهای
خنده ناک و بازیهای عجب و حاضر کردن دوستان و علاج اندوه و ترس و
بامیدهای قوی و سماع و آوازهای بلند و شراب و مفرحها اگرچه و اندر علاج اعراض

نفسانی

نفسانی طریقی دیگر است و آنرا علاج روحانی گویند و این چنان باشد که مردم را
همت بزرگ دارد و بهرچه پیش آید از شادی و لذت و نومیدی و ترس
خویشتن دار کند و اندر آن حادثه لختی مر حقارت نگرد و قدر آن حادثه کمتر
از آن نهد که شاید که بدان سبب تغیری در روی پدید آید و اگر نیز تغیری پدید آید
ظاهر نکند و از دوست و دشمن پوشیده دارد تا بدین طریق بنیک و بد روزگار
دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث و تغیر احوال در وی اثر ظاهر نکند

باب پانزدهم [illegible]

مزاج بری سرد و خشک است و هرگاه که مردم به پیری رسد همه تدبیرهای او بگرمی و تری
باید که میل دارد چون گرمابه و مالیدن باعتدال و روغنهای گرم خوش بوی چون
روغن سوسن و یاسمین و عطرهای معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل
و اندر بستر نرم غلتیدن و ریاضت اندک اندک کردن و شادکامی و خوش دل
جستن و از هرچه مزاج تیزی دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد
چون کافور و نیلوفر و از طعامهای ترش خویشتن دور باید داشتن
و بباید دانستن که هوای بد و بخارها و بویهای ناخوش و دود و غبار همه
در پیران اثر زیادت از آن کند که در دیگران و خویشتن از این کار همه
نگاه باید داشت و غذا بتفاریق و اندک اندک باید خورد و اگر کسی را
معده احتمال کند که بیکبار تمام بخورد روا باشد و طعام پس از
گرمابه بیرون آمدن باشد موافق تر باشد و طعام خورده اندر گرمابه
نشاید رفت و طعامهای غلیظ که سودا فزاید نشاید خورد و چیزهای تیز
چون آبکامه و غیر آن نشاید خورد مگر وقتی که در معده رطوبت گرد آمده باشد
و بر سبیل علاج روا باشد و شیر سود دارد اگر اندر معده ترش نشود و باد نکند

و بدین سبب بوخ بشیر یا عسل یا شکر سود دارد و گرسنگی سخت زیان دارد و اگر در معده
و امعای بیران رطوبت بسیار گرد آید کاه گاه حاجت آید بنرم کردن طبع و بعضی در ما ترا
اندر بیری طبع خشک تر باشد فتیله کند تا بروغن زیت یا انگام و بیشی از طعامی دیگر
بخورد طبع را نرم کند و یک درمسنگ بسفایج با دسته و گرکرنب بپزند و بیالایند
و مقدار تخم معصفر پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند و طبع را نرم کند (کلم، کاجیره، اندر)
آب نمک بپزند و با انگام و روغن زیت بخورند طبع را نرم کند و دو درمسنگ علک البطم
با شکر کوفته بخورند طبع را نرم کند و احشا را پاک کند حبا در مسنک افیتمون با جند دانه بیه
انجیر خشک و لختی تخم معصفر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام کند و انجیر خشک (الآلات اندرون)
معصفر تخم
اندر ماء العسل آغشته بیشی از طعام بخورند طبع را نرم کند و در وقت اثر ان ملینات
یکی بکار برد تا طبع نیک چربی نکند و تا ضرورت نباشد فصد نکند و طعام پیران
گوشت آب و شوربا کنند و رشته و مانند این همه با دارچینی و اندکی زنجبیل و اندر
نص سرما تریاق بزرگ و مثرودیطوس بکار دارد والشافی هو الله تعالی
فرودوس

هرکه عزم سفر دارد پیش از آنکه بسفر بیرون شود مرجه داند که اندر آن سفر خواهد بود
چون کم خوابی و گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و طعامهای مسافران و پیاده رفتن و مانند ان
اندک اندک با آن خو باید کرد مثلا اگر وقت گرما باشد عادت تنعم و گرما از خویشتن باز بید
داشتن و اگر وقت سرما باشد جایگاه گشاده نشیند تا با هوای صحرا خو کند و ریاضت
و حرکت فزون از عادت کند و لختی قصد کند یا بدارویی مسهل تن پاک کند و چون بسفر
بیرون شود ممتلی بر ستور ننشیند و طعام بوقت فرود آمدن بخورد بار افکنده وقت
برنشستن معده خالی باشد و اندر راه در آب احتیاج نیابد از بهر آنکه آب طعام را اندر معده
ی بجنبانند و شکم ببرد آرد و اگر اندکی ماه تشنه بود یک درمسنگ تخم خرفه کوفته با سرکه
خفیة

بخورد و آب ممزوج با سرکه تشنگی ببرد و پیوسته سر از آفتاب و ماهتاب پوشیده دارد و بهنگام
برنشستن شربتی از سیب جو با آب سرد بخورد و اندر منقول روغن بنفشه بناف و بر (آمیخته، کف پا)
و عضلها اندر مالد و به بینی بو کشد و اگر باد سموم آمد اندر بینی و دهان پوشیده دارد و بران (آرد)
رنج صبر کند و بیازبان کرده اندر دوغ آغشته بخورد و آن دوغ بیاشامد و روغن به بینی بر کشد
بنفشه
و اگر کسی را سموم بزند آب سرد بسیار بر دست و پای او باید ریخت و روغن کل و آب بید
و گلاب بر سر او نهد و او را در آب سرد نشانند و برگ خرفه و کوک نلم و خیار و مانند
آن آنچه بدست آید مقداری بخورد و آب مضمضه می کند و می ریزد و اگر اجابت (کاهو)
نباشد جرعه جرعه خورد و اگر تب نباشد شیر و دوغ سخت موافق آید و اگر کسی
را اندر راه سرما باید چون بمنزل رسد نزد بیش آتش نشاید نشستن ولیکن
بتدریج خویشتن را بجامه گرم باید کرد و دست و پای بروغن زیت یا روغن
فرفیون یا روغن قسط گرم کرده چرب باید کرد و اندر طعام سیر و روغن گاو
بیشتر باید کرد و اگر روغن گاو بخورد و دو یا سه پیاله شراب صرف بخورد سرما
باز دارد و رود و معده خالی نباید داشت و اگر بعوض آب شراب خورد روا باشد (خالص)
دمه
و سرما زده را یک درمسنگ انگزد خوش اندر بینی شراب یا ماء العسل حل کنند و (بدهد)
و هنگام برنشستن پیش آتش نباید رفت البته و پای را بروغن فرفیون لختی بمالد (انگوم کماه)
یا بسیر و قطران و لختی بزموا بر انگشتان نهد و بکاغذ اندر پیچد و بپای تابه بیچد
پای پسیر
و موزه فرو کند از سرما سلامت ماند و سوزه باید که اندر پای جنبان باشد و اگر کسی را
پای سرما یابد شلغم جوشانند یا کرنب یا شبت یا بابونه یا انجیر خشک و پای اندر نهد و
بهترین کارها آنست که پای اندر برف کنند تا سرما از وی بیرون آید و به پیش آتش نشاید
رفت البته و اگر پای رنگ بگردانند بباید آتش در آب گرم باید نهاد تا خون تمام
برود بس کلارمنی در سرکه و آب حل کنند و طلی کنند و اگر پای سیاه گشته شود یا سبز شود

نشان پوسیدن و تباه شدن باشد جز آنکه جدا کنند هیچ تدبیر دیگر نباشد و لعاب
اسبغول و سپیدهٔ خایهٔ مرغ یا کتیرا حل کرده یا صمغ عربی بروی طلا کردن از
باد و آفتاب از وی باز دارد و پیمانهٔ بسته مضرت آنها باز دارد و کوکی نیز سود دارد
و نوبیرا بها از حکایت نیز گفته آمده شده است و روغن شبت و روغن بابونه
از عضلها مالد مانند کی را سود دارد و از ترشیها پرهیز کردن سود دارد
مسافرها در دریا نخست که در کشتی شود باشد که قی افتد باز نباید داشت
بشراب سرکنجبین پودنه و مانند آن و آبی و نار کش و عدس و غوره پخته تمر
معده را قوی کند خاصه اگر بوده نخورند تمام شود نصیب این کتاب حفظ
صحت باب دوم اندر تقدمة المعرفة ای مقالت
مشتمل است بر شناختن بیماریهای تن و شناختن نضج و بحران و شناختن
نشانهای سلامت و امیدواری و شناختن علتها که بعلت دیگر زایل
شود و بشناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری باشد
که خواهد بود و این هفت باب است باب اول
اندر شناختن بیماری طریق شناختن بیماری آنست که نخست
از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض را بشناسد
و جنس را قسمت کند بر نوعها که در زیر آن باشند یک بیک بجوید
و فصل هر نوعی آنچه هر نوعی بدان یک از یک دیگر جدا شود بشناسد
و نوع باز پسین بدست آرد و نگاه کند تا هیچ نوعی از میانه فرو نگذارد
بدین طریق جنس و نوع باز پسین بدست آرد و نگاه کند تا هیچ
نوع از میانه فرو نگذارد بدین طریق جنس و نوع و فصل و خاصه
و عرض نتوان شناختن و بر حقیقت هر بیماری واقف شوند اما جنس

دبیر
جایگاه شستن
تا خورد بیمار دو
پس اگر بسیار شود باز
باید داشتن

بدو دوم

27

و گویند یکی جنس الاجناس که در جنس وی جنسها بسیار باشد
چون جسم که در زیر وی جماد و نبات و حیوان در آید این هر سه بقیاس
را جنس انواع باشد و این جنس الاجناس را جنس الاعلی نیز گویند
و دو جنس خاص است از بهر آنکه جماد و نبات و حیوان که انواع آن جنس الاجناس
گویند هر یک بقیاس با انواع دیگر که در زیر هر یکی است جنسی است چون
حیوان که در زیر آن مردم و اسب و دیگر انواع جانوران هر یکی نوعی باشند
اندر زیر حیوان پس جنس نامی است که بر چیزها افتد که بنوع و معنی
از یکدیگر جدا باشند و نوع نامی است کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد
و بعدد از یکدیگر جدا باشد چون مردم که بر زید و عمرو افتد و زید و عمرو
بنوع یکی اند و بشخص و عدد یک از دیگر جدا اند و فصل خاص است از نوع
نامی است کلی و ذاتی که بر نوع افتد و هر نوعی بدان نام از یکدیگر جدا باشد
چون ناطق که مردم است و از دیگر جانوران بدان جدا شود و خاصه خاص
از فصل است و نامی است کلی نه ذاتی و لیکن عرضی است چون ضاحک و کاتب
مردم را و عرض عام صفتی باشد نه ذاتی و اندر میان بسیار چیزها که بنوع مختلف اند
موجود باشد چون سپیدی اندر برف و پنبه و غیر آن و مثال باز جستن جنس
و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری آنست که مثلا مردم را تب آید طبیب گوید
بیماری تب است و بیماری جنس اعلی است و بیماری را علاج باید و تب بیماری گرم است
علاج بچیز سرد باید کرد و بیماری گرم جنس خاص است از بهر آنکه بیماری
گرم باشد و سرد باشد و در زیر بیماری گرم تبها و گرمی و آماسهای گرم
و درد سر گرم و غیر آن در آید و این همه انواع است که در زیر بیماری گرم که
جنس خاص است اندر آمده است و چون در زیر این همه نوعی انواع دیگر

اینجا حیوان جنسی خاص
و مردم و اسب و دیگر
جانوران هر یکی نوعی باشد
چون مردم که بر زید و عمرو
و زید و عمرو بنوع یکی اند
و عدد از یکدیگر جدا اند

درآید چنانکه در زیر تب گرم غب خالصه و غیر خالصه و تب مطبقه و تب محرقه
و تب یک روزه و تب دق درآید و زیر هر نوعی انواع دیگر درآید چنانکه
در زیر تب غب تب غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب اندر آید و اندر زیر
دق دق راستین و دق شیخین (پیران) اندر آید و هر نوعی را فصل ذاتی است و خاصه
و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی غب خالصه آنست که روزی
تب آید و دیگر روز اثر تب نباشد و فصل ذاتی غیر خالصه آنست که روزی تب آید
و روز دیگر از تب اثر باشد و فصل ذاتی شطر الغب آنست که روزی تب سخت
قوی آید و روز دیگر تب بود ظاهر ولیکن آهسته تر و خاصه حالی باشد که یک نوع
باشد و روا باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن هرگاه که باشد جز آن نوع را نوع ۱ بول
نباشد چون تلخی دهان اندر تب صفرا و عرض حالی باشد که تبع بیماری پدید آید
چون صداع و بی‌خوابی اندر تب صفراوی بدین طریق غب خالص را از همه بیماریهای گرم
و از همه انواع تبهای گرم جدا توان کرد تا بتوان دانست که این بیماری تبی است که سبب
آن عفونت ماده است و آن ماده صفراست و علاج آن استفراغ صفراست و تسکین
حرارت و هرگاه که طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری بدین طریق و بدین
ترتیب باز جوید و بر بیماری و طریق علاج واقف گردد و اگر از این طریق غافل باشد
ممکن نیست که بر بیماری واقف تواند بود یا علاج صواب تواند کرد والله اعلم

باب [illegible] شناختن نضج
نضج پخته شدن ماده
بیماری است و هرگاه که قوت معتبر بود ماده بیماری چیره گردد و آنرا بپزاند و
ساخته آن کرده اند که طبیعت دفع تواند کرد چنانکه مثلا ذات الجنب (غالب گردد) سرفه
رطوبتی برآید بقوام معتدل و برنگ سفید و بزردی گراینده و بآسانی برآید
و ناخوشی بو نباشد نشان نضج تمام باشد و اگر بقوام رقیق یا غلیظ باشد و نزدیک

سفید یا کبود یا سبز باشد و بوی ناخوش باشد نشان تباهی و عفونت باشد
و هر خطری که باشد بیخی از پدید آمدن نضج باشد چون اثر نضج پدید آید بیماری
اندر نقصان افتاد و از خطر بگذشت از بهر آنکه از پس نضج اندر هیچ بیماری
هیچ خطر نبوده است و نباشد مگر خطا کرده شود اگرچه نضج نشان سلامت است
پدید نابودن نضج نشان هلاک شدن نیست از بهر آنکه بسیار بیماریها باشد که در آن
اثر نضج ظاهر نباشد و بیماری اندک اندک زایل شود ولیکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت
بجای باشد امیدوار باشد و اگر قوت ضعیف باشد حال بد باشد و حال خداوند تب
اندر تب چون حال عضوی است که اندر وی آماسی باشد که پخته شود چنانکه در هر آماس
آن روز قوی تر باشد که پخته می شود و تبها نیز آن روز که ماده پخته می شود
گرم تر باشد چون پخته شود تبها آهسته تر شود و بدین سبب است که عادت
قوت بیماری با قوت پدید آمدن نضج باشد از بهر آنکه حال تب و حال ماده تب همچون حال
ماده آماس است و تا اندر آماس ریم نبیند و همواره تولد نکند آماس پخته نباشد اندر تبها
نیز تا اندر دلیل رسوب نبینند و همواره دید نیاید ماده تب اندر رگها پخته نباشد
و از نضج ایمنی خطر بیماری باندازه اثر نضج باشد و هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیماری
از خطر تمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی بیماری باندازه زودی و دیری نضج باشد
و نشانهای نضج ناقص و نضج تمام آنست مثلا اندر بیماری سر چون سرسام و زکام رطوبتی
۱ بحانتر رقیق و تیز سوزاننده پالودن گیرد نشان آغاز نضج باشد و اگر رطوبت بغلظ گراید نضج ناقص
باشد و اگر قوام معتدل شود و رنگ آن سفید و زرد فام گردد نضج تمام باشد و همچنین
اندر درد چشم اشک رقیق و گرم نشان آغاز نضج باشد و اگر معتدل تر باشد نضج
ناقص باشد و اگر اندکی بازآید معتدل شود و رمص کند نضج تمام باشد و اندر بیماریهای
۲۸ ایسالی سینه همچنین و اندر ذات الجنب نفث رقیق (خون گلو) نشان نقصان نضج و نفث معتدل دلالت

خام نضج تمام باشد و اندر دلیل نشان نضج ناقص و تمام نضج از سه وجه باشد
با بیجست اما نشان خامی آنست هر چند که بول سپیدتر و رقیقتر باشد از نضج
دورتر باشد و نشان نضج یکی آنست که از پس سپیدی زرد شود یا از رقیقی غلیظ
تر شود و سمهیوات بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد و دوم آنست که
اندر این شیشه یا در سراب یا در میان آب رسوبی هموار و سپید همچون ابری پدید
آید نشان نضج ناقص باشد و سیم آنست که اگر رسوبی سپید هموار پیوسته
اندر این شیشه پدید آید نشان نضج تمام باشد و هرگاه که نضج ناقص باشد بحران
هم ناقص باشد و بباید دانست که رسوب ظاهر در شیشه آن بیمار باشد که فربه
و تن درست باشد و طعام خورده و قاروره بیماران خشک لاغر و اندک خورش
رسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظاهر نشود نشان نضج و قوت بیماری از یک
و حالهای دیگر بازجوی والله اعلم

باب سیوم از بهر شناختن بحران

بحران در لغت یونان لفظی است نسکا فراز خیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه
بحران باشد که دو خصم مدتی می کوشند و بر یکدیگر بچگونه دست یابند هرگاه که فرصت
یابند هر یک در وقت کار خویش بکنند و سست نشوند و همچنین ماده بیماری و طبیعت
بر سان دو خصم با یکدیگر می کوشند تا در آن مدت تا ماده پخته گردد و طبیعت دست
یابد اندر حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و ماده
مستولی گردد و اندر حال نشان عاجزی طبیعت پیدا گردد پس معلوم شد که بحران تغیر حال
بیماریست از حالی بحالی بهتر یا بتر و بحران شش گونه است یکی آنکه بیکبار طبیعت ماده دفع کند
و این بحران نیک و تمام گویند و دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز گردد و بیم هلاک باشد
و این هم و اندر بیماریهای حاده باشد که تیز و زود گذشتنی است و سیوم آنکه طبیعت
اندک اندک ماده را می گدازد و مدتی تمام بگدازد و دفع کند و این را تحلیل گویند بحران آنکه

که طبیعت یا بتدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند تا از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد
و بیم هلاک شود و این را ذبول گویند و کاهش گویند و این سیوم و چهارم اندر
بیماریهای دراز مدت باشد که طبیبان مزمنه گویند و پنجم آنکه بحران مرکب گویند و آخر سلامت
باشد و این چنان باشد که نخست بحرانی کند سره ولی ناقص باشد و باقی اندک
اندک تمام کند و این هم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم هم مرکب باشد ولیکن
نخست بحرانی کند بد و ناقص و قوت بیمار زان بتدریج ضعیف می شود تا تمام
ساقط شود و این بحران بحرم و ششم اندر بیماریها باشد که نه از حاده باشد
و نه از جمله مزمنه و آن روز که بحران تمام خواهد بود اندر بیمار اضطراب
عظیم باشد و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب
اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت
بیماری را بیکبار دفع کند نتواند کردن بسیار باشد که ماده را از اعضای
رئیسه دفع کند و از اعضای دیگر دفع نتواند کرد آنرا بحران انتقال گویند و
مثال این همچون پادشاهی باشد که شهر نگاه دارد و نواحی بدشمنی باز گذارد و بحران
انتقال بسیار گونه باشد و بعضی نیک باشد و بعضی بد و نیک باشد برقان
[illegible] و بهق و بربون و قوبا و [illegible] بد باشد اما سهاست و خراج و دبیل و طاعون
و نمله و نار فارسی و آبله و خون و خناق و برص و غدد و داء الفیل
و دوالی و لقوه و تشنج و درد پشت و درد سرین و زانو و اگر چه بیماری تبدیل
علتها زایل شود مدتی در این علتها بماند و ما باشد که مزمنه گردد و وقوع بحران
بیمار قوت ولی و خلط رقیق کرده باید و گر قوت قوی نباشد و خلط غلیظ
باشد بحران انتقال توقع باید کرد و بحران ماده رقیق بعرق باشد و بحران غلیظ
[illegible] با ادرار بول یا با اسهال یا قی و بحران و بیماریهای سرخ بمخاط باشد

Marginal notes:

داء از کشت و غیره مرکی
یا ورم کند و بزرگ شود
درهم کشیدن اعضا
قوی نباشد
آب دماغ
اشک چشم

بایستی دید که از کوشش بالا یت و بحران التهادمزدن نبضت باشد دکشادن مصا...
جرحب کوشش
چون بواسیرانند بسیار بیماریها بحران نیک باشد خاصه کسی را که عادت بوده باشد...
وتمامترین بحرانها رعاف است پس قی پس اسهال پس ادرار بول پس عرق وبباید دانست
که همه بیماریها را ابتدا است وزیادت شدن واین را وقت تزاید کویند ونقصان کو...
وآنرا انحطاط کویند وبحران تام چون بوقت انتها باشد وهرکس هم در ابتدا وهم
تزاید وهم اندر وقت انتها باشد وهرکه اندر وقت انحطاط نه بحران باشد ونه مرک
هر بحران که در ابتداء بیماری باشد هلاک کننده باشد وآنچه در وقت تزاید باشد اکر نیک
باشد ناقص باشد واکر بد باشد بیمار اندر آن بحران سخت بد حال باشد وآنچه در وقت ...
باشد تمام باشد تا یکبار بیمار از خطر بیرون آید ویا یکبارکی بر بیمار مستولی کرد...
وطبیعت عاجز اندر بیمار هلاک شود وهر بحرانی که اندر روزهاء بحران باشد امیدوار...
وهرچه بیشتر از روزهاء بحران باشد نشان آن باشد که مادهٔ بیماری سخت بد است یا
بسیار است وطبیعت از کردن کار وی وبدی ماده مضطرب شده است از بهر آنست که ...
که نشان آن باشد که روز چهارم بحران خواهد کرد پس زود نوازان بحران کند اکر این ...
که حرکت بحران پدید آید از جمله روزهاء بحران باشد چون روز یازدهم نشان آن با...
که بحران اکر نیک باشد ناقص باشد از بهر آنکه سبب زودی حرکت بیطاقتی و...
اضطراب طبیعت باشد وهم بدین سبب است که اندر بیماریهاء با سلامت بحران بوقت
خویش باشد از بهر آنکه طبیعت بی طاقت ومضطرب نشود علی الجمله حرکت بحران ...
از وقت انتها یا سبب قوت بیماری وبی طاقتی طبیعت باشد یا سببی بیرونی ...
طبیعت را بی هنکام بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی یا شرابی نه ...
ونه لایق حال وهرکه که روز بحران نیک توقع کند علامتی پدید آید سخت بد باشد
وبباید دانست که روز کار بیماری بعضی روزها بحران باشد آنرا ایام بحران ...

کویند وبعضی روز باخبر دهنده باشد که بحران خواهد بود وکدام روز خواهد بود
آنرا ایام الانذار کویند وبعضی روزها در میان این روزها باشد که نه روز بحران
باشد ونه خبر دهنده باشد از بحران آنرا ایام الواقعة الواسطه کویند وبحرانها
وحرکتهاء قوی تا روز چهارم باشد یا تا روز بیستم بدان نزدیک باشد
پس هر روزی که بیشتر باشد بتدریج قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز
این سخن آنست که بحرانها سخت وقوی تا روز بیستم باشد وآنچه از پس بیستم
باشد آهسته تر باشد وبقراط از پس چهل روز شصت روز تا روز بحران شمرده که
شصتم وروز هشتادم وروز صد وبیستم از بهر آنکه قوت بحرانها نیست کانی
تا صد وبیست روز باشد ولیکن این نیز نادر باشد وپس ظاهر نباشد وباید
دانست که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد وبعضی هر هفت روزی وبعضی هر
بیست روزی وقوت بحرانهاء چهارکانی تا بیست روز تمامت باشد واز پس بیستم
ضعیف باشد ولیکن از آن بیرون نشود که روزها خبر دهنده باشد
وقوت بحران هفتکانی تا چهل روز باشد پس ضعیف تر شود وپس قوت
بحرانی بیستکانی را باشد تا صد وبیست روز واز پس صد وبیست روز
یا از پس هفت ماه باشد یا از پس هفت سال یا چهارده سال یا از پس بیست
ویکسال وبحرانها هم بیماریهاء حاده بیشتر اندر روزهاء طاق باشد وبدین
سبب است که بحران تب وغب روز یا نوزدهم بیشتر از آن چشم داشتند که در
چهاردهم واندر بیشتر بیماریهاء روز بحرانها همچون عدد روزهاء بحران باشد
مثلا هفت روز غب همچون روز نوبت محرقه باشد واندر بیماریهاء مزمنه
وعدد ماه وسال همچون عدد روزهاء بیماریهاء حاده باشد مثلا اندر تب
سوداوی وبلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد وروز چهارم دهنده

کویند

از روزهای بیماریهاء حاده باشد و اندر بحران بیماریهاء مزمنه [illegible] پنج روز است سیم و چهارم همچنین بترتیب تا روز هفتم پس روز نهم بی
تقدیم و تاخیر افتد چنانکه اندر بحران بیماریهاء حاده افتد چنانکه یاد کرده اند بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و نهم و بیست و هشتم و سی و یکم
روزها که بحرانهای بوقت افتد ان ابدا الایام الواقعه فی الوسط است سی و چهارم و سی و ششم و چهلم و که دری روز اول و روز دوم از جمله روزها
و آن روز سیم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما بحران روز [illegible] بحران شمرده اند از بهر آنکه حمی روز یوم روز نخست یا دوم تمام بگذرد و از
هرگاه که از وقت خویش بگذرد روز هفتم آید یا روز دهم و ایام الو[illegible] آنکه گذشتن آن از تغییر حالی باشد انوا بحران گفته اند و گروهی دیگر گفته اند
فی الوسط روز نهم قوی تر است بس پنجم بس ششم در روز سیزدهم ضعیف از بس چهل روز بحران نباشد ولیکن بیماری بتحلیل گذرد و از روز بیستم تا تمام چهل
و روز ششم نیز بحران کند ولیکن بد و هرگاه که اندر بیماریهاء حاده [illegible] روز دوازده روز است که دروی بحران نباشد روز بیست و دوم و بیست و سیم
نخستین اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم باشد و اگر بیماری سخت [illegible] بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سیوم
و سریع الحرکه بحران روز سیم باشد و اگر آهسته باشد بحران روز پنجم [illegible] و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و از جهت بیان این قوت روزها
و اگر روز انذار روز چهارم باشد و نشانها بد نماید و بحران روز ششم [illegible] ساخته آمده است و نام روزها که دروی بحران نیک باشد بسرخی نبشته
باشد و اگر روز انذار هفتم باشد بحران روز یازدهم یا چهاردهم باشد و [illegible] آمده است و روزها که دروی بحران باشد نیک و گاه بد و پیشتر روزها که از وی
یازدهم نوبت زود باشد و تب کم تر باشد و اثر نضج بدید آید بحران [illegible] بحران بد باشد یا ناقص سیاهی روزها که دروی بحران نباشد بکبودی
چهاردهم باشد و اگر نشان نضج اندر چهاردهم پدید آید بحران اندر [illegible] تا برخوانند کاندرین کتاب زود ظاهر گردد روز نخستین و روز دوم
باشد یا بیستم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر اندر بیستم باشد و [illegible] و روز سیوم بسیار باشد که بیماریها و تبها بغایت کم می باشد اندر
روز چهارم انذار روز هفتم کند و یازدهم انذار چهاردهم و هفدهم [illegible] روز بحران کند روز چهارم روز بحران است و خبر دهنده است از بحران
انذار بیستم کند و بیستم انذار با بیست و یکم کند و باشد که [illegible] روز ششم و هفتم یعنی اگر نشانها روز چهارم پدید آید بد باشد تمامی آن روز
در هفدهم پدید آید ضعیف باشد بحران از بیست و یکم در گذرد [illegible] هشتم باشد اگر نشانها نیک باشد تمام آن روز هفتم باشد روز سیوم بسیار
بحل روز رسد و روز بیستم انذار به روز چهلم کند و از ایام الو[illegible] باشد که از بیماریها و تبها بغایت کم می باشد اندرین بحران کند و روز پنجم اندر فی
فی الوسط هرگاه که نشانها اگر روز سیم پدید آید بد باشد بحران [illegible] روز بحرانها نیک بسیار باشد روز ششم اندرین روز بحران نادر افتد و اگر بود
ششم کند و روز پنجم بود و نهم انذار کند ولیکن اگر نشانها بد [illegible] باشد یا با مرض بود و با خطر و نحس اکثر افتد روز هفتم بحران که دروی روز بود بحران
بحران روز بیستم کند و روزها که دروی بحرانها باشد نیک یا بد تمام یا ناقص و پر خطر باشد و صفراوی روز ششم است روز هشتم روز بحران نیست و اگر بنادر بحران

باز هم شکست

کند نیک نباشد نهم روز بحران است و حکم آن هم چون حکم روز سیم است
و پنجم خبر دهنده است از روز ششم و هفتم روز و هم چون روز ششم
باشد و اندر بی بحران کمتر باشد و اگر باشد نیک باشد روز یازدهم
این روز هم چون روز سیوم است و پنجم و نهم است و خبر دهنده از
روز چهاردهم روز دوازدهم هم چون روز هشتم است روز سیزدهم
درجهٔ او میانه است از روزها بحران که طبیب این روز توقع بحران نکند
و در جملهٔ روزها ست که از وی بحران نباشد و روز چهاردهم روز بحران
و از پس روز هفتم روزی قوی تر از این روز نیست روز پانزدهم
اندرین روز بحران کمتر از آن باشد که از هفدهم و اگر باشد نیک باشد
روز هفدهم هم چون روز نهم است و خبر دهنده از روز بیست و یکم
اندرین روز بحران کمتر باشد از آنکه در روز هفدهم و اگر باشد
نیک نباشد روز بیستم روز بحران است و از چهاردهم گذشته است
هیچ روز قوی تر از وی نیست روز بیست و یکم روز بحران است و لیکن
بیستم بیشتر از آن باشد که اندرین روز روز بیست و دوم افتان بحران
نیست روز بیست و چهارم روز بحران است و از پس هشتم هیچ روز بقوت تر از
روز بیست روز نیست و پنجم روز بحران نیست روز بیست و ششم روز بحران
روز بیست و هفتم [illegible] و از پس بیست و چهارم هیچ روز بقوت تر از
روز بیست روز بیست و هشتم روز بحران نیست روز بیست و نهم روز بحران
نیست روز سی ام روز بحران نیست روز سی و یکم روز بحران است روز
سی و دوم روز بحران نیست روز سی و سیوم روز بحران نیست روز
چهارم روز بحران است و آنچه از پس این روز باشد ضعیف تر از نی باشد

سی و پنجم روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران نیست روز سی
هفتم بحران است روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم روز بحران
نیست روز چهلم روز بحران است و هر بحران که از پس آن اید ضعیف باشد
[illegible] چون یاد کرده آمده است که نامهای روز بحران و غیر بحرانی یکدیگر
[illegible] نوشته اند از رنگهای منجم تا قوت روزها بحران و ضعف آن معلوم گردد
[illegible] اندیشه معلوم گردد که روزهای بحرانی که در وی بحرانهای تمام و نیک باشد
[illegible] و چند است و آن روز چهارم است و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و سیم و سی و چهارم و سی و هفتم
و چهلم و جمله یازده روز باشد و هر روزها که در وی کاستی باشد بحران او کاستی
باشد کدام است و چند است آن روز سیوم است و پنجم و نهم و یازدهم
و سیزدهم و هفدهم و جمله شش روز باشد و جملهٔ شش روز باشد و روز
در وی بحران ناقص باشد یا بد باشد و با رنج و با خطر باشد کدام است
نوزدهم
و چند است و آن روز ششم است و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شا
و شانزدهم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و روزها که در وی بحران نباشد
بیست و دوم و بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست
نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سیوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم
و سی و نهم جمله سیزده روز مبلغ سی و هشت روز و حکم روز اول و دوم
تا مدت چهل روز بیشتر یاد کرده آمده است باب

چهارم اندر شناختن نشانهای سلامت و امید

نگاه که بیمار بر پهلو تواند خفتن و زود به پشت باز افتد و اندر بستر
فرو نرود و خود در پهلو بدیگر پهلو تواند گشت و بدان شکل خسبد که اندر

کاندر تندرستی ساعتی عادت داشته است ای همه نشان قوت طبیعت وامید وار
باشد خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد ونبض قوی باشد واگر بیمار بر پهلو
نکند و بیماری زیادت نشود نشان درستی باشد از قوت طبع واز امید فر
وخواب یافتن بشب وبامداد که از خواب بیدار شود آسوده تر باشد وحواس
درست ونظر همچون نظر تن درستان نشان سلامت باشد آب دماغ وعطسه
از پس سرسام نشان پاک شدن دماغ باشد وهیات ورنگ روی بر حال خویش
بودن نشان سهل بیماری باشد خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت باشد
وهمواری حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشد از بهر آنکه معلوم گردد
که در احشا آماس نیست اندر تب مطبقه ناقص بودن بحران نشان پاک شدن
عروق باشد از عفونت واندر تب برسام که آنرا تب حار گویند نشان خیر باشد
واندر تبها که رعاف وعرق وقی واسهال وادرار بول وعرق اندر روز
بحران نشان سلامت باشد واندر همه بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده سلامت
جگر وان دیگر احشا باشد

هرگاه که خداوند تب گرم را گوش گران شود پس اسهال صفراوی
صفرا اتفاق افتد گری زایل شود وهمچنین در چشم با اسهال صفرایی گوش گران شود
اسهال باز ایستد از بهر آنکه صفرا و ماده صفراوی بسوی بالا رود واگر خداوند
استسقا را اسهال بلغمی اتفاق افتد بار طوبتی اینک بود علت بدان زایل شود
واگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید حرارت تب آن ماده را بگدازد تشنج زایل شود و صرع
بتب ربع زایل شود یا سهل تر شود وسوء المزاج سرد که اندر معده واحشا باشد
هم به تب زایل شود واگر خداوند ذات الریه را بر پای جراحتی پدید آید آنچه بسر نه
بر آید نشان نضج باشد نشان آن دارد که ماده انتقال باشد وطبیعت آنرا باطراف دفع

و همچنین اگر خداوند ذات الریه را اندر بن گوشی یا اندر حوالی سینه وسر وپهلو آماس پدید آید دلیل بحران انتقال باشد وامید سلامت باشد ولیکن آن ریشها
سبب بدی ماده ناصور شود واگر خداوند مالیخولیا را وخداوند سرسام را
بواسیر پدید آید بحران انتقال باشد وعلت بدان زایل شود وچنین دیدم
که خداوند مالیخولیا را از پای ریشه بر آمد ومالیخولیا بدان زایل شد واگر خدا
وند خناق ودبحه را بر سینه آماسی وسرخی پدید آید بحران انتقال باشد
وطبیعت ماده را بظاهر دفع کند وهمچنین اگر بظاهر حلق وزبان آماس پدید
آید نشان سلامت باشد واگر خداوند سرفه کهن را اندر خایه آماسی پدید آید
سرفه زایل شود از بهر آنکه اندامها دم زدن را با اندامهای تناسل مشارکت است
واگر خداوند داء الثعلب را دوالی پدید آید داء الثعلب زایل شود از بهر آنکه
ماده بدو انتقال کرده باشد وهمچنین اگر خداوند درد گرده ودرد اندامهای نقرس
دوالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد وعلت زایل شود واگر خداوند فواق
امتلا را عطسه پدید آید فواق زایل شود

هرگاه که در چشم
ورمی اختلاج بسیار افتد بیم لقوه باشد واگر اندر عضوی دیگر باشد
بیم باشد که اندر آن عضو تشنج افتد وهرگاه که چشم وروی سرخ شود وآب چشم
آب بسیار آید وروشنایی آفتاب نخواهد که بیند واز دیدن او چیرگی یابد
نشان سرسام باشد سرگشتی وکابوس بسیار مقدمه صرع باشد اندوه
مندی وناخوشدلی پیوسته بی سببی مقدمه مالیخولیا بود ودیدن خیال
پیش چشم یا دیدن دودی مقدمه نزول آب باشد درد شقیقه صعب وصدا
پیوسته بیم کننده باشد بعلت انتشار پایه آب وکسلانی وکندی حواسها

صفراوی

نزول آب چشم

و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه سکته باشد و بسیار کامی و نزل[illegible]
کننده باشد بعلت سل و ذات الریه و عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امت[illegible]
باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بسقوط و عرق ناخوش[illegible]
افتادن
بیم کننده باشد به تبهاء عفنی و امتلاء مفرط بیم کننده باشد سکته یا بدا[illegible]
خون از کلو برآمدن کیرد بقی ثقل ناخوش بوی نشان تخمه باشد بول ناخوش بو[illegible]
بیم کننده باشد تبهاء عفونی سقوط شهوت و تکبر و الم پاهای نشان امتلاء[illegible]
بیماری باشد سقوط شهوت با منش کرده و تولد باد یا اندر شکم مقدمه قولنج[illegible]
غثیان اشتها
باشد شهوت طعام فزونی از عادت نشان سوء المزاج سرد باشد اندر معده[illegible]
یا با ماده یا بی ماده سقوط شهوت بی تولد بادها اندر معده نشان کرمی قم معده[illegible]
باشد آروغ ترشیها نشان تولد صفرا باشد اندر معده آروغ تبخیرها چون خ[illegible]
و مانند آن نشان ماده غلیظ باشد اندر معده سرخی چشم و تیرکی رنگ روی
تنگی نفس و گرفتکی آواز مقدمه جذام باشد بسیار دنبلها مقدمه چون خمل ج[illegible]
بزرگ باشد بسیاری غدد مقدمه دبیله عظیم باشد بهق سفید و بسیاری[illegible]
ورم بزرگ
مقدمه برص باشد خفقان پیوسته مردم تن درست را بیم کننده باشد بمفاجا[illegible]
مردن کرانی خلید و تمدد که اندر جگر باشد و میل بسوی پهلو و پشت و[illegible]
عدم
علتی باشد اندر جگر سپیدی ثفل و اندکی از نشان سده باشد و مقدمه یرقان[illegible]
نبت چشم و دست و پای و چهره نبت و باد نشان ضعیفی جگر باشد مقدمه استسقا
باشد کرانی و تمدد تهی گاه نشان آفتی باشد اندر گرده اسهال که مقعد [illegible] کند
باشد ۷ بدانکه اندر مثانه ریشی پدید آید خارش مقعد که نه بسبب کرم خود باشد
مقدمه بواسیر باشد والله اعلم باب [illegible]
[illegible] اندر بیماریها حال صعب و کشنده آن روز نمیرند که

۷ [illegible] و سوزا
[illegible] آب [illegible]
۲م کننده [illegible]

اندر بیماریهاء سلیم بحران نیک باشد و اندر تبهاء محرقه و هجر بدان ماند اندر
تبها نوبت میرند و نشان مرک آن باشد که عقل شود و تاسه صعب خیزد
با ضعف و غنودن پدید آید پس در حس و قرار یک شدن چشم تولد کند
و دل در خیزد و بیمار بیقرار کردد و هلاک شود و اندر تبهاء بلغمی اندر او لتیمرند
و نشان مرک باشد که مدت سرما دراز کردد و کرم نشوند و نبض ضعیف و متفاوت
نباید و کسلانی و شتاب پدید آید و در همین میان هلاک شوند در جمله مرک
اندر آن ساعت باشد از روز و اندر وقت تب که اعراض تب و بیماری صعب
تر باشد اگر اندر ابتداء نوبت باشد یا اندر تزاید یا اندر انتهاء و اگر علامتهای
ابتدا
بدانه اندر چنین وقتها پدید آید که یاد کرده آمد کمتر باید ترسید و هر بیماری که اندر
با اندر وقت تزاید میرد بیشتر اندر تبها میرند که سبب آن آماسی باشد
که اندر اندامها او اندر هوی و اندر تن وقت ماده اندر حرکت آید و[illegible]
موضع بعد المرض بادت شود و آماس آن بدل بازدید یا اندر بیماری که مادت
طبیعت
آن بد باشد و بسیار باشد و طبیعت از حرکت او برهیب شود و حال
با آن همچون آتشی اندک باشد که اندر هیزم بسیار تر و میرد یا همچون حال کسی
که اندر کلوا فشارند و اندر وقت انتهاء تب نیز میرند هم بسبب آنکه طبیعت
از ماده برهیب شود و بنا در وقت انحطاط نوبت نیز میرند لیکن اندر این
وقت جز بسببی قوی که اتفاق افتد نمیرند چون اسهال قوی یا خشم عظیم
در جمله سببی از جمله اسباب نفسانی چون غم عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین
ماند یا بسببی از نوعی دیگر چون طعام یا شراب بسیار ناموافق و نخست
عرق مزاج کند بس بمیرد و حقیقت آن که انحطاط مزور باشد راستی نباشد
چیره
لیکن قوتها ضعیف شده باشد و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و نبض ضعیف

واجب شده بدان مانده که اندر اختلاط است و نباشد از جهر که اندر اختلاط راستی
قوتها باز آید و حرارت غریزی برافروزد و نبض قوی تر گردد و منتظم گردد
اما اندر آبله وقت اختلاط بسیار میرند و بیشترین با اسهال میرند و سبب آن بسیاری
ماده باشد و تباه شدن همه اخلاط بعضی با آبله بنظام از تن بیرون آید و باقی
بباطن باز گردد و اسهال تولد کند و احشا را میرنجاند و می گدازد تا هلاک کند
و علامتهاء بد اندر بیماری دیگر اندر بینی و چشم و گوش و پیشانی
و صداع بدید آید چشمها دور اندر شود و بینی باریک شود و سرد شود و باشد
که سر بینی کبود شود و گوش همچنین سرد شود و متشنج شود و ناخنها کبود
شود و پوست پیشانی کشیده شود چنانکه کسی پوستی بر گیرد و بر چیزی پوشد
و بنهد تا خشک شود پوست پیشانی چنان شود و این همه نشان سرد شدن خون است
و فرو مردن حرارت غریزی و نارسیدن باطراف و با آخر سیاهی چشم بسوی
بالا بر شدن گیرد و سپیدی پدید آید و از جمله علامتهاء بد آنست
که بیمار به پشت باز افتد و دستها فرو گذارد و بنشیب فرود اندر بستر و دندان
بر هم ساید و صریر کند و بعضی باشد که لب بر سو ملی بر جهد و دندانها که پوشیده
بودی برهنه شود و چشمها کشاده باشد و بعضی باشد که بدست حرکتی کردن
گیرد چنانکه کسی مگسی پیش چشم می بیند و بعضی انگشت بر دیوار می مالد چنانکه کسی بعد
گاه بر چیند این علامتهاء بد است و نشان وقت مرگ است تمام شد ازغاره [?]
نصیب این مختصر از تقدمه المعرفه و تمام شد این بحث علی از مختصر خفی علائی
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب ه ه ه

35

بسم الله الرحمن الرحیم بخش دوم از کتاب خفی علائی این بخش از این کتاب مشتمل
بر هفت مقالت و اندر هر مقالتی هر بابی نکته از آن باب مقصود آن نکته باشد
و در بیشتر کتبها اگر بجویند نباشد و غرض اهل علم و اهل التحصیل از مطالعه کتبها
این نکته باشد هر یکی بشرحی که لایق این کتاب باشد یاد کرده آمده است
چنانکه مقصود مفهوم گردد و چیزی پوشیده نماند ان شاء الله تعالی و بالله التوفیق
والهدایه مقالت نخست اول اندر [illegible]
[illegible] داشتن مقالت دوم اندر اشارت کردن بعلاج بیماری
اندامها از سر تا پای و آن بجدا بابت چنانکه در اول نوشته شد مقالت
سیوم اندر علاج تب و آبله و حصبه و مانند آن مقالت
چهارم اندر ماسرا و ریشها و جراحتها مقالت
پنجم اندر علاج شکستگی استخوانها و از جای بیرون آمدن بندها مقالت
ششم اندر زینت پاک داشتن ظاهر تن مقالت هفتم
اندر علاج زهرها مقالت اول از [illegible]
نزدیک بیمار آید پس از آنکه شرطهاء امانت دینی و شفقت مرحمی بجای آورده
باشد و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندیدها نگاه داشته
آید و نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند بدان طریق که اندر
بخش نخستین از این کتاب یاد کرده آمده است پس احوال روز گذشته
بپرسد و بداند تا قوت بیمار روز همچون دی روز است یا کمتر است
یا فزونتر است یا برابر است پس فردا نیز احوال بپرسد اگر هر سه روز
همسان باشد حکم کند که بیماری بنهایت رسیده است و اگر هر روزی
افزاید گوید هنوز در تزاید است و اگر هر روزی می کاهد گوید بیماری

از الخطا است و بپایان رسیده است و تدبیر در غور آن احوال کند چنانک
در بخش نخستین از این کتاب یاد کرده آمده است و بباید پرسید بیمار را
هیچ عضوی المی نیابد و اگر می یابد معلوم کرد که معظم بیماری اندر آن
عضو است و اندر آغاز تب ماده بدان عضو ریخته می شود آن عضو را
قوت دهد بضمادی یا بطلی موافق آید صفت ضماد و نطول بگیرد
عدس مقشر و سماق و نار پوست گلنار سرخ و برگ مورد از هر یکی
راستا راست بکوبند و بپزند و خرقه بدان آب تر می کند و بدان
عضو بر می نهد و ثفل آن ضماد می کند و احوال خواب بپرسند اگر بیمار
خواب می یابد بباید که دماغ بسلامت است و آسایشی هست
و امید واری است و اگر خواب نمی یابد احوال برخلاف آن باشد و از
شهوت طعام بپرسد اگر شهوت برجای باشد و اندکی اندکی اعضاء
غذا بسلامت هست و امید واری زیادت باشد و اگر نه جایگاه خواب
لایق نباشد لایق حال فرماید ساخت و شربت و دارو و خدمتگاران
اختیار کند چنانکه باید و اندر بیماری که گرم خانه خنک فرماید و بیمار
را جامه پوشیدن بر باید داشت تا خنکی و راحت آن بدل او می رسد
و تن را سرد نشود و حرارت باندرون تن او باز نگردد و اگر بیمار کودک
باشد یا اهل تنعم یا قوت او ضعیف باشد و چیزها آرزو کند متابعت
آرزوی او باید کرد و از آن نوع باید یا مانند آن چیزها اندک دادن
و بباید دانست که حال قوت اندر بیماری چون حال توشه است در سفر
چنانکه دانست که مسافر توشه نگاه دارد تا سفر بدان تمام کند طبیب
باید که عنایت بنگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیماری بپایان رسد

و بدین سبب

بدین سبب گاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که داند
که سبب بیماری بدان زیادت شود لیکن بدان سبب نگاه داشت قوت بیماری
مشغول باشد و آن چنان بود که اندر تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندر آن
حال حرارت تب نگاه نکند نان در شراب تر کند و بدهد تا قوت باز آید و همچنین
در قولنج سرد هرگاه درد سخت پدید آید طبیب داروی خدر کننده (سست کننده)
بدهد تا بیمار از درد برهد شود بدین طریق عارضه قوی را زایل کند پس
بعلاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد باستفراغ حاجت افتد
هیچ توقف نکند و آنجا که قوت ضعیف شود انتعاش قوت باید کرد — توقف
بی استفراغ کردن و آنجا که باستفراغ تمام حاجت افتد بیکبار بر طبیعت
الحاح نشاید کرد تفاریق استفراغ باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد
و ایمن نتوان بود که قوت چندان پای دارد که ماده پخته شود زود استفراغ قوی باید کرد
و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی را تا خیر باید کرد تا نضج
پدید آید پس علاج قوی کند و اگر بیماریهای کهن هر چند روزی اندر علاج
فتوری باید افکند تا هم قوت نگاه داشته می شود و هم بیماران از علاج
(سستی) آیا نیس می یابد و طبیعت از پس فترت علاج قوی تر باشد و داروها اثر کننده — فترت بدل
تر باشد از بهر آنکه مدت دراز شود و بسبب عادت علاج طبیعت با داروها خو کرده شود
و منفعت آن پدید آید و هر چند روزی شربتها اگر چه همه از یک نوع باشد یکی بدیگر — پس بدل
بدل می باید کرد تا طبیعت با یک چیز خو کرده شود و هرگاه که طبیعت اندر علاج
یک طریق می گیرد و هیچ اثر نه بیند بضد آن باز باید گشت و اگر حقیقت داند
که بر صوابست اگر چه اثر آن دیر ظاهر شود از طریق صواب از علاج نشاید گشت
و اگر اندر علاج خطایی افتد و اثر آن خطا ظاهر شود از آن طریق زودتر باید گشت

بیشتر از آنکه اثر قوی ظاهر کرده و اگر بیمار خفتی باید بر خلاف قیاس بدان طریق بنا باید فریقه بدل
گشت و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضی تا یلی پدید آید نباید ترسید که عارضی
زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب و تن آبادان را استفراغ بیشتر و زودتر
باید کرد و بیمار نازک و لاغر را علاج بتغییر مزاج باید کرد و استفراغ کمتر و اندک
بیمار بعادت خوشی بیمار باید جست با مراد ایشان باید ساخت و تدبیر قوت دل
باید کرد به هر ممکن کرده و غم دل و ناخوشی دور باید داشت و بعضی را بشارتها
و امیدها و بعضی را بزر و جواهر و غیر آن و بعضی را بحضور دوست و مونس
او دل خوش کردن تا شاد و قوی گردد دل او و اندر گرمای سخت و سرمای
سخت علاج قوی نشاید کرد و آنجا که باستفراغ و تغییر مزاج حاجت آید
و یک چیز باشد که هر دو معنی را شاید به غنیمت باید داشت چنانکه در تب
صفرا آب آلو سیاه و طبیب تا تواند علاج بغذا باید کرد و بداروها مشغول
نشاید بود تا بتوانند که بیک داروی بسیط یعنی نا آمیخته علاج کند داروی آمیخته
نباید داد و طبیب را داروهای مجهول که مجهولان و بر زنان آزمایند و حکایت
کنند بکار نشاید داشت و بران اعتماد نشاید کرد والله اعلم

باب دوم اندر علاج بیماریهای اندام از سر تا پای

باب اول اندر بیماریهای سر و بیماریهای دماغی و سرسام

سرسام گرم دو نوع است یکی آنکه ماده او صفرای خالص باشد و دوم آنکه
صفرا با خون آمیخته باشد و غلبه خون را باشد و آنچه ماده آن صفرای خالص
باشد آنرا بلغت یونانی قرانیطس گویند و بپارسی سرسام و سرسام
بلغت پیشینگان آماس است یعنی سر آماس و این از بهر آن گفتند که این علت
آماسی باشد که اندر گوهر دماغ یا اندر غشاء دماغ باشد و ترجمه قرانیطس

هذیان است

هذیان است و سبب این علت بسیاری صفرا باشد اندر تن و بسیاری
بخارها آن که بدماغ بر آید علامتها تب گرم و درد سر و بی خوابی و هذیان
و اختلاط عقل و تشنگی و خشکی دهان و تلخی و درشتی و زردی زبان
علاج صندل سفید و اندک کافور بگلاب سوده و سرکه بر چکانیده
می بویاند و خرقه کتان بدان تر می کند بر پیشانی و صدغ او می نهد
و همچنین سرکه و گلاب و روغن گل با هم آمیخته می بویاند و بر پیشانی
و صدغ او می نهد و پای او در آب گرم یا در طبیخ بنفشه و بابونه
می مالد و می شویند و طبع را بحقنه نرم کنند که از بنفشه و شکر یا شیاف
و سقمونیا ساخته باشد فرود آرد صفت حقنه
نرم بنفشه ده درمسنگ نیلوفر ده درمسنگ عناب بیست عدد
سپستان چهل عدد بابونه ده درمسنگ همه را اندر یک من آب بجوشانند تا ده
بهر برود و بپالایند و هفت درم روغن بنفشه یا روغن گل و یک اوقیه
شکر سرخ اندر پنجاه مثقال از این مطبوخ کنند و حقنه کنند و اگر از آن نه مثقال
حقنه و شیاف مانعی باشد مگر لوابی و شیرخشت دهند یا طبیخ خرمای
هندی و شیرخشت ده درم و دو درمسنگ اسبغول اندر جلاب خام و آب
انار ترش می دهند و هوای خانه خوش باید داشت تا رنگی و روشنائی
معتدل و دیوار خانه سیاه ساده باید و نقش و صورت و کتابت هیچ نباید
و نزدیک بیمار برگ بید شسته و نیلوفر و بنفشه و میوه‌ی خوش بوی
و خنک باید و شربت از جهت تسکین حرارت آب تخم خرفه و شراب غوره
و شراب ریواج و شراب حماض و تمرهندی و شراب ریشنک و شراب انار و شراب
لیمو و شراب صندل و آب کدو که در خمیر گرفته و در تنور پخته باشد

نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجها بدان نزدیک باشد
و نیز باشد که حقنهٔ قوی یا اسهال قوی حاجت افتد سرسام سرد
این را لیثرغس گویند و مادهٔ او بخاری باشد که از بلغم عفن بدماغ
بر آید و سبب آن تخمه و بسیار خوردن طعامهاء سرد و تر باشد چون
ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی و پیاز پخته و خام و میوهاء تر و فقاع
و مستی متواتر علامتهاء غلبهٔ خواب خفتن و فراموشکاری و صداع
نوم و تب آهسته و نبض متفاوت و بطی دیر حرکت و بول غلیظ و خام سفید
و بسیاری آب دهان علاج نخست حقنهٔ تیز یا شیافی تیز بنهادن
پس قی فرمودن پس ایارج فیقرا و شحم حنظل مرکب کرده و اسطوخ
افتیمون دادن پس هر بامداد گلشکر با مصطکی و انیسون دادن
و مفاصل بروغن قسط و مانند آن مالیدن و اگر تب آید کشکاب از بوده
کوبی و زوفاء خشک و تخم کرفس و بادیان و سعتر و مانند آن در وی
پخته دادن و اگر تب کهن تر باشد بادیان تر و کرفس و قدری نخود
اندر آن بپزند صفت حقنهٔ تیز بگیرد تخم حنظل و افتیمون
از هر یکی مشت بسفایج نیم کوفته دو مشت پودنهٔ کوهی یک
مشت بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و ده درمسنگ بوره
اندرو ده درمسنگ روغن زیت و ده درمسنگ پانید برافکنند
و بکار دارند و شیاف یا از ترب تراشیده یا از صابون یا از تخم حنظل
و بوره و نمک بسایند و سرشته بنهند و پس از آنکه همه استفراغی کرده
باشد بخار سرکه بودنه و حاشا در وی پخته بینی وی را بسانند
و دارویها لطیف غرغره فرمایند تا عطسه آرد و هیچ وقت نگذارند

وبا آب غوره آمیخته واندک شکر بر نهاده و از جهت نرم داشتن
طبع شراب آلو و شراب خرمای هندی و شراب بنفشه و آب خربزه هندی
و آب میوه‌ها و اگر حرارت بی اندازه باشد پس از آنکه استفراغ کرده باشند
قرص کافور دهند و هر روز که تب گشاده شود پای از بن ران تا ساق تنگ
ببندند چنانکه از رنج بستن اندکی آگاه شود و یک زمان اندر آب گرم نهند
و بعد از آن بگشایند و بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از سوی
شتالنگ و مزوره از جهت نرم داشتن طبع از عدس و آلو و آلو سیاه و زرد
و خرمای هندی و از ماش مقشر و اسفاناج و آب کشک جو مع بشیره مغز بادام
و مسکه و انار ترشها بوک حقنه‌ها در افکنند و بشکر چاشنی دهند
و از جهت باز کوفتن طبع آب انار دانک و زرشک و آب سیب ترش
و آب آبی ترش و آب غوره مع بشیره مغز بادام بریان کرده و اگر اندر هر مزوره
دو درمسنگ تخم خشخاش کوفته در افکنند صواب باشد و اگر حاجت
آید که طبع فرو بندند قرص طباشیر دهند بدین صفت طباشیر گل سرخ
سماق پاک کرده زرشک پاک کرده هر یک پنج درم تخم حماض تخم خرفه
هر یک دو درم و نیم صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته بریان کرده
هر یک دو درم شربت دو درم با شراب آبی یا سیب جو دهند
و از جهت تسکین صفرا جوذطفیل از عدس مقشر و زیره با عناب
در پخته سرسام حوطانی این علت را بلغت یونانی [illegible] گویند علامتهای
سرخی زبان و رگهای ممتلی و تب گرم و لازم و گرانی سر و درشتی
زبان و تب پیوسته و نبض سریع و صلب باشد که زبان بگیرد و درو تشنای
نخواهد علاج فرق میان علاج این و علاج قرانیطس آنست که این علتها

لحوذ

که در خواب غرق شود و فلافلی و شکرها و مانند آن می دهند و اگر
دران کرده و جند بیدستر با انگبین سرشته بدهد و ضمادی از جند
بیدستر و سعتر بود نه کو بی و جاشا نیز که عنصل سرشته بو مرا او
بخنند و بطولی از بابونه و پودنه و نمام و جاشا و کرنکوش رد
مثبت بکار دارند و موی سرهردم سوخته و باسرکه بسرشته
و بر سر و پیشانی مالیدن سود دارد و مالیخولیا علتی سودایی است
واز بهر آنکه چون سر و دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی که اندر
دماغ است روشن است و سودا خلط تیره و تاریک است هرگاه
که بخار سودا بدماغ برآید مزاج دماغ بگیرد و آن بخار با روح نفسانی
بیامیزد روح تاریک و تیره شود از بهر آنکه مردم از هیچ چیز ترسان
نباشند که از تاریکی و از هیچ چیز شاد نباشد و امن که از روشنایی
بسبب آنکه اندر تاریکی نیک و بد را و دوست و دشمن را نتوان
دید و نتوان شناخت و اندر روشنایی توان دید و توان شناخت
بدین سبب مردم همیشه از تاریکی ترسند و گریزند پس بضرورت
کسی را که تاریکی اندرون دماغ او باشد ترسان تر باشد از بهر آنکه
از تاریکی بیرون بتوان گریخت و از خویشتن و از تاریکی دماغ
خویش نتوان گریخت خداوند این علت همیشه ترسان و بدگمان باشد
از بهر آنکه سودا سرد و خشک است فعل سردی و خشکی قبض است
خداوندای علت پیوسته گرفته و تنگ دل باشد از بهر آنکه مادهٔ
سودا غلیظ است و مزاج آن سرد و خشک است و چیزهای خشک
و غلیظ هر نقشی که بگیرد نیک نگاه دارد و در وی عادت بجنبان هر خیالی

فکوس ثم

و صورتی که خداوندان علت را افتد بدشواری زایل توان کرد و آن علت بمشارکت
معده باشد خداوند علت ازقی کردن راحت یابد و آنرا مالیخولیاء مراقی گویند
و سبب این بسیاری سودا باشد که از سپرز و رگهای معده آید و در هضم معده
تقصیری باشد بسبب آن تقصیرها در اندرون معده تولد کند و معده منتفخ شود و بر
متمیل نتوان گشت و قوت دافعه بآن سبب کار خویش تمام نتواند کرد و بیشتر
از آن معده سودا در او بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ رسد علامتها خداوند
این علت بسیار موی و سطبر موی باشد و لون او سبز گونه بود و باشد که
سخت سرخ باشد یا اسمر بود و کتف او قوی تر از اندامهای فرو ترین باشد
از بهر آنکه در تن او بادهای بسیار تولد کند و باد قوت بسوی بالا کند و حرکتها
چشمها ایشان پیوسته باشد چنانکه یک چشم پیوسته بر هم میزند و سخن بشتاب
و ناپیوسته گوید و دل و جگر او گرم شود و بدان سبب سودای سوخته در تن او
بیشتر تولد کند و دماغ او پر باشد و بدین سبب زبون و پذیرنده بخارها باشد
و اندر احشا او بادها و قراقر بسیار باشد و بدان سبب شهوت غالب باشد
بسیار تی آرزوی جماع
و بعضی را بسبب تقصیر هضم لعاب از دهان می رود علاج اندرین علت اسهال
بسیار باید کردن و بیشی از آنکه استفراغ کند شربتها لطیف و خنک باید داد
و غذاهای گرم و خنک باید داد و گرمابه و آب زن بکار باید داشت و آسایش
فرمودن فاگر علت دماغی باشد یعنی اگر ابتدا علت از دماغ باشد رگ صافن
بگشایند تا ماده از دماغ فرود آید و اگر مراقی باشد رگ باسلیق باید زد یا اسلیم
اگر معده ضعیف باشد اندر فصد توقف باید کردن و آنرا که فصد کنند و خون
سیاه شود چندانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نباشد نشان آن
باشد که ماده هنوز اندر دماغ است اندرین تن پر اکنده نیست رگ پیشانی زدن

وکشک جو وتراشه کدو بر سر وی چکانند وشراب خشخاش و نهند سبات این علتی ا
که بیمار همچون خفته باشد علامتها اکر بیدار کرده شود بیدار شود وسبب
این بیماری ها کرم وتر باشد واکر دیر بیدار شود سبب این رطوبت غلیظ با[شد]
اندر مقدم دماغ علاج اما اکر زود بیدار شود بایارج فیقرا واطریفل کشنیز
معالجت کنند واطراف می بندند ومی مالند وبطبیخ بابونه می شویند وبر سر
روغن کل می بویانند واکر دیر بیدار شود بحقنه تیز استفراغ کند پس
ایارج فیقرا وغاریقون وشحم حنظل ونمک هندی ترتیب کنند وبرسبیل
شیاف بد نهند وشبانکاه مطبوخ افتیمون والا معجون نجاح دهند وهر شبیار
بامداد دو سه ساعت سرکه عنصل غرغره فرمایند ولعوق اسقیل می دهند
ونطول از بابونه واکلیل الملک وسداب ومرزنکوش ونعناع وسعتر وبرک وشونیز
مورد بر سر وی چکانند وفرفیون وجند بیدستر بروغن سداب سوده
بر صدغ وپیش سر طلی کنند علاج فراموش کاری بعلاج سبات نزدیک باشد
غرغره بخردل میویزج وعاقرقرحا وپوست بیخ کبر کوفته وبیخته وبا انکبین
سرشته شود سود دارد ایارج فیقرا با سکنجبین عنصلی وترنج
پرورده ومعجون لسان بکار داشتن صفت معجون لسبان بکیرند
بنفشه وج وسعد ودار فلفل وزنجبیل از هر یکی ده درم انکبین
دو جزو روغن کاو وسه جزو داروهای کوفته وبیخته وبا انکبین
بسرشتند ودر خمیره کنند وچهل روز اندر میان جو پنهان کنند
پس بکار دارند شربتی دو درم سنگ سکته این علتی باشد که ناکاه
افتد وبیکبارگی راه بر آمدن روح حیوانی که از دل بسوی دماغ بر می
آید بکیرد وراه فرود آمدن کیرد قوت نفسانی از دماغ بسته شود

صواب تر باشد ودر داروی مسهل نخست ایارج فیقرا دهند و غاریقون و
افتیمون و شحم حنظل با وی ترکیب کرده پس مطبوخ افتیمون دهند و حب
اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس و معجون نجاح الله مطبوخ
آفتیمون می دهند و آنرا بگیرند غاریقون نیم درم سنگ بسفایج و نمک نفطی
نیم درم سنگ بادنجان پنج درم سنگ بکوبند و بسرشتند و بدهند و افتیمون
کوفته هفت درم سنگ با سکنجبین سرشته سود دارد و دلرا بشراب
لسان الثور و مفرح قوت دهند و اگر مزاج سرد باشد دواء المسک و شرود
یطوس و تریاق بزرگ دهند صفت مفرح بگیرند بادرنجبویه
پوست ترنج و قرنفل و مصطکی جوزبوا قاقله باد مشک
و بهمن سرخ و سپید درونج و زرنباد زعفران تخم بادروج فلنجمشک
از هر یکی دو درم سنگ مشک تبتی دانگی و طسوجی هلیله کابلی جهار درم
شیر آمله پنج درم سنگ هلیله و آمله در مقدار دو من آب بجوشانند تا نیمه
باز آید بپالایند و انگبین بر افکند و بقوام آورد و داروها بدان بسرشتند
شربتی دو درم سنگ اگر داء صفرا باشد گرمابه و آب زنان فاتر بکار دارند
واستفراغ بماء الجبن باید کرد و ماء الجبن سکنجبین و افتیمون باید ساخت
واندر میان روزی ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب باید داد و اطریفل کوچک
با ایارج فیقرا سود دارد بگیرند اطریفل کوچک چهار درم سنگ افتیمون
دو درم سنگ ایارج فیقرا یک درم سنگ همه بسرشتند و بدهند و اگر معده
ضعیف باشد گلشکر با عود و مصطکی دهند علاج دیوانگی هم از این نوع
بود کم خوابی را روغن کدو و روغن بنفشه با شیر دختران آمیخته بر سر می نهند
و طبیخ بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب و برگ بید و کوکنار و خشخاش و بابونه

دکند جو

و همه اندامها بی کار بمانند و حواسها باطل کند و جز حرکت دم زدن
هیچ حرکت دیگر نماند و سبب آن خلطی باشد غلیظ و لزج اندر
تجویفها و منفذها و دماغ بسیار باشد که سبب سکته غالب خون باشد
چنانکه همه رگها و شریانها و تجویفها و دماغ پر شود و شریانها بسبب پری
حرکت نتواند کرد و سکته فرق کرده بعضی از طبیبان این نوع را خناق
قلبی خوانند علامتهای که این سر و دوار و طنین و دوی و کسلی اندر
حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و برهم سودن دندانها
در خواب و امتلاء رگها و کردن و سرد شدن دست و پای این همه مقدمات
سکته باشد کف اندر سکته نشان زیادت شدن علت و نشان دم زدن
باشد و نشان سهلی و ضعیفی علت آسانی و دشواری دم زدن باشد لیکن
اگر دم زدن بی نظام باشد نشان صعبی علت باشد و آنجا که شبهت افتد
که سکته گرفته است یا مرده است پیک چشم او باز کند اگر مرده باشد حدقه
ناپیدا بود و اگر سکته بود حدقه برجای بود علاج نخست پر مرغ بروغن
سوسن یا روغنی دیگر چرب کند و یا با ایارج فیقرا آلوده کند و بحلق
او فرو کند باشد که قی کند پس حقنه تیز بکار دارد و مهرها و گردن
و پشت وی بروغن فرفیون گرم کرده بمالد و تریاق بزرگ و مثرودیطوس
مطوس یا سجزنیا یا انقردیا یک مثقال حلتیت یا چند پیدستر
یا سکبینج اندر ماء العسل حل کرده و بحلق او فرو ریزند و موی سر او
بسترند و خردل و چند پیدستر با سرکه گرم کرده بلیسایند و بر سر او
طلا کنند و سداب و مشک و چند پیدستر می بویانند و بن گوش …
با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند و قرنفل و بسباسه و جوزبوا و …

کوفته

کوفته و گرم کرده اندر خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده گرم کرده
بر نهادن سود دارد و از پس استفراغها گرمابه خشک و اندر آب کوکرد
نشاندن سود دارد و هر گاه که سکته گشاده شود بیست و چهار روز
همین علاج می کند و طعام نخود آب و شوربا گنجشک و کبوتر بچه دهند با
سعتر و دارچینی و هر بامداد ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر
یا روغن بادام تلخ و هر هفته ایارج فیقرا دهند یا با شحم و نمک و افتیمون
و غاریقون صرع این علتی است که در آن حال اندامها مردم ترتیب
خویش نماند و افعال اندامها حسی و حرکتی بی نظام شود و سبب
این سده باشد نا تمام اندر منفذها جزو مقدم دماغ و بدان سبب تشنج
پدید آید و اگر سده تمام بودی سکته بودی و حس و حرکت باطل شدی
و اگر سده نبودی افعال اندامها و حرکتها حسی بی نظام نگشتی و سبب
که دماغ از بخارها و کیفیتی ناخوش که بوی رسد گریزد و خویشتن بدان سبب
فراهم گیرد چنانکه معده طعام ناپسندیده را خواهد که از خود دفع کند و خویشتن را
فراهم آرد و فواق و تهوع کند و دماغ نیز هرگه که کیفیتی ناخوش بدو رسد
خویشتن فراهم آرد و بدان سبب اندر عصبها و عضلها و چشم و رویی و دیگر
اندامها حرکتهای مختلف و مضطرب پدید آید و تشنج کند و از بهر آن گفته اند
که صرع مر دماغ را بجای فواق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است
نخست اندر دماغ افتد بدان می ماند که عطسه صرع کوچک است و صرع
عطسه بزرگ لیکن دفع عطسه بسبب لطافت ماده بسوی پیشی باشد
از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف و دفع صرع بسبب بسیاری
ماده و ضعیفی قوت بهمه جانب باز دهد و نا بخاری و کیفیتی بد و ناخوش

کوفته و کرم کرده اندر خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده گرم کرده
بر نهادن سود دارد و از پس استفراغها گرمابه خشک و اندر آب گوگرد
نشستن سود دارد و هرگاه که سکته گشاده شود بیست و چهار روز
همین علاج می کند و طعام نخود آب و شوربا گنجشک و کبوتر بچه دهند با
سعتر و دارچینی و از ابتدا ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر
یا روغن بادام تلخ و هر هفته ایارج فیقرا دهند با شحم و نمک و افیمون
و غاریقون صرع این علتی است که در آن حال اندامها مردم بر ترتیب
خویش نماند و افعال اندامها حسی و حرکت بی نظام شود و سبب
این سده باشد نا تمام اندر منفذها جزو مقدم دماغ و بدان سبب تشنج
پدید آید و اگر سده تمام بودی سکته بودی و حس و حرکت باطل شدی
و اگر سده نبودی افعال اندامها و حرکتها حسی نظام نگشتی و سبب
که دماغ از بخارها و کیفیتی ناخوش که بوی رسد که جوید و خویشتن بدان سبب
فراهم گیرد چنانکه معده طعام ناپسندیده را خواهد که از خود دفع کند و خو
فراهم آرد و فواق و تهوع کند و دماغ نیز هرگه که کیفیتی ناخوش بدو رسد
خویشتن فراهم آرد و بدان سبب اندر عصبها و عضلها چشم و روی و دیگر
اندامها حرکتهای مختلف و مضطرب پدید آید و تشنج کند و از بهر آن گفته اند
که صرع مر دماغ را بجای فواق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است
نخست اندر دماغ افتد بدان می ماند که عطسه صرع کوچک است و صرع
عطسه بزرگ لیکن دفع عطسه بسبب لطافت ماده بسوی بینی باشد
از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف و دفع صرع بسبب بسیاری
ماده و ضعیفی قوت بهمه جانب باز دهد و تا بخاری و کیفیتی بد و ناخوش

گریز

بدماغ وی نرسد صرع نیفتد و اگر بخار پیوسته در دماغ بودی صرع لازم
بودی وی بینیم که ناگاه پدید می‌آید و زود زایل میشود ازینجا بدانیم
که بخارها پیوسته اندر این دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که بیکبارها
پدید آید زود زایل شود و بسبب آن ثابت و متمکن باشد پس معلوم شد
که سبب صرع ناگاه بدماغ می‌رسد و مدة زود گسسته می‌شود و آن
سبب اندر عضوی دیگرست از آن بدماغ می‌رسد و بیشتر اندر معده باشد
و اندر سپرز و اندر اطراف و بعضی را باشد که صرع بی تشنج باشد
از بهر آنکه مادهٔ رقیق و اندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب
بی تشنج بگذرد علامتها زبان مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان
سبز و از چیزها که موجب خشم باشد خشم صعب گیرد و از اعراض مالیخولیا
و نفخ خالی نباشد علاج اولا خویشتن را از گرما و سرما نگاه باید داشت
و بوی گندها و بوی کنار آب نشاید نشست و جماع و مستی و اندر گرمابه
دیر ماندن و از جایگاهی بلند نگریدن و اسب تاختن و نظاره هر چه چشم
را خیره کند و طعامهای غلیظ و شیرینی بسیار زیان دارد و کرفس صرع را
بجنبانند و گوشت بز بسیار خوردن بیم باشد که صرع آرد بصل و خردل و مانند
آن زیان دارد جز گوشت تذرو و دراج و تیهو و گنجشک و سرخاب گوشت
بره و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدبا با نخود و دارچینی و گشنیز خشک
و دیگر هر چه هست زیان دارد و داروها که اکرم اندک اندک و بتدریج باید
داد و اندر حال صرع اندامهای مصروع راست کنند و سخت نگیرند
و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانکه در علاج سکته گفته شده است تا
زود بهوش آید و چند بید ستر با حلتیت در ماء العسل بگدازند و حلق

اذفرة ینفذ

فرو ریزند هر روز و شب یا هر سه شب نیم درم سنگ ایارج فیقرا بدهند
و استفراغ بحب قوقایا و حب اسطمخیقون و ایارج لوغاذیا و مطبوخ
افتیمون کنند و نیز هر ماه تریاق اربعه معجون سیسالیوس و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ کنند و اگر دو دانگ شحم حنظل با مثرودیطوس ترکیب کنند
صواب باشد و سیسالیوس با آب مرزنگوش در بینی چکانند و اگر صرع معده
باشد قی فرمایند و ایارج فیقرا پیوسته بدهند و این ضماد بر معده می
نهند بگیرند گل سرخ و سنبل و مصطکی تشور کنند و کوفته و بیخته بشراب
مسکن برسرشتند و بر معده نهند و اگر بخار و ماده از اطراف بدماغ
بر می‌آید بگیرند بصل و در فرفیون و خردل و عسل بلادر همه بسرشتند
و بر آن موضع نهند تا ریش کند هر جا بگدازند تا بپالاید صفت معجون
سیسالیوس بگیرند سیسالیوس و عاقرقرحا اسطوخودوس
و ستبی از هر یک ده درم غاریقون پنج درم سنگ قردمانا حلتیت و فراوند
مدحرج از هر یک دو درم سنگ و نیم همه را بکوبند و ببیزند و در سکنگبین
که از آب بصل الفار و انگبین کرده باشند بسرشتند و هر بامداد یک درم
سنگ یا یک مثقال بدهند فالج این نام تازی است و در لغت عرب حالی باشد
که در نیمه یک چیز پدید آید و حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا کرده و نام این
علت ازین معنی گرفته اند و بپارسی نام سستی یک نیمه تن خوانند علامتها
نبض ضعیف و بطی متفاوت باشد و دلیل اندر پیشی تورین حالها سپید باشد
و سرخ نیز باشد و سبب سرخی ضعیفی جگر باشد یا ضعیف گردد یا در وی
سخت آماسی و هرگاه که عضو مفلوج برنگ خویش باشد و لاغر و کوچک نباشد
امید داری باشد و هرگاه که بر خلاف این باشد نشان صعبی علت و ناپذیرفتن

علاج باشد علاج اول تا چهار روز یا هفت روز چیزی نکنند هیچ علاج قوی نشاید
واگر علت سخت قوی باشد تا چهارده روز لیکن حقنه تیز روا باشد
وماء الاصول که سخت قوی نباشد وسکنجبین عنصلی با اندکی زوفاء خشک عنصلی
صواب باشد واز پس چهار روز ایارج فیقرا دهند واز پس یک هفته
ایارج باغاریقون وشحم وتمک دهند تبی استفراغ قوی لحب قوقیون وحب
شیطرج وحب قوقایا ایارج فیقرا مرکب باید کرد وبطبیخ افیمون واز پس قو
استفراغ ماء الاصول قوی دادن وانگزد در ماء العسل حل کرده ودادن و
غذا نان با ماء العسل وطبیخ گندم وانگبین اگر قوی باشد واگر ضعیف قوت
باشد گنجشک ودراج ومانند آن دهند وقی کردن سخت سودمند باشد
واگر فصل سال ومزاج بیمار مساعدت کند آغاز علاج از فصد کنند از بهر آنکه
مرکب همه اخلاط خون است واگر ماده بلغمی باشد نخست یک شربت سجزنیا
یا مثرودیطوس یا تریاق بزرگ یا انقردیا یک مثقال سکنگبین با جاوشیر حلتیت اسکنجبین عسل
معجون بلادر
اندر ماء العسل بدهند وپس از یک ساعت فصد کنند وبعضی اطبا فرموده اند
که هر روز یک مثقال ایارج فیقرا ونیم مثقال پلپل ترکیب کرده عسل بباید
داد تا ماده معده دیر ماند دا متواتر قوی تر باشد وبعضی فرموده اند که ایارج
فیقرا وجند بیدستر نیز نیم می باید داد از یک درم سنگ تا پنج درم سنگ
رسد لقوه این علتی هست که اندر عضلهای چشم وروی پدید آید وچشم
وابروی ولب وپوست پیشانی از هیات خویش برود وکژ شود علامتها
خداوند این علت آب دهان راست نتواند انداخت وباد راست نتواند
دمید واگر بسبب لقوه تشنج باشد حالها درست باشد وپوست وعضله ستها
روی طرنجیده باشد واگر بسبب استرخا باشد حالتها باطل باشد وپوست
بسبتی

وعضلهای

وعضلهای روی نرم شود ویک چشم فروسوی فرو آمده باشد وغشاکام فرو
آمده باشد واحتیاط علاج آن باشد که تا چهار روز یا هفت روز چیزی نکنند علاج
نکنند لیکن اگر طبع سخت باشد روز دوم بحقنه معتدل طبع فرو آرند واگر
بالقوه تا علامتهای فالج نگیرد علامتهای سکته یابند در حال حقنه تیز یا مسهل قوی
استفراغ کنند وچون یک هفته بگذرد استفراغ قوی کرده باشد جز بغرغره وعطسه
علاج نشاید کرد وآنکه علامت فالج نباشد از پس چهار روز ایارج
فیقرا دهند واز پس یک هفته حقنه تیز استفراغ کنند یا لحب قوقایا وایارج فیقرا
دهند وگوشتبه با یا گوشت کفتار یا گوشت گورخر نیز بکوبند وآنگاه
بر سر وپس گردن ضماد کنند یا روغن زیت یا روغن بابونه وزوفاء خشک
وحاشا وسعتر اندر سرکه بپزند وروی ومهرهای گردن بدان می مالند وخردل
بسرکه سوده بر صدغ مالیدن سود دارد وپیوسته کوزنوا در دهان دارند
جوز بوا
وکندر وقلقل می خایند وغرغره کنند با شیرها اندر بینی چکانند وعصاره
چکندر وفرنگوشت چکانیدن سود دارد وبگیرند بوره سه درم سنگ
نوشادر یک درم سنگ پوست بیخ کبر دو درم سنگ بکوبند وبپزند با
سکنگبین غرغره کنند وتا جمله روز نگذرد هیچ دارو اندر بینی نچکانند رکشتن
برگشته تا بتاریکی دارد گویند وسدد نیز گویند واین علتی است که چون مردم
مو پای چیزی خیره چشم ایشان تاریک شود وبیم باشد که بیفتند وچنان نماید که جهان
گرد وی می گردد وسبب خاصه تولد این علت خلطی باشد اندر تجویف
دماغ وبهر حرکتی بخاری از خلط برخیزد واندر منفذها دماغ بگردد
بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم یا اندر گرده ومثانه
وبسبب مشارکت بدماغ رسد علامتها اگر ماده اندر تجویف دماغ باشد

دوام لازم باشد و اگر از عضوی دیگر بمعی آید نخست نشان آفت آن عضو پدید
آید پس درد سر گردد تا رحادث گردد علاج اگر ماده اندر دماغ باشد حب صبر و ایارج
فیقرا و حب قوقایا و حب اصطمخیقون دهند و اگر بمشارکت معده باشد
قی فرمایند و از پس قی معده را باطریفل کوچک و گلشکر و مصطکی
و عود قوت دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و اندر طعام کشنیز خشک
با نو بکار دارند و اگر ماده صفرا باشد معده را از پس قی بشراب غوره
و شراب لیمو و مانند آن قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد
بامداد و شبانگاه پست جو و اندکی کشنیز خشک بریان کرده با شکر
بیامیزد و لختی روغن گل با روغن بنفشه در چکانند و بدین هنگام
میو یا سیب و آبی و امرود موافق باشد کابوس علتی است
گران — که مردم چون در خواب شوند پندارد که چیزی گران بر سر و سینه وی است
و بیداری افشارد و نفس وی تنگ شود و آواز نتواند داشت و نتواند
جنبید — جنبید و این علت اگر چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا مقدمه سکته
علاج اگر خون غلبه دارد رگ صافن بایزند پس استفراغ کردن با ایارج
فیقرا الوغاذیا و تخم غاریقون یا حب اصطمخیقون و طبیخ افتیمون و غذا رقیق
لطیف تر و اندک تر تشنج سه نوع باشد یکی آنکه عصب و عضله عضوی ممتلی
گردد و عضله بهم باز آید و کوتاه گردد و پهنا زیادت شود و بدان سبب آن
عضو را دراز نتواند کرد دوم آنکه عصبها و عضلها از رطوبت اصلی
و این را تشنج خشک گویند — خالی شود بسبب استفراغها و تحلیل که پیش از آن بوده باشد سیوم
آنکه اندر باب صرع گفته شده است علامتها تشنج امتلایی یکبار افتد
و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغها بسیار افتد علاج اما علاج تشنج

امتلا

امتلایی چون فالج است روغن قسط و روغن سداب مالیدن و تکمید
کردن بنمک سوده و بزر اسپند و اندر طبیخ بابونه و شبت و سعتر بوده
بزر اسپند — دشتی و اکلیل الملک نشانیدن و بخار ها شراب بجای بر سنگها گرم چکانند
بینی — و پیش صرع رسانیدن و بگیرند روغن زیت کهن یک رطل بغدادی و موم
یک وقیه بگدازند و یک اوقیه یا بیشتر فربیون سوده برافکنند و بسرشند
و طلا کنند پس از آنکه شراب بخار را بدو رسانیده باشد از سنگ گرم و تشنج
خشک را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ کنجد و برگ کوکب و برگ کدو
پوشانند و مروها کردن و پشت بروغن بنفشه و روغن کدو چرب کنند
و بنفشه و خطمی کوفته و پخته اندر موم روغن بسرشتند و بسر گردن
وی نهند نیم گرم و روغن کدو اندر بینی چکانند و کشکاب دهند با روغن
بادام و شکر و شیر خر با روغن بادام و شکر و آب نار شیرین با روغن بادام
و شکر و شوربا مرغ فربه علاج کزاز همچون علاج تشنج خشک
باشد خدر خفتن و گران شدن دست و پای را بتازی خدر گویند
و مقدمه فالج باشد علاج قی کردن و حقنه تیز و دادن وی مسهل استفراغ
کردن و ماء الاصول دادن و روغن بادام تلخ و بوطریق علاج فالج رفتن
رعشه لرزیدن دست و پای باشد و بتازی رعشه گویند و پیران افتد
و کسانی را که آب سرد بسیار خورند و کسان که شراب پیوسته خورند علاج
همچون علاج فالج باشد و باز ایستادن از شراب و روغن گل با روغن بید
بر سر نهادن با اندکی سرکه صداع و شقیقه گرم علاج این چون علاج سرسام
سرد و علاج سبات باشد سرد و باب تامل باید کرد باب دوم
اندر بیماریهای چشم چشم هفت طبقه ملتحم است لیکن از بهر آنکه آن

آماس طبقه از درد و گرانی و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و طبقهٔ ملتحمه ظاهر است از چشم و گوهر آن گوشتی است سپید و جوجب با عضلهای چشم آمیخته است و همه اجزای چشم بدان پوشیده آمدست و لجام گرفته واستوار شده تا بدین سبب آنرا ملتحمه گوییم و گاه باشد که این آماس چنان باشد که حدقه پوشیده شود و پلک چشم دشوار بهم توان نهاد و این عظیمی آماس و این کودکان را بیشتر افتد علامتهای درد با سوزش نشان ماده صفرا باشد گرانی سر و چشم نشان بسیاری ماده باشد و سرخی و تری نشان غلبهٔ خون باشد و اگر سخت سرخ باشد و نبدان تری نشان غلبهٔ صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان بلغم باشد و اگر سرخی و تری کمتر باشد نشان مادهٔ صفرا باشد علاج اگر نشان غلبه خون ظاهر باشد از نخست برگ قیفال زنند از آن جانب که رمد باشد پس طبع را نرم کند با آب سیوس و اقراص بنفشه و با تمر هندی صبر و ایارج فیقرا و حب قوقیا و حب الذهب و اگر نشان غلبهٔ صفرا ظاهر بود استفراغ بطبیخ هلیله زرد و خرما هندی کنند و ما اگر ماهی ماهین و اندر چشم نخست شیر دختران اندر چکانند با سپیدهٔ خایهٔ مرغ پس شیاف ابیض کنند شیر دختران سوده و شیاف کافور بشیر دختران سوده پنیر تر نمک نارسیده و کباب گوشت بره و گوشت خربزه و زردهٔ خایهٔ مرغ جوشانیده با روغن گل برسرشته و بر پشت چشم نهند و برنبندند و درد بنشاند و سود دارد و تا فرو زردهٔ خایهٔ مرغ و آرد جو و بابونه و بنفشه بهم برسرشته و ضماد کنند و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب و گشنیز و آب گشنیز و آب کوک و طبیخ خشخاش سرشته طلی کنند در وصعب را

ساکن

ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ با ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و تربد و شحم حنظل کنند و بطبیخ هلیلهٔ کابلی و اگر سودایی باشد با ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم و نمک و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و مرو و عنزروت آب حلبه و لعاب تخم کتان سوده طلی کنند و طبیخ حلبه چکانند و اگر مدت دراز گردد و سرخی و آب رقیق کم نشود بباید دانست که اندر طبقهای چشم خلطهای بد است توتیای مغسول و نشاسته و اسپیداج می باید کشید جز این علاج دیگر صواب نباشد و خارش و شورش را و دمعه را و سبل را برود و غوره و شیاف سماق کشیدن سود دارد خاصه از پس فصد و حجامت و داروی مسهل و شیاف احمر این در آخر رمدها سود دارد و گرمابه و شراب صرف سپید سود دارد طرفه نقطی باشد سرخ که بر سپیدهٔ چشم پدید آید بسبب زخمی و مانند آن علاج نخست رگ باسلیق زنند و از گوشت و از شراب و شیرینیها پرهیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر بال وی رگی زنند و قطرهٔ خون وی گرم گرم بچشم اندر چکانند و شیر زنان اندر چکانند و زرنیخ با آب گشنیز تر سوده اندر چکانند سبل این علتی است که رگهای چشم پر خون شود و خارش اندر چشم پدید آید و طعمه آرد و آفتاب نتواند دید و آب بسیار رود علاج بارگ قیفال بارگ پیشانی زدن و ایارج فیقرا بکار داشتن و از گوشت و شیرینی و شراب پرهیز کردن و برود و غوره و شیاف سماق کشیدن و بالین بلند کردن و جیب نابستن و بسیار ناگفتن و آواز بلند ناکردن [illegible] جرب این علتی است که برگ چشم باز گردانند سرخ باشد و درشت

علاج سرک قیفال زنند و بر کردن حجامت کنند و پلک چشمها را که راندند
و بتراشند تا هموار شود و زعفران سوده در آن موضع کنند و پنبه
بروغن بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند و هشت
ساعت صبر کنند پس بگشایند و روز دیگر شیاف احمر کنند یا شیاف
اخضر یا شیاف سماق بگلاب سوده موی فزونی علاج استفراغ کردن
با ایارج فیقرا و حب قوقایا و شیاف احمر لین و سرمه باسلیقون کشیدن
و موی فزونی بکشند و زهره کرکس و خفاش و دیگر زهرها با چند
بیدستر و خون کبوتر بچه سرشته و شیاف کنند و آب دهن مردم حل کنند
و بر جای که موی برکشیده باشند طلی و یکزمان صبر کنند پس بشویند
قرحه اندر چشم علامتها درد خلیدن و ضربان و اشک بسیار و بر سیدی
چشم نقطه سرخ یا بو سیاهی نقطه سپید بدید آید علاج فصد و خون بسیار
بجند کرت بیرون کنند و غذا سرد و تر و لطیف بکار داشتن چون اسفاناخ
و کدو و کوکنار و خیار و ... و شیاف ابیض کشیدن بشیر زنان سوده
پس اگر ضربان ساکن نباشد شیاف کندر می کنند یا بوجکانند
و رفاده بر نهادن و برفق بستن با آن دو که بر رفاده ادیم نهند
پس شیاف اناره و کثیرا تو بکار داشتن فرود آمدن آب سبب او سردی
مزاج دماغ باشد علامتها پیش چشم چیزی چون دودی یا خطی
و نقطه سیاهی می بیند و لازم پیوسته علاج استفراغ با ایارج
فیقرا و صقونا و از طعامها سرد و تر و از جماع و شراب و امتلا
پرهیز کردن و از پس استفراغ غرغره کنی تا رطوبت از دماغ فرود آید
بکار داشتن و شیاف مرارات کشیدن و دیگر علاج قرحه باشد

قوقایا بدل

و دست

و دست کاری شب کوری علاج استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا و غرغره
و بگیرند بلبل و دار بلبل و قنبیل راستا راست بکوبند و بیزند و بخور
اندر می کشند و قدیه از جگر بز و بخار آن سود دارد و کباب جگر بز
نهند و آن آب از وی پدید آید بگیرند و دار بلبل بدان تر کنند پس خشک
کنند و بکوبند و بیزند و در می کشند دمعه این علتی است که اشک
پیوسته می آید و گوشه چشم تر باشد علاج استفراغ با اقراص بنفشه
و قاقویار جالینوس و ایارج فیقرا با اطریفل خردک سرشته و مرا مداد
اندر گرمابه لختی مقام کردن چندانکه عرق کنند و بر ود غوره بکار داشتن
و از همه دروی انگبین و خرما و پنیر و پیاز و بادنجان و بلبل و خردل با
پرهیز کردن خارش و سوختن پلک و گوشه چشم علاج استفراغ
با ایارج فیقرا با شحم و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی حب قوقایا
و غرغره با آبکامه با ایارج فیقرا و از شیر و شیرینیها و طعام و تیز و گرم پرهیز
کردن و مرا مداد آب تخم خرفه و سکنگبین خوردن و بگیرند عدس
مقشر و گل سرخ و شحم نارنج و سماق راستا راست بیزند و بگلاب و
بکوبند می پخته برافکنند چندانکه بر دیگر چیزها غالب نشود و انرا
چون حصی کنند و بر سر آتش و بر چشم نهند نیم گرم و ببندند شبی
کهد رگیرد کان پدید آید علاج استفراغ ایارج فیقرا که با شحم غاریقون
و افتیمون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره با آبکامه و ایارج فیقرا و پلک چشم
را با آب شور شستن و شبت یمانی و مبویزج و بوره کوفته و بیخته
... دارد و بر قرحه کان می مالد و یکزمان صبر کند سپس پاک شوند
... آنچه ... باید ...

که اثر اعمال بد کوبند

که از حاستها که ایزد تعالی مردم را و بیشتر جانوران را دادست دو حاسه
عزیزتر است یکی لمس و دیگری حس سمع و هر آفتی که در این هر دو افتد
خلل آن اندر تن بزرگ باشد از بهر آنکه اگر حس لمس نباشد حیوان از سرما
و گرما و چیزهای دیگر موذی و خلنده و سوزاننده خویشتن را نگاه
نتواند داشت و بدان سبب هلاک شود و حاسه سمع
را دانش و خرد آموختنی است و نه بینی که هر که از مادر کر زاید سخن گوی
نشود و بی زبان و ناقص عاجز باشد از بهر آنکه سخن نشنیده و آموخته نباشد
و بسیار کس باشد که نابینا زاید با آفت نابینایی هر چیزی را بیاموزد
و بداند و سخت بیدار و زیرک باشد و همچنین از آفت حس بویایی
و از آفت ذوق این خلل که از آفت حس شنوایی افتد نباشد از اینجا فضیلت
• شنوایی بر دیگر حاستها ظاهر شود و بدین سبب تیمار حس شنوایی
بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب کری ماده صفرا باشد که بر دماغ
بر آمده باشد از هوای گرم رنج یابد و سر پوشیده نتوان داشت
و گاه گاه چیزی بشنوند و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر خلاف این باشد
و هیچ نشنود علاج صفرا را استفراغ با قراص بنفشه و ماء الرمانین
یا شیرخشت و بطبیخ هلیله زرد و حب قوقویا جالینوس و پرورده مان
اندر گوش اندر چکانیدن نیم گرم صفت آن بگیرند انار ترش
و سر آن بردارند و دانه از وی بیرون کنند آنرا با دانه یکی انار دیگر
• بیفشارند و آب این بدین پوست باز کنند که دانه بیرون کرده اند
و اندکی کندر و سرکه و روغن گل با آن بیامیزند و بر آتش نهند تا قوام
گیرد و بگوش اندر می چکانند و هیچ چیز سرد بهیچ وقت اندر گوش نشاید

بچکانند

چکانیدن همه نیم گرم باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ با یارج فیقرا و شحم
و غاریقون و افتیمون و نمک کنند و حب اصطمحیقون و روغن سداب و روغن
بابونه و روغن بادام تلخ کوهی با یکی قطره زهره گاو در چکانیدن نیم گرم
و شحم حنظل اندر روغن بادام تلخ بپزند و اندر چکانند در گوش اگر
در سر دردی و حرارتی باشد و با درد ضربانی باشد علاج فصد قیفال
و استفراغ با قراص بنفشه و حب صبر قوقایا جالینوس و طبیخ هلیله زرد و خرما
هندی و بگیرند روغن گل ده درمسنگ سرکه سی درم سنگ مرد فنجوشانند
تا سرکه بپزد و روغن بماند قطره قطره بگوش اندر می چکانند و شیر دختران
اندر چکانند و خیار طبیخ بنفشه بگوش رسانیدن و اگر درد صعب باشد
یک حبه افیون با شیاف ابیض بروغن گل بسایند و قطره سرکه بر افکنند
و اندر چکانند و فلونیا رومی با شیر دختران اندر چکانند و اگر ضربان معا
ودت می کند بباید دانست که آنجا بثرایست بباید برآید بدین ترتیب
بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بگدازند و هر ساعت یک قطره نیم گرم
اندر می چکانند و چون درد ساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو اندر می چکانند
با شیر زنان و چون پخته شود و چیزی بیرون می آید پلیته با انگبین آمیخته در گوش
می نهند تا پاک شود پس اندکی زاگ سوخته و سوده اندر دمند تا خشک شود
و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یک درمسنگ زنجار اندر هفت درمسنگ سکنگبین
عسلی حل کنند و اندر می چکانند اگر یک قطره زهره گاو با یک قطره روغن بادام
تلخ آمیخته اندر چکانند و اگر درد سر و درد حرارتی نباشد سبب درد رطوبت مزاج
سرد باشد بگیرند شیر خشت بروغن زیت یا روغن بادام تلخ و اگر بروغن بید انجیر
بپزند و اندر چکانند و جند بیدستر با روغن بادام سود دارد و گرم باید ناشتا

[illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و تر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و تر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آجها	ایضا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و شراب صرف سود دارد و اگر بادردی که از سردی باشد طنین و دوی
باشد تکمید کنند نمک و کاورس کرم کرده و گوش به جای طنین بوده و سبز آب
دفرنکوش می ریزد و اگر درد از زخمی باشد و اسپیری خاسته باشد کندر
بشیر تازه فرغار کنند تا حل شود و اندر چکانند نیم گرم درد زایل شود
باذن الله تعالی خارش گوش و سرخواره بگوش اندر شود و کرم که در گوش
متولد شود صبر در آب کرم حل کنند و اندر چکانند و افسنتین رومی اندر
آب بپزند یا در عصاره بوده و اندر چکانند و قطران و مرد و عصاره
توت و عصاره برگ شفتالو و اندک سقمونیا اندر چکانند حیوان اگر کند
بگیرند شراب انگوری دو درم سنگ انگبین سه درم روغن گل یک درم سنگ
سپیده خایه مرغ همه بیامیزند و نیم گرم کنند و پنبه پاره بدان تر کنند
و بگوش اندر نهند و بر گوش اعتمادی کنند بدست یکساعت پس یکبار
آن پنبه از گوش بیرون آرند هر کرمی که در گوش تولد کرده باشد با آن پنبه بیرون
آید باذن الله تعالی و الله اعلم بالصواب والسلام
باب [illegible]
خلطی غلیظ باشد سرگران باشد و از صداع خالی نباشد علاج استفراغ
با یارج فیقرا و غرغره کردن و عطسه آوردن و اگر در منفذ بینی سده
باشد شونیز و شلیم سرخ و بوده کوهی بهم آمیخته دود میکنند و بپوسته
لخاب سرکه به بینی می رسانند و زهره کلنگ و شحم حنظل و خربق سپید
راست راست بهم بسرشتند و چند یک عدس بروغن فرنکوش حل کنند
در بینی برکشند کند بودن بینی و علاج آن اگر ریشی و ناصوری باشد
شراب ریحانی بشویند و به بینی بر می کشند و سعد و سنبل و گل سرخ

وجوال الم

49

[illegible]	گرم و تر است	[illegible]	معده را سست کند و هضم تباه [illegible]	اندکی [illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	تشنگی بنشاند [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible] سبب [illegible]
[illegible]	معتدل است	سودا [illegible]	[illegible] تباه کند	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک است	معده را قوی کند [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک است	[illegible] منفعت [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	گرم و خشک است	تشنگی بنشاند [illegible]	[illegible] تباه	[illegible]
[illegible]	سرد است و ثقیل	[illegible] منفعت [illegible]	[illegible] تباه [illegible]	[illegible]

ابن خروش ونساء	سرد و تر است	طعام موضع خود ... بماند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابن ... و ...	سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابن ... جسم	سرد و تر است ...	... را سودا ...	اعصاب ...	[illegible]
ابن ...	اندکی ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابن ...	سرد و تر است ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابن ... ساه	سرد و تر است ... غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

باقلا	سرد و تر است	سرفه و تنگی نفس آرد	حواس را خیره کند	بنمک و سیعم کنند
[illegible]	سرد و تر است	ادرار بول کند و قی آرد	[illegible]	بروغن بادام [illegible]
[illegible]	سرد و تر است	[illegible] سود دارد	دندانها را ضعیف کند	بروغن بادام بود
[illegible]	[illegible]	معده قوی کند [illegible]	[illegible]	با سکنجبین و [illegible]
[illegible]	[illegible] سرد و تر است	[illegible]	[illegible]	با شیرینیها خورند
[illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	باد انگیز بود	[illegible] شیرینیها
[illegible]	سرد و تر است	معده را [illegible]	[illegible]	[illegible] بود
باب	—	چهار [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خوشنامیدن و صرع کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	نهم فا	[illegible]	[illegible]	در دو شکم آورد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فایده در آن نیست	سیوم	[illegible]	اما استعمال آن میل کند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قوت دارد [illegible]	[illegible]
[illegible]		طبیعت	گرم و تر است	سرد و تر است	[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

51

دفع	مضرت	منفعت	طبیعت	ماهیت
به روغن بادام بود	[illegible] الاعضاء [illegible]	[illegible] بود و [illegible]	گرم است و [illegible] خشک [illegible]	گوشت آهو
به روغن [illegible] بود	خون را [illegible] کند	[illegible] بدن [illegible] درست [illegible]	سرد و خشک	گوشت [illegible]
دفع	مضرت	منفعت	طبیعت	ماهیت
معجون [illegible] بود	از [illegible] معده [illegible]	درد مفاصل را سود دارد	سرد و خشک است و غلیظ	گوشت گاو
[illegible]	از [illegible] سودا تولد کند	[illegible] بلغم [illegible]	در گرمی معتدل [illegible]	گوشت خرگوش
باب	[illegible]	در گوشت	مرغان	
دفع	مضرت	منفعت	طبیعت	ماهیت
[illegible] مزاج [illegible] بود	[illegible] خورد [illegible]	[illegible] نیک	معتدل است و لطیف	گوشت [illegible]
[illegible] بود	[illegible]	[illegible] مزاج [illegible]	معتدل است و [illegible]	گوشت [illegible]

گوشت گوسفند	سرد و تر است	سرد مزاج را انگیزد	گرم مزاجان را سازد	سرد مزاج را [illegible] بود
گوشت بز	معتدل است	سرد مزاجان را [illegible]	کارکنان و محنت کشان را شاید	[illegible] و روغن بود
گوشت [illegible]	سرد و تر است	از همه غلیظ‌تر است	سرد مزاج را موافق نبود	به دو غیبا [illegible]
گوشت [illegible]	[illegible] گرم و تر است	[illegible]	خلط [illegible] تولد کند	[illegible] کنند
گوشت گاو	سرد و خشک است	کارکنان و [illegible] را شاید	سودا [illegible]	[illegible] افتیمون بود
گوشت [illegible]	گرم و تر است	زود گوارد [illegible]	معده ضعیف را شاید	[illegible] بود
گوشت [illegible]	گرم و خشک است	خون گرم تولد کند	[illegible]	[illegible] بود
گوشت [illegible]	سرد است و غلیظ	[illegible]	گرم مزاج را سازد	[illegible]
گوشت [illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible] بود

گوشت [illegible]

گوشت خروس	گرم و خشک است	ابدان را قوی گرداند و [illegible]	معده سرد را نافع است	[illegible] خوش بود
گوشت [illegible]	گرمی و تری است	سرد مزاج را نیک است	چشم را زیان دارد	[illegible]
گوشت [illegible]	گرمی و خشکی است	[illegible]	سرد مزاج را قولنج آرد	[illegible] بسیار بود
گوشت [illegible]	سرد است و غلیظ	تن فربه [illegible]	دیر گوارد و خون غلیظ کند	سرد مزاج را [illegible]
نام	طبع	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	گرم است و قابض	معده سرد را قوت [illegible] نیک است	خون سوداوی تولد کند	[illegible] بود
گوشت [illegible]	سرد است و غلیظ	باد را [illegible] گرداند	گرم مزاج را [illegible]	[illegible] بود
[illegible]	سرد است و غلیظ	[illegible] معده قوی را نیک است	از معده دیر گوارد	سرد مزاج را [illegible]
گوشت [illegible]	گرم است و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible] کند

گوشت [illegible]	لطیفیت و بسیاری	بجهت بیماران نیک است	معده ضعیف را [illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد است و غلیظ	درد مفاصل سودا دارد	جگر گرم را زیان دارد	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
نام	طبع	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	سرد و تر است	خداوند صفرا و گرم را نیک است	[illegible] زیان دارد	[illegible] بود
[illegible]	سرد و تر است	خداوند [illegible] نیک است	[illegible]	[illegible] بود
نام	طبع	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	سرد است و غلیظ	معده قوی را نیک است	دیر گوارد [illegible]	[illegible] بود
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible] بود

۱۳۴۳

پوست [illegible]	گرم و خشک است	ابدان ایشان لاغر و تنگی اندام دارد	معتدل و گرم [illegible] خارج	بخلاف [illegible] بود
پوست [illegible]	گرم و تر است	سرد مزاج را [illegible]	چشمها را زیان دارد	کلام و [illegible] بود
[illegible]	سرد و خشک است	رنگ سودای [illegible] تن [illegible]	سرد مزاج را قولنج آرد	[illegible] بسیار بود
[illegible]	سرد است و غلیظ	تن فربه [illegible]	دیر گوار بود و خون عفن کند	سرد مزاج را [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	چیل خشکی دارد	ناشتا خوردن طبع باز آید	معده و سینه را زیان دارد	بروغن جوز خورند
[illegible]	سرد و تر است	قوت شهوت افزاید	خواب را لازم گرداند	بروغن بادام خورند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اعضا	حیوان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد است و تر	بیماری برخاسته را نیک است	[illegible] بلغم بود	بحلوای عسل بود
[illegible]	غلیظ است	[illegible] ضعیف کند	دیر گوار بود و قولنج آرد	[illegible]
[illegible]	سرد است و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible] کنند
[illegible]	سرد است و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible] بود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	گرم و تر است	غذا [illegible] بود	دیر گوار بود	با بکامه یا بروغن
[illegible]	سرد و خشک است	هیچ منفعت ندارد	خون را [illegible] کند	با [illegible]
[illegible]	گرده گرم است و غلیظ	[illegible] منفعت و مضرت نیست	دیر گوار است	با نمک و [illegible]
[illegible]	گرم است و تر	[illegible]	بد گوار است	[illegible]
[illegible]	حیوان معتدل بود [illegible] غلیظ	غذای بد نیست	[illegible] مضرت نیست	با سرکه و [illegible] خورند
[illegible]	گرم است	معده [illegible]	دیر گوار بود	با [illegible] خورند
[illegible]	سرد است و غلیظ	[illegible]	[illegible]	با بکامه علاج کنند
[illegible]	در مزاج میانه و غلیظ	قوت [illegible]	معده را [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

54

[illegible]	گرم است	باد بشکند و صفرا نشاند	نفاخ است [illegible]	[illegible]
شلجم	سرد و تر	[illegible] صفرا نشاند	جگر گرم را [illegible]	سکنجبین [illegible]
زیتون [illegible]	گرم و خشک است	معده قوی کند و ناگواری برد	تشنگی بسیار آورد	بسیار کم خورند تا [illegible] نبود

باب دهم در شیر و ماست

[illegible]	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	گرم و تر است	خارش تن [illegible] سود دارد	معده را سست کند و [illegible]	[illegible]
[illegible]	معتدل است	[illegible] طبع بود	آرزوی طعام [illegible]	نمک و انگبین خورند
[illegible]	سرد و خشک است	صفرا بنشاند [illegible]	مفاصل را درد [illegible]	با قلیه [illegible] خورند
[illegible]	سرد و تر است	حرارت اشتها [illegible]	هضم را سست کند	با قلیه [illegible] خورند

[illegible]	[illegible]	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	سرد و تر است	صفرا نشاند و بلغم بیفزاید	بر و کلیه زیان دارد [illegible]	دفعش [illegible] پالوده
[illegible]	معتدل [illegible] گرم و تر است	گرمی و تقویت	تشنگی [illegible] ستاند [illegible] انگیزد	به [illegible] کند
[illegible]	سرد است و غلیظ	گرمی مزاج را انگیزد	باد و درد معده کند [illegible]	به حلوای انگبین
[illegible]	سرد و خشک است	[illegible] سودا [illegible]	قولنج [illegible]	به حلوای شکری
[illegible]	سرد است و غلیظ	گرمی مزاج را انگیزد	باد انگیزد و قولنج آرد	به [illegible] و سداب [illegible]
[illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد است و قابض	گرمی مزاج را [illegible]	باد انگیزد و [illegible]	[illegible] و سداب [illegible]
[illegible]	سرد است و خشک	گرمی [illegible]	[illegible] آرد و باد [illegible]	به [illegible] و سداب [illegible]

55

[illegible]	معتدلست و غليظ	تنک ... کند و تيز ... ساده	سنک ... بيند	با پلک و ... خونه
ابرو	طبيعت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	کمانست و غليظ	معلق قوی ابليت	معلق ضعيف ...	... پيدا نيست
[illegible]	کم و خشک ...	... ابليت بود	دير کهای بود	... آورد
[illegible]	معتدلست و غليظ	قوت ... کند	...	... بود
[illegible]	ميل بسياهی دارد	... اسود دارد	... زبان دارد	... شکم
[illegible]	معتدلست	عقل و فهم ... بود	معلق ... زبان دارد	... بود
[illegible]	کم و تريست	... اسود دارد	معلق و جگر اسود آرد	... خورد
[illegible]	... و غليظ	قوت ... بود	... بود	... خوش بود

110

[illegible]	معتدل است	معلق ... آرد	با دانکيد ...	... انکيب
... خشک	سيه و ...	طبع ... کند	... آرد	...
[illegible]	ميل بسياهی دارد	... ابليت	با دانکيد ...	... خورد
کاست ...	...	تشنگی ...	... دارد	...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سيه و ... است	... ابليت	سيه مزاج ...	...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معتدلست	... بيست	... ديگر ...	...

[illegible]

[illegible]	گرم و تر است	قوت انگیزه و آرزوی طعام آرد	سرفه و تب ... از آن دارد	تخمه ... خون زند
[illegible]	گرم و خشک است	قوت ... [illegible]	گرمی مزاج ... از آن دارد	... خون زند
[illegible]	گرم و تر است	[illegible] ... بشکند	... انسان را	... خون زند
[illegible]	گرم و خشک است	... [illegible]	دماغ را از آن ضرر دارد	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	قوة دل و معده دهد	... از آن ... دارد	دندان ... خون زند
[illegible]	سرد است	دندان ... [illegible]	قوت ... از آن دارد	... خون زند
[illegible]	گرم و تر است	... طبع ... کند	... [illegible]	... خون زند
... دهم ... ابراهیم ها				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	خون ... دفع کند	خشکی ... آورد	... [illegible]

[illegible]	سرد و تر است	مزاج صفراوی را ...	... [illegible]	... [illegible]
[illegible]	معتدل است	خون ... [illegible]	معده ضعیف ... انسان را	... خون ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	... دارد	... [illegible]	با عصاب و دماغ ...	... [illegible]
[illegible]	سرد و تر است	... [illegible]	... [illegible]	... خون زند
[illegible]	سرد و خشک است	... [illegible]	در معده دیر ...	... [illegible]
[illegible]	سرد و تر است	خشکی ... [illegible]	... [illegible]	... خون زند
[illegible]	گرم و تر است	... [illegible]	... مزاج ... انسان	... [illegible]

۱۱۴

سرکه	میل به سردی دارد	چون ساکن کند و صفرا [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible] طعام [illegible]	[illegible]	[illegible]
بلیله	گرم و خشک است	طوبت [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	عظیم [illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دارچینی	گرم و خشک است	معده [illegible]	[illegible]	[illegible]
خولنجان	خولنجان گرم و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	طبع [illegible]	منفعت	مضرت	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

57

۱۱۵

جوز [illegible]	گرم و تر است	[illegible] کند و [illegible]	از معده [illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	قوت باه [illegible]	معده را [illegible] دارد	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	[illegible]	از معده [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	قوت جگر و دماغ دهد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	قوت دماغ [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] سرد و تر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

اسماء	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
ثوم	گرم و تر است	تشنج را سود دارد [illegible]	باد را بگشاید	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	گرده و مثانه را [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	گرم مزاج را بد است	[illegible]
[illegible]	معتدل است	گرده را قوی کند	تشنگی آرد	[illegible]
[illegible]	گرم است و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترنجبین	ترنجبین معتدل است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	[illegible]	تشنگی آرد	[illegible]
[illegible]	معتدل است لطیف	[illegible]	[illegible] مضرت است	[illegible]
اسماء	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت

[illegible]	لطیفست و [illegible]	خون صافی کند [illegible]	[illegible] مضرت است	[illegible]
[illegible]	سرد و تر است	[illegible] منفعت است	[illegible]	[illegible]
[illegible]	غلیظ است	[illegible]	باد [illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد است و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
باب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نام	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	سرد و تر است	خون صافی کند [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	معده قوی کند [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کشنیز	سرد و خشک است	[illegible]	موثر [illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	گرده [illegible]	در [illegible] آرد و باد انگیزد	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	گرده قوی کند [illegible]	در [illegible] آرد و باد انگیزد	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک است	باد [illegible]	درد سر [illegible] آرد	[illegible]
[illegible]	میل بگرمی دارد	بوی دهن خوش کند	[illegible] آرد و [illegible]	بود دهن خوش کند
[illegible]	گرم و خشک	معده قوی کند و باه	حرارت انگیزد	بسکنجبین یا آب انار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نعناع	گرم و خشک	طعام [illegible] و باه	بغایت گرم باشد	با ماست یا آب غوره
[illegible]	گرم و خشک است	باد [illegible] و معده قوی کند	[illegible]	بدوغ [illegible] خوردن
[illegible]	گرم و خشک است	باد [illegible] و طعام	بغایت گرم باشد	سکنجبین [illegible]

[illegible]	میل بسردی دارد	[illegible]	در [illegible]	[illegible]
[illegible]	معتدل است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
باب [illegible] در حلواها				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است	[illegible] مزاج [illegible]	[illegible] مزاج [illegible]	[illegible]
عصیده	گرم است و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شکرینه	گرم است	برودت [illegible]	درد و معده [illegible]	[illegible]
قرنفل	گرم است و غلیظ	معده قوی کند [illegible]	دماغ [illegible]	[illegible]
[illegible] لطیف	سرد است	معده را [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	میل بگرمی دارد	تن را فربه کند و [illegible]	[illegible]	[illegible]
خشخاش	خشخاش سرد و تر است	[illegible] خواب آورد	[illegible]	[illegible]

باب هیژدهم در شرح [illegible]

نام دوا	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	معتدل است	[illegible]	اسهال کند و [illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد است	[illegible]	معده را [illegible]	[illegible]
نام دوا	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت

60

شربت [illegible]	گرم است	[illegible] مزاج [illegible]	سرد مزاج [illegible]	[illegible]
شربت [illegible]	میل بگرمی دارد	معده [illegible]	[illegible]	[illegible]
شربت [illegible]	گرم است	معده را [illegible]	[illegible]	[illegible]
شربت [illegible]	میل بگرمی دارد	شادی [illegible]	[illegible]	[illegible]

باب [illegible] در [illegible] شربتها

نام دوا	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
شربت [illegible]	سرد و خشک است	دل [illegible]	[illegible]	[illegible]
شربت [illegible]	سرد است و قابض	معده [illegible]	اعصاب [illegible]	[illegible]
شربت [illegible]	سرد و خشک است	معده قوی کند [illegible]	سینه و حلق [illegible]	لعاب [illegible]
نام دوا	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت

161

شراب سیب	سرد و خشک است شراب سیب	خفقان و ضعف معده را نیک است	صفرا را زیان دارد	شراب [illegible] خورند
شراب انار	سرد و خشک است	صفرا بنشاند و معده را نافع است	مردم سرد مزاج را زیان دارد	شراب [illegible] خورند
شراب آلو	سرد و تر است	تب صفراوی را سود دارد	معده را سست کرداند	بعد از آن مصطکی خورند
شراب بنفشه	سرد و تر است	سینه و گلو و سرفه را نیک است	معده را ضعیف کند	شراب [illegible]
شراب نیلوفر	سرد و تر است	ذات الجنب و سرفه را نیک است	سرد مزاج را زیان دارد	سکنجبین خورند
شراب [illegible]	سرد و تر است	سینه و دماغ را سود دارد	[illegible] مضرت دارد	[illegible]
شراب لیمو	سرد و خشک است	صفرا ببرد و تشنگی [illegible]	سرد مزاج را زیان دارد	[illegible]
شراب [illegible]	سرد و خشک است	حلق و دماغ را نیک است	آواز را زیان دارد	[illegible]
شراب بنفشه	سرد و تر است	سینه و گلو و سرفه را نیک است	معده را سست کند	[illegible] سکنجبین بود

باب بیستم در شرابهای مست کننده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است و غلیظ	[illegible]	سلف چلاب	شراب سکنجبین خورند
[illegible]	گرم است و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible] خورند
[illegible]	گرم است و تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است و [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] خورند
[illegible]	گرم است و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible] خورند
[illegible]	گرم است و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است و غلیظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	گرم است و غلیظ	تن محرور را [illegible]	[illegible]	با [illegible] انگبین خورند

باب [illegible]

نام	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع
روغن [illegible]	معتدل است	[illegible]	معده [illegible]	[illegible] سکنجبین خورند
روغن [illegible]	گرم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
روغن [illegible]	میل بگرمی دارد	غذا بسیار دهد	معده [illegible]	[illegible]
روغن [illegible]	گرم است	همه اندرون [illegible]	[illegible]	با کاهو [illegible] خورند
روغن گاو	غلیظ است	غذا بسیار دهد	[illegible]	با [illegible] خورند
روغن [illegible]	سرد و تر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
روغن [illegible]	گرم است	بلغم [illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	گرم و تر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نام	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع
[illegible]	گرم است	پیران [illegible]	جوانان [illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معتدل است میل بگرمی دارد	جوانان [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بغایت گرم است	[illegible]	جوانان [illegible]	[illegible]

باب بیست و ششم در [illegible]

نام	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع
[illegible]	معتدل است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معتدل است	[illegible]	[illegible]	[illegible]

هوای تابستان	گرم و خشک است	تن را گرم و خشک کند	قوت باصره را ضعیف کند	[illegible] پذیر بود
هوای خریف	سرد و خشک است	بلغم را نافع است	امراض سوداوی را زیان دارد	[illegible]
اسامی فصل	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
هوای زمستان	سرد و تر است	قوت باصره را زیادت کند	بلغم در بدن زیادت کند	[illegible]
هوای [illegible]	[illegible] و عفن	تن را از خلط [illegible]	همه مزاج را [illegible]	[illegible] اختیار کردن
هوای [illegible]	سرد و خشک است	همه مزاج را [illegible]	سرد مزاج را [illegible]	[illegible]
باب [illegible] و [illegible] در [illegible]				
اسامی	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	گرم و خشک است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مومیائی	گرم است	دماغ را [illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	گرم است	[illegible]	دماغ گرم را زیان دارد	[illegible] کافور
[illegible]	[illegible] است	دماغ گرم را [illegible]	دماغ سرد را زیان دارد	[illegible]
[illegible]	میل [illegible] دارد	قوت دل [illegible]	دماغ سرد را زیان دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم است	[illegible] دماغ را [illegible]	دماغ [illegible] را زیان دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible] است	دماغ را قوت دهد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معتدل است	دماغ [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معتدل است	قوت دل و دماغ دهد	[illegible]	[illegible]
باب [illegible]				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	سرد و خشک است	دل را ورد و مانع گرم ... دارد	در اسهال ... دارد	... بود ...
[illegible]	سرد و تر است	خفقان و ضعف ...	... معده ...	... بباید خورد
[illegible]	سرد و خشک است	جگر و معده ... گردانند	... مزاج ...	... بباید خورد
[illegible]	گرم و تر است	دل را قوت ...	اندکی ... دارد	...
[illegible]	...	معده قوت و صفرا ...	دل ...	... خورند
[illegible]	... دارد	قوت معده و صفرا دفع ...	...	...
باب	...	در آداب	...	...
آنکه در یک	روز دو غذا	ی مختلف نخورند	و دیگر چیزی	باید که هر چه
شور و ناخو	ش طعم بود با	ب جغنده خو	ش کرده اند و هر	چه تیز و تلخ
باشد بهر که	خوش کرده اند و هر	چه ترشی باشد	نمک و بوی ابزار	های خوش

64

عرق آوردن و اندر ریگ گرم دفن کردن تو اب ... چنانکه بر او اندر سایه ... اندر آفتاب نشستن
و ریگ گرم و تدبیر او را ابول کردن و اندر آب نشاندن و آنجا که آب دریا نباشد نمک
اندر آب گیرند و چند روز در آفتاب نهند تا بجای آب دریا باشد و اندر آب ... نها
چون آب ... دو ... آب نشاندن و ... حب قاریقون کردن صفت
حب قاریقون بگیرند قاریقون ده درم سنگ عصاره غافت ریوند چینی از هر یک
... درم سنگ شکر طبرزد ده درم سنگ حب کنند و هر بام داد یک درم سنگ بدهند
اگر اسهال بسیار کرده باشد بگیرند و شیر ... با اندکی ... سود دارد و آنجا که شیر ... نباشد
... بپرورند و آرد جو خمیر کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان مقدار چند درم سنگ
اندر آن ... و بدهند تا شیر او نیک شود و طعام او نان بریان کرده باشند و خمیر نیک
... و اندر خمیر تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه ... مقدار ... از این نان
... او ... و اگر این نان اندر نخود آب ... کنند شاید و ... روغن شیر ... تخت
... بادام یا روغن فستق و ... خام ... سود دارد ... خام نافع تر چندان که خورد
و اگر از گوشت ... کنند گوشت تذرو و گوشت کبک و گوشت گنجشک دهند بریان کرده
یا اندر نخود آب پخته و اگر ... آب دهند با اندکی ... یا ... تا ... عنب
کنند و اگر ... آب برگ ترب و کرفس و برگ ... کاسنی
کوفته و فشارده و جوشانیده ... با اندکی شکر ... دهند
علاج ... شکم ... گرم ... سبوس گرم و نمک ... و مانند آن ... بود
... پوشیده ... ماء الاصول دهند با معجون ... قاریقون و ... کنند ... زیره
... و طعام نخود آب بود ... قی کردن و ریاضت معتدل ... نافع بود و ... معده را

با ایارج فیقرا پاک کردن و اندر آب دریا و آب گوگرد نشستن و لنگابه آب
دریا نیک باشد نمک اندر آب کنند و چند روز در آفتاب نهند تا آب دریا گردد

باب شانزدهم اندر علاج رنجهای یرقان بباید دانست که رنگ چشم و رنگ همه تن زرد
یا زرد شود یا سیاه اما یرقان زرد از فزونی صفرا باشد و بیشتر از جگر باشد و از سده
که در اندر مجرای زهره افتد و یرقان از سپرز افتد و شرح آن در کتاب ذخیره یاد کرده
آمده است علامت اندر یرقان زرد تشنگی غالب باشد و دهان تلخ باشد و بول سخت
رنگین باشد و کفک بول رنگ بول دارد علاج اگر محکم باشد هم رگ باید زد
وهم مسهل باید داد اما رگ باسلیق باید زد یا اسیلم از دست راست و مطبوخ
و طبیخ افسنتین و هلیله زرد و عناب و اجاص و خرما هندی و تخم کشوث و تخم کاسنی
و بیخ سوسن و انجا الجوزی و غاریقون و غافت و شاه تره باشد و اگر مسهل سکنجبین
فلوس خیار شنبر اندر آب کاسنی کفایت باشد و ماء الجبن سخت نافع باشد و بعد باید داد
سکنجبین بزوری و بهند با آب کاسنی و از پس سکنجبین بکسا ساعتی اشک آب دهند و اندر
بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ کاسنی [illegible] اندر وی بر بند و گلشکر و عنب
بادام دهند و شکر و اگر تب باشد بهر باید داد سکنجبین ساده با آب کاسنی با آب خلاف
و آب انار ترش و شیرین و اگر [illegible] بود گلشکر با روغن بادام و شکر دهند و اندر
گلشکر تخم کاسنی و بیخ کاسنی در افکنند و اندر گلشکر آب [illegible] نواب باشد
وهم اندر آب زنان دو اوقیه آب ترب و یک اوقیه آب ریحان و نیم درم نوره
در وی حل کرده بدهند زردی فرود آرد و خارج اگر هم در آب زنان بول کند
و یک ستاره برگ چغندر خشک کرده و کوفته و بیخته اندر جلاب یا در ماء العسل بدهند

و اگر یک درم سنگ ریوند کوفته و بیخته با جلاب بیخ یا سکنجبین بدهند
و اگر چهار درم سنگ پرسیاوشان اندر طبیخ افسنتین بدهند زردی یرقان
فرود آرد باذن الله عزوجل یرقان سیاه [illegible] اندر یرقان سیاه رگ باسلیق
یا اسیلم زنند از دست چپ و استفراغ بماء الجبن کنند و تدبیر گشادن سده
و استفراغ سودا کنند باب [illegible] در علاج رنجهای سپرز در سپرز گرم
علامتش حرارت در جانب چپ باشد و تشنگی غالب باشد و بول رنگین بود
نخست رگ باسلیق زنند و اسیلم از دست چپ و آب کاسنی و آب
بادیان بهم آمیخته دهند و عنب الثعلب و آب کرفس دهند [illegible] اوقیه دهند
و استفراغ [illegible] سودا کنند و ایارج فیقرا و غاریقون [illegible]
مثقال حب [illegible] کنند و بدهند و دو درم غاریقون با دو اوقیه سکنجبین بدهند و برگ
سیسنبر و برگ بید خشک کرده در سایه دو درم کوفته [illegible] باید داد [illegible]
سفوف کنند درد و آماس زایل کنند [illegible] علامت [illegible] ولیکن
بول سخت رنگین نباشد و تشنگی نباشد علاج ماء الاصول با روغن بادام تلخ [illegible]
تریاق اربعه در وی حل کرده و نیم درم افتیمون سوده با یک اوقیه سکنجبین [illegible] بدهند
و افتیمون و پوست بیخ کبر [illegible] کوفته و بیخته با [illegible]
نیم درم با پنج مثقال سخت سوده [illegible] حل کنند و [illegible]
تلخ و برگ بید [illegible] خشک کرده [illegible] و بر سپرز نهند
و بر نهند و انجیر [illegible] و عصاره یا [illegible] سازند [illegible]
و طعام و شراب [illegible] خورند [illegible] سپرز گرم [illegible] گرداند و [illegible] کنند

اندر پیشابها کرده و مثانه و اعصاب […] و اماس گرم […] کرده علامت تب لازم و تشنگی
و گرانی اندر گرده و دشواری گردیدن از پهلو به دیگر پهلو بود که غشیان و رنجه داری
و بود که زبان سیاه شود علاج فصد باسلیق و شکافتن […] و روغن بادام و شکر […] کم
خوردن آب و حقنه نرم کردن و خیارشنبر دادن اندر آب کاسنی یا اندر آب
ماء الجبن اماس سرد اندر گرده تشنگی نبود و گرانی بیشتر بود و علامت
و کسلان ظاهر بود علاج قی کردن و شراب الطین و حل انکبین دادن و حقنه
از خشک و برگ کرنب و برگ چغندر و رب خطمی و سبوس و انجیر بستی و ببر
سیاوشان و تخم خیار و خربزه بر روغن کنجد ساختن و ضماد از تخم کتان و حلبه و تخم خطمی
و از شبت و بابونه و شیق و اکلیل الملک سازند و این موضع را به پیه بط
و پیه مرغ و مغز ساق گاو گداخته و اندکی مقل […] در روغن حل کرده
می مالند و طعام نخود آب با عسل و روغن بادام […] مثانه علامت بیرون آمدن
بول با درد […] و رسوب بول چون سبوس علاج […] و روغن بادام دادن
و لعاب […] با شیر زنان و روغن گل حقنه کردن و […] اندر […]
و طعامهای چرب […] نرم خوردن […] رنگ اندر بول
پدید آید و اندر بول غبار و ذره و رسوب […] و مجری بول را درد و سوزش […] اندر گرده
کند و آب […] و از […] دیگر […] از گرده آید زرد بود […] از مثانه آید
سفید بود یا خاکستر گون علاج اندر آب زن فاتر […] نشانند و […] مثانه
بر روغن چرب می‌کنند و […] روغن شبت و طعامهای غلیظ پرهیز می‌کنند و تخم
خیار و تخم بادرنگ و تخم خربزه و تخم […] و تخم کرفس و حب […] و حب الیهود

و آب بادیان و […] عقرب و آب ترب کوفته و […] دو درم سنگ […] روز
یا ده درم سنگ شیر تازه بدهند مثانه را از ریگ پاک کنند باذن الله تعالی
عسر البول باز گرفتن بول را اسر گویند و دشوار آمدن را عسر گویند و اسباب آن زخمی
یا تخلخل یا ضعف قوت دافعه یا بادی غلیظ یا چیزی اندر مجری بول گرفته شود
خون یا سنگی یا خون فسرده علاج اگر سبب زخم و تخلخل بود رگ باسلیق زنند
و در آب زن فاتر نشانند و بر روغن گل می‌مالند تا بول بیرون آید و اگر
حرارتی یا ورمی بود آب عنب الثعلب و آب تخم خرفه دهند و حقنه نرم […]
کنند و اگر سنگی اندر مجری بول مانده بود علاج آن اندر […] گفته شد
کرده آید و اگر خون فسرده اندر مانده […] اندر سرکه […] کنند و یک شبانه روز
بپالایند و […] بر این سرکه نهند و بقوام آرند و هر بامداد […] دهند دارو […] که سنگ مثانه
بریزاند سود دارد و اگر سبب بادی غلیظ بود ماء الاصول دهند […] یا با روغن بادام
تلخ و اگر سبب ضعیفی قوت مثانه باشد در آب […] نشانند و بوره ارمنی اندر آب حل کنند
و بر احلیل فرو چکانند و زهره گاو و زهره بز و نمک آب تلخ اندر چکانند سود دارد و […] که
در جامه مردم […] کنند بر احلیل اندر نهند بول گشاده شود سلس البول بیرون آمدن بول بی
بی خبر و بی اراده مردم و سبب آن سردی مزاج و سستی عضله مثانه باشد علاج قی کردن و در آب […]
و روغن سداب و روغن فرفیون مالیدن […] و […] خوردن […] سلس البول […]

صفت ماسک البول کند رحب الاس تخم محلب منغشر سعد خولنجان خرفوج

راسن را ست آرد است کوفته و بیخته اندر می فخیخ بر شند شربتی ابداد

و شبانگاه ... درم سنگ و گوشت روباه بریان کرده گفته اند که سود دارد

دیابیطس این علتی است که سبب آن گرم شدن مزاج کلیه باشد علامت

تشنگی و بیصبری از آب و بیرون آمدن آب در حال که خورده شود هنوز

رنگ نا گردانیده بیرون آید علاجش آب انار و آب تخم خرفه و شراب غوره

و گشکاب با شکر و شب وقت خواب اسبغول اندر آب خیار ترش با شکر

و گشکاب و اقراص طباشیر بکفوره و سرکه و گلاب و روغن گل اندر موضع کلیه

مالیدن و خرفه و طحلب و ریباس چو آب کوفته و برگ بید تر و برگ خرد تر

کوفته بر نهادن و اگر این برکها نباشد صندل سرخ و صندل سفید و فوفل

و اندکی کافوره بکلاب سوده و قطره سرکه بر چکانیده طلا کنند و طعام

دوغ ترش و فروره ماش مقشر با اسفیناج و فروره کشک جو و فروره بنیشوق

و غوره و مانند این دهند و سیب ترش و زردالوی ترش و خرمای هندی

و طفشیل از عدس مقشر با آب غوره نافع است بول خون و سوزش آب ... چنین

اگر بول خون از کلیه باشد خون با بول آمیخته باشد لیکن فرو ده باشد

و پاره پاره آید و از عشیان فارغ نباشد و اندر نواحی کلیه المی باشد و گاهی

المی اندر میان پشت باشد و بر اندامها فرو آید و جای عانه و کتف بر آید

و اگر در مثانه باشد خون با بول آمیخته باشد و خون رقیق باشد و از خلیدن و سوختن خالی نباشد مثانه

علاجش فصد باسلیق و از همه چیزهای تلخ و شور و تیز و ترش پرهیز کردن و گشکاب

و شراب بنفشه و شراب خشخاش خوردن و اگر با بول خون و سوزش حرارت نباشد

بگیرند فطراسالیون تخم کرفس انیسون فوحوراسن تخم خیاره و خیار بادرنگ و تخم

خرفه و تخم خربزه و تخم کدو همه بکوبند و ببیزند بر شند شربت دو درم سنگ با ماء العسل

ماء الشعیر و جلقوزه و تخم خیار و تخم خربزه راستا را است بکوبند و اندر می فخیخ

بر شند و بکار دارند سوزش را و قروح را سود دارد و تخم خیار با شیر ... بر

قروح مثانه را سود دارد و قرص کهربا خون آمدن را باز دارد و اقراص کاکنج

قروح و سوزش را سود دارد و نسخه اقراص از قرابادینها توان یافت

اورام قضیب و خصیه اماس قضیب و خصیه اگر از گرمی باشد رگ باسلیق زنند و طحلب و ارد جو

و آب گشنیز تر و آب کاسنی بر نهند و اگر حرارت نباشد و صلب باشد

آرد باقلی و حلبه و بابونه و پیه مرغ و بط اندر می فخیخ خرما جوشانیده کنند

و بر نهند و اکلیل الملک و آرد گندم و زرده خایه مرغ همه اندر می فخیخ جوشانیده کنند

و بر نهند و ضمادها که اندر کتابهای ذخیره خوارزمشاهی اندر علاج اماس

بسیار یاد کرده آمده است اندر این باب سود دارد و بادنجان خصیه از

آب سرد و هوای سرد از جوشش لختی درشتی و درد شود و یک زمان اندر آب گرم

نشینند خاصه در آب گوگرد و قروح قضیب و خصیه قی کنند و رگ باسلیق زنند

و از طعامهای تیز پرهیز کنند و صبر و کندر و انزروت و گلنار و مرداسنگ

ب بندند و بر روی بر افشانند حکه فضیب خارش قضیب و خصیه علاج قی و فصد

باسلیق و از چیزهای تیز پرهیز کردن و بر بن ران حجامت کردن باید و

بر افکندن اشنان بر کرتر کرده بر روز و در گرمابه بدان بشویند و مجلس

ترکرده می شویند و اگر بسوزد اندر روغن گل یا سفیده خایه مرغ طلا کنند

انثیان با ضعیفی قوت بسیار مردم محرور چنین دارو های گرم

اندران کار ضعیف باشند لیکن از دوغ تازه و عقاقیر تازه و از

منسوط کرده قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند که از تخم و بوی کافور

چندان قوت باشد که عجب دارند و حلیله نرگس که در روی باقلی و کرز بسیار

زنجبیل باشد خداوند مزاج معتدل را سخت سود دارد و مرطوب و

و نیم درم سنگ انگره و اندر سپید زرده خایه مرغ سود دارد و این باب

ذخیره بیاید خواند بسیار است و بیکبر بندر فرفیون و جند بیدستر سعد عاقرقرحا

دار فلفل کوفته و بیخته برابر و اندکی ششتی سوده بر روغن سداب اندر کنند

و بر بازو خایه و حوالی مالند و قی کنند و از طعامهای تر قی

پرهیز کنند و مکوته و دوال شک لکا روا ز به فتق علامت که

به پشت باز چسبد بجای باز شود و قراقر کنند روده فرود آمده باشد و اگر

بی قراقر باز شود دانستن که ثرب که بند فرود آمده باشد علاج اول آنکه

و کار سخت پرهیز کنند فاه از بسیار طعام و آواز بلند نکنند و چیزی گران بر ندارند .

داشته بسته دارند و اگر دشوار بجای باز میشود شبت پخته نیم کفته گرم

بر نهند و را بر هم فشارند و چون بجای باز نشود این ضماد بر نهند کوز سرو و سعد

و مازو و نار پوست و کندر و مرز نکوش و نانخواه همه راست راست کوفته و بیخته

اندر سرشک کفشگران و سریشم ماهی همه بسرشند و بر نهند و بر بندند و مگذارند

تا خود بیفتد دیگر پاره بر می نهند تا سخت شود و از طعامهای باد ناک و

میوه تر پرهیز کنند مگر فی بکار دارند امراض رحم آماس رحم علاج همچون

علاج آماس مثانه باشد قروح رحم ریش رحم علاج همچون علاج قرحه مثانه باشد

بواسیر رحم اما بواسیر رحم از خلط سوداوی حادث شد همچون بواسیر و موافقت

آن بود و اگر فم قبل را بگشاید تواد بد علاج انجه در مقعد گفته شد

حکه رحم خارش رحم سبب آن رطوبتی باشد گرم و شور همچون جرب

مثانه علاج همچون علاج جرب مثانه باشد رگ باسلیق بزنند و بر روی

ران حجامت کنند و حلبه و کتان اندر ماء العسل بپزند و پشم پاره

بدان تر کنند و بخویشتن بر دارند احتباس طمث احتباس حیض است

و قت اسباب آن یا بکی خون باشد اندر تن یا سردی و غلیظی خون و فربهی

به افراط علامت اما علامت کمی خون آنست بیش از آن استفراغ کرده

بوده باشد چون رعاف و عرق اسهال بسیار و مانند آن و تن لاغر و

ضعیف باشد و لون او زرد باشد علاج اندر آب زن نشستن هر روز یک ساعت

و غذاهای معتدل تر میدهند و چون ماء اللحم و زرده خایه مرغ نیم برشت

وبشاد کامی و علامت غلیظی و سردی خون آنست که اندام ها بلمس سرد باشد
و فربهی از پیه باشد نه از گوشت علاج غذاهای گرم و لطیف اندک
ریاضت معتدل کنند هر روز بگیرند ماء السجزنینیا و مکونی و فلافلی و معجون الخوز
دادن و اندر طعامها زیره و نانخواه و زنجبیل و دارچینی و خردل و انکدان
بکار داشتن کثرت طمث بسیار رفتن خون حیض سبب آن یا
بسیاری خون باشد اندر تن و یا گرمی و تیزی خونها یا قرحه اندر رحم علامت
آنچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم باشد و رنگ روی سرخ و تازه باشد
و همه تن قوی باشد علاج فصد و طعام از سماق و انار و انگور و عدس و
مسر و پاچه بره و گوشت گوسپاله و شربت اقراص کهربا و حماض انیسم پاره
که با آب حماض تر کنند و سرمه آلوده کنند و آنچه از گرمی و تیزی خون باشد
تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین حرارت بشربتهای خنک و
غذاهای غلیظ چنانکه یاد کرده آمد از عدس و پاچه و قسر و مانند آن و
آنچه از قرحه باشد خون عفن و گنده باشد و بار ریم بود علاج رگ باسلیق زدن
و رگ مابض و بماء العسل شستن و بطبیخ حلبه و اقراص دکاکنج عروسی در پرده
و ساذج البر دادن و بآب گوگرد اندر نشستن سود دارد
عقر حمل نا یافتن آنچه از جهت زن باشد علامت آن فربهی با فراط فرزند نیاورد
و غلبه سردی و تری باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا باد غلیظ و علامتهای این
اسباب پوشیده نیست و بسیار جای یاد کرده آمده است علاج اگر سبب سردی

و تری

و تری و باد غلیظ باشد ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر
و اشتقرانج سکبینج و حب منتن و سجزنینیا و دواء المسک و پشم پاره
بروغن بلسان آلوده یا بغالیه مسکین آلوده بر خویشتن بردارند و نخود آب
و قلیه خوشک خورند با توابل چون بلبل و دارچینی و مانند آن و اگر سبب
گرمی و خشکی باشد علاج کشکاب با روغن بادام شیرین و آب تخم خرفه و آب انار و لعاب
بنگیر و شکر بکار داشتن و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناخ و اسفید باج
سبد گوشت آکشی شیرین
عسر حبل دشواری زادن علاج چون وقت آن نزدیک آید هر روز
در گرمابه شوند و در آب زن نشینند و شکم و پشت بروغن بادام و روغن بنفشه
بمالند و شوربای چرب خورند و در حال دشوار زادن خرما و حلبه به پزند
و مقدار صد درم سنگ آب آن بدو دهند با روغن بادام و یک مثقال غالیه
اندر شراب ریحانی حل کنند و بدو دهند و عطسه افکنند به بلبل و کندش و بلبل
بگیرند تا عطسه باز گردد و قوت فرو سو کنند اگر مشیمه بماند
یا بچه بمیرد و بگیرد و تبرزد گوگرد چهار درم شیر ... استار است
بر مرده گاو بر شند و بزیر او دود میکنند چنانکه
رسم است مشیمه و بچه مرده جدا گردد باذن الله تعالی
و یا حالت باشد مثل آبستنی و علامتهای ... تمام
علاج ماء الاصول با روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر

و استفراغ با ایارج فیقرا و غاریقون

احتناق رحم بسبب آن نایافتن مرد بود علامت
حالی پدید آید همچون صرع لیکن صرع با کف
و تشنج و اضطراب باشد و اندرین علت
کف و تشنج نباشد علاج مباشرت
و در غشی عطسه آوردن بکندس و فلفل
سینه را مالیدند بنج حلوا بکوبند و در دهان بر ریزند
و غیران و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه
و صندل سود دارد باب

یازدهم اندر بیماری های مقعد بیرون آمدن مقعد علاج کلنار و پوست انار و مازو و برگ مورد
خرنوب بپزند و در آن آب نشینند و کلنار و انار پوست و مازو و صدف سوخته و اقاقیا و شب یمانی در آن آب افکنند
و بیخته بر آن موضع پراکنند و ببندند چنانکه رحم است و خداوند مزاج سرد را داروها در شراب قابض
بپزند و موم روغن زیاده کنند و اگر مقعد بیرون آمده و ریش گشته باشد بر آب در روی بیخته باشد تشویش نبیند
پودنه جویباری
سرب سوخته و شب بگیرند دو درم سنگ کلنار و سماق از هر یکی چهار درم سنگ عفص دو درم سنگ و نیم بکوبند و بر زنند و بر آن موضع
بر آکنند و ببندند شقاق ترقید الیهاشری را اشقاق گویند و گاهی گر بسبب خشکی مزاج باشد و گاه باشد
که رگها جمله گرد دهنهای رگها بطرف مقعد علاج اگر بسبب امتلای رگها باشد رگ باسلیق یا صافن یا مابض
بزند یا بر میان هر دو سرین حجامت کنند و اگر ...

یا حرارتی باشد سپیده خایه مرغ و روغن گل اندر هاون سرب بهم سایند تا سیاه شود
و طلا کنند و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت قوی نباشد مرهم مقل یکبار دارند
و عنزساق گاو با خمیر جو بسایند و طلا کنند خداوند مزاج خشک را سود دارد
... این علت از کرم خرد باشد علاج کرم یاد کردیم و اگر کرم نبود و خارش سوزان باشد
و حقنه ... سو لولو اول رگ باسلیق زنند و بر میان دو سرین حجامت کنند و مطبوخ
افتیمون استفراغ کنند و از طعامهای سودا انگیز پرهیز کنند و آن موضع را بر روغن زرد آلوی
تلخ که مقل در وی حل کرده باشد چرب می کنند ... آنچه از خون گرم صفراوی باشد از
خلیدن و سوزش باشد و آنچه از خون غلیظ باشد خلیدن و سوزش کمتر بود لیکن گرانی
بیشتر باشد و باد با سور باد غلیظ باشد با قراقر که اندر ناف پدید آید و گاهی بجانب
زهار و خایه و قضیب فرود آید و گاهی بسر کتف برآید و گاهی اسهال خون آرد
و گاهی شکم باد گیرد و دردی بیقرار هم چون درد قولنج تولد کند و گاهی در اندامها
پدید آید و از مفاصل و زانو هنگام برخواستن و نشستن آواز همی آید آنرا قرقعه گویند
علاج اگر خون صفراوی غالب بود رگ باسلیق را بزنند و مطبوخ هلیله و سپستان و
عناب و آلوی سیاه و خیار شنبر استفراغ کنند و اطریفل کوچک و اطریفل مقل
یکباره دارد و اگر خون روان باشد و غلیظ بود بی درد بوقتی معلوم آید باز نشاید داشت
الا که قوت ضعیف شود و هرگاه که باز دارد اقراص کهربا دهند و معجون خبث الحدید و
حب مقل بدین صفت بگیرد هلیله کابلی بریان بروغن گاو سی درم سنگ کهربا
باده درم سنگ مقل چهل و پنج درم سنگ مقل در آب حل کنند و دارو را بدان

بسرشته و حب کنند شربتی دو درسنگ هر بامداد و اندر طبیخ داروهای قابض می
نشیند و بکیرد مازو و کزمازو و کندر و مر و اقاقیا و سغیراج از هر یکی برابر کوفته و بجوشند
حب کزمازو · مرمکی کویند
اول بشراب اقوی بشوید و این داروها را بر وی پراکند و به بندد و اگر باسور سخت کرم باشد
بزور · نوعی مرست
نخست رگ زند پس بطبیخ افتیمون دهد و هلیله پرورده سخت موافق باشد و اگر درد ناک بود
بگیرد مرهم داخلیون و به روغن گل و اندک زعفران و اندک افیون در هم بجوشد بسرشد
دوشاب ترشد
و بر وی می نهد و بابونج و اکلیل الملک و اندک زعفران و اندک افیون هم در هم بجوشد
بلعاب تخم بسرشد و بر وی نهد و اگر باسور ممتلی باشد و درد سخت کرده اندر
آب کرم نشیند و روغن مغز زرد الوی تلخ و روغن کولمان شتر طلا کنند پس
بگیرد آب بسیار خام و ابریشم پاره بدان تر کنند و بخوشتن بر دارد و یک زمان صبر کند
درد پاکی شود و زود بگشاید و نیز بگیرد تخم حنظل و مغز بادام تلخ برابر بهم بکوبند
نیکو بسوزد · کوبیده
و به پزد و سیاه کنند و هر ساعت یکی می نهد تا پنج شاف تمام شود
داروی که باسور خشک کند بگیرد مار افعی از جایگاهی که آب دو ریایست و سر و دم او
بیفکنند و شکم او را پاک کنند و بشورد و به پزد تا مهرا شود و سر با تیله پوشیده دارد
پس روغن زیت بر افکنند و می جوشانند تا آب برود و روغن بماند نگاه دارد
و طلا میکنند نافع است داروی که باسور را نیست کند رگ باسلیق
بزند بگیرد هلیله سیاه و هلیله و آمله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و فوتنج
بلبل و دار بلبل و تخم گندنا و مقل ریستاد است مکوبند و مویز را حل کنند
و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی سه درم سنگ نافع است

دو شیر و بر وی می نهد و بابونج و اندک زعفران · و اندک افیون در هم بجوشد هم بخته

باب هجدهم

رگهای غلیظ باشد که بر ساق پای پدید آید و سبب آن امتلای رگهای باشد و فراخ شدن آن
و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این علت جمالان و پیکان را بیشتر افتد
می فرمایند که سوداء و بلغم بر آرد و رگ باسلیق زنند و استفراغ بماء الجبن و مطبوخ افتیمون
بیرون آرد
و مانند آن کنند و هر هفته ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و حجر ارمنی کنند و بنهند و از پس طعام
ترکیب
هیچ حرکت نکنند این علتیست که سبب او همچون سبب داء الفیل باشد قدم و ساق
پای غلیظ باشد و کرد و همچون ساق پیل لیکن ماده این علت بر خلاف ماده داء الفیل باشد از
بهر آنکه ماده داء الفیل بیشتر غلیظ باشد و بدان سبب ریش نشود علاج همچون علاج داء الفیل باشد
و پس از آنکه استفراغ ها کرده باشد خاکستر چوب سیر کرنب و چوب کز و آرد حلبه و سرگین بز
کلم است
و تخم ترب و تخم حرحیر کوفته و بروغن زیت بسرشته طلا کنند و اسلام علامت
ترتیزک
درد پای از سرین فرود آید تا زانو و گاهی تا بقدم و خنصر علاج همچون علاج اوجاع
انکشت پا · کلید بالاتر
مفاصل و نقرس باشد و قی کردن و طعام کمتر خوردن و از پس طعام حرکت ناکردن و بر بامداد ریاضت
کردن و خواب و بیداری علت را و خواب و اوجاع مفاصل و نقرس شراب نشاید
خوردن و هر گاه که شفا یابند تا چهار فصل سال بر وی نگذرد و سلامت بشراب معاودت
نشاید کرد و نقرس گرم سبب این علت ضعف عضو درد مند
باشد و بسیاری ماده و فراخی منفذها و رگها علامت اگر ماده گرم است آن موضع سرخ و متین
و ملمس گرم باشد علاج اگر ماده خونی باشد نخست رگ زنند لیکن اندر اوجاع مفاصل
رگ اکحل زنند و اندر نقرس و درد قدمها و فرودسوی رگ باسلیق
پایها
زنند از آن جانب که درد باشد و شربتهای خنک دهند پس داروی مسهل دهند و اگر مسهل

۱۴۷

دفع توان کرد و اندر قاروره نضج پدید آید دفع کنند و موضع درد را نرم بنهند و اندر آب سرد یا گرم

یا فاترتر می نهند تا درد ساکن شود و داروی مسهل دارا باید سورنجان و سنای مکی و قنطوریون
نیم گرم

دهند و از پس مسهل باید در ربول مشغول باشند که ماده از مفاصل بدان پاک شود و ضمادها

تحلیل را رجوع کنند و داروی مسهل با سورنجان و سنای مکی و قنطوریون دهند تا ماده
و السبب کرداننده

فاسده واجب کنند اما خاصیت سورنجان آنست که خلط سرد را از مفاصل دفع کند و

منفذها و رگها را قوت دهد تا خلطی دیگر اندر آن منفذها کنده نتواند کرد و مفاصل باز نتواند

ریخت و بیشتر تن را درد دارد اگرچه خلط را دفع کند منفذها را گشاده میکند و اخلاط دیگر هم

از آنجای باز شود و لیکن سورنجان را این خاصیت معده را زیان دارد و درد انگیز اما داروی

که معده را قوت دهد بیکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و پلپل و صبر و سقمونیا باید داد تا اسهال

بقوت باشد و بسیار خوردن سورنجان عضلات را اخت کند و پی سبب که هر گاه که بسیار

خورده شود مفاصل را نرم باید داشت بموم روغن و پیه بط و پیه مرغ و مانند آن و از پس

داروی مسهل باید در ربول مشغول باید بود تا ماده از مفاصل از رگها پاک دفع شود

اما داروی مسهل را ترکیب چنان باید کرد که صفرا و بلغم را دفع کند چه اگر استفراغ بلغم تنها کنند

در حال سود دهد باشد لیکن دیگر باره صفرا بجنبد و رطوبت دیگر را بگدازد و بدان عضو باز

آرد مسهل نافع سورنجان یک درم سنگ بوزیدان یک درم سنگ ماهی زهره دو دانگ

تربد یک درم و نیم زنجبیل پرورده زیره کرمانی سقمونیا از هر یکی دانگی و نیم مقل دانگی حب

کنند و بدهند این جمله یک شربت باشد اندر دوا و قیه جلاب مسهل دیگر سورنجان
نیم مثقال

هلیله زرد تربد از هر یکی چهار دانگ شحم حنظل سقمونیا از هر یکی دانگی و نیم مصطکی انیسون

ترید ... مکی

72

۱۴۸

یکی دانگی مقل دانگی و کثیرا نیم دانگ حب کنند و ضماد نخست را دفع درد کنند

ضماد را دوع بگیرند حلبه با بزرقطونا البرکه
...نهند پس مرکب پس محلل
پیه و موم

تحلیل کننده
کنند و بر نهند یا بگیرند سماق و مارچوبه پوست جو بشراب بسرشند و بر نهند و اگر درد صعب باشد بگیرند
آرد جو

افیون و افیون را استا... بشیر پسایند و با موم و روغن بسرشند و طلا کنند و لوبیا را در آب بپزند

بکوبند و ضماد کنند و تحلیل کنند و درد بنشانند و آماس ببرد
ما یبول الآت

علامت آن عضو درد کند هم رنگ تن باشد و گرم نباشد و گرانی کند علاج قی فرماید و ماء

الاصول دهند با روغن بادام تلخ و با روغن بیدانجیر و گل انگبین و استفراغ بحب سورنجان

... و حب شیطرج و حب منتن کنند و طعام نخود آب دهند و شوربای کنجشک و ضماد ازین نوع سازند
بیرنوی

بگیرند حضض مکی بشراب و روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید و اشق با حضض یار کنند و اگر

جلاب باید فرفیون با روغن سوسن یا روغن یاسمین بسایند و طلا کنند و سرگین گاو ضماد نافع است و
دیگرا...

... و پیه گداخته ضماد محلل است ... حمی یوم علامتها اندرین تب تکسر

و کسلانی و درد سر چنانچه اندر دیگر انواع تب لازم نباشد و اگر صداع و تکسر باشد لازم و قوی نباشد

و قاروره و نبض چون باشد علاج هر گاه که تب فاتر شود اندر آخر تب آبزن و گرمابه خوش آب و فاتر

صواب باشد و زود تر علاج باید کرد از فروج یا بوزغاله یا کشک جو و اسفیناج و غوره و ملک و مانند آن
مرغ جوجه

بسیار باشد که حمای یوم بدق باز گردد و نادر باشد که دق با پیدا آید علامت

نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ جوالی گرم تر از جای دیگر آن
بازآید

باشد و بیمار از حرارت تب سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر شود و پوست پیشانی

بر استخوان کشیده شود و کتفها برافراز دو بینی باریک باشد و رونق و رنگ و ماذکی رنگ

برود و هرگاه که غذا خورده شود حرارت ظاهرتر شود همچون چراغی
روغن یابد بر افروزد و نبض قوی تر شود و این درست ترین
علاج تا قوت بجای باشد و استخوان بگوشت پوشیده باشد و ذا[بل]
ظاهر نباشد امیدوارتر باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید
و ابزن و گرمابه خوش آب باشد و روغن مالند سود دارد و شـ[ـیر]
حرزنان و شیر خر دادن و شراب خشخاش و کشکاب که در وی
کدوی تر و سرطان تازه پخته بار و غن بادام و شکر و لیست و [لعاب]
اسبغول دادن و اندر کشکاب و یا ازپس این قرص کافور و شراب
صندل دادن و طعامهای همه تری آرنده باید دادن چون قلیه کدو
و قلیه خیار و اسفاناخ و ماهی تازه کوچک و تخم مرغ نیمبرشت و مزوره
کشناب و ماش مقشر و پاچه اندر کشکاب پخته و دوغ تازه و مانند
آن و نیلوفر و برگ بید و میوه های خوش بوی و گل تازه و سپرغم
سرد کرده می بوید و اندوه و خشم و اندیشه از خود دور دارد و آب
کدو و آب خربزه هندی و خیار ترش و آب انار شیرین
باروغن بادام سود دارد مقاله سیم اندر تب
وحصبه و آبله و مانند آن اما باید دانست که تب حرارت غریب
است که در دل بر افروزد و با هوا که در تجویف دل است و
طپیدن آن را روح گویند و با خون اندر رگها بگذرد واندر همه تن

کاثر — براناواماد دشیونند — ریحان — سوم

را کـ

پراکنده شود و همه بدن را گرم کند بر حالی که مضرتهای او اندر
فعلهای طبیعی پدید آید و فعلهای طبیعی شهوت طعام و شراب است
و هضم آن و قوت برخاستن و نشستن و رفتن و غیر آن اما
گرفتن و گساریدن چنان باشد که ماده فزونی اندر تن گرد آید
و حرارت غریزی اندر تن از هضم آن عاجز باشد و از آن
ماده بخاری پدید آید و روح را اندر شریانها غلیظ کند تا بدان
سبب بدشواری گذر تواند کرد و بدان سبب گرم شود و گرمی
آن بدل باز دهد و از دل بشریانها باز آید و اندر همه تن
پراکنده شود تب پدید آید از بهر آنکه سوء المزاج گرم اندر
عضو پدید آید شریانها و روح آن عضو را گرم کند و حوالی آن را
و این حال تب آن عضو باشد از بهر آنکه شریانها از دل رسته
است و هرگاه که روح و شریانهای عضوی گرم شود
و گرمی آن اندک بدل باز آید و هوا که اندر تجویف دل است
آن حرارت غریب را و آن سوء المزاج را قبول کند و باز
آن را هم اندر شریانها اندر همه تن باز دهد و گرم کند
بدین سبب دل همچنانکه مبدأ حرارت غریزی است مبدأ
حرارت غریب است و از بهر این گفته اند که تب مبدأ حرارت

وخفقن — تب — ودیرتواند بود — هرگاه — غریب است

که اندر دل برافروزد و با روح و خون که اندر شریانهاست
در همه تن پراکنده شود و تب پدید آید و هرگاه که تن از
از اخلاط بد پاک شود و تب یکروز آید و از احمی یوم گویند و اگر در تن
خلط بد باشد و حرارت اندران آمیزد تبی که بدان خلط منسوب
باشد تولد کند و گساریدن تب چنان باشد که بخار آن ماده که
هوای دل را که روح ما پست و خون را که اندر شریانهاست
گرم و غلیظ کرده باشد و تب آورد و میل بظاهر تن کند و از
بهر آنکه گرم باشد لطیف گردد و تحلیل پزیرد و تب گساریده
شود و انواع تبها که از انواع عفونت اخلاط باشد
چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا لیکن از بهر آنکه عفونت
اخلاط یا از اندرون مسام رگها باشد یا از بیرون رگها و انواع
این تبها هشت گردد چهار آنکه اخلاط اندرون رگها عفن
گردد و چهار آنکه بیرون رگها و باز این همه رگها را با یکدیگر
ترکیب افتد و انواع آن بسیار گردد حمی مطبقه تب
مطبقه سبب آن تب عفونت بلغم و یا بسیاری و گرمی خون
علامت رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد و رگها پر خون
و پوشیده و طعم دهان شیرین و حرارت تب حرارتی بی
ارق همچون حرارت کسی از گرمابه بیرون آمده بی علاج
تنگ

علاج فصد باید کردن و خون برگرفتن در خور قوت
و عمر و سال بهار و فصل سال بیرون کردن پس از چند
روزی بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و بسکنجبین ساده
تسکین دادن حمی محرقه تب محرقه سبب این تب عفونت
صفراء سوخته باشد بر اندرون رگهایی که حوالی دل و جگر
و فم معده است یا عفونت بلغم شور باشد که با صفرا بیامیزد
و تولد بلغم کند از رطوبت رقیق باشد که صفراء سوخته آن را گرم
کند علامت حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان تر
از ظاهر باشد و تشنگی عظیم باشد و زبان درشت و سیاه
و زرد باشد و روز بحران اندر آغاز تب زلزله بنا کند و اندر آخر
عرق کند علاج اندر تسکین حرارت مبالغه باید کرد و هوای
خانه خنک داشتن و تن بجامه پوشیده داشتن تا نسیم
هوای خنک بتنفس بدل میرسد و حرارت تحلیل می پزیرد
و باندرون باز نگردد و بسکنجبین ساده و بشراب غوره
و شراب ریواج دادن و حرارت دل را بشراب صندل
دادن و شراب حماض ترنج و قرص کافور تسکین دادن
و بعوض آب کدو و آب خربزه هندی حل کنند و بدهند
غب خالص تب غب خالص این تب است که یکروز باشد و یکروز نباشد

علامت درازی مدت تب هفت ساعت باشد و بیشترین
دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت و هرچه از دوازده ساعت
بگذرد چهارده شود یا بیشتر بدان اندازه از خالصه دور نباشد
و اگر تدبیر صواب رود عدد نوبتها هفت بیش نباشد و باشد که
بچهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که بسبب لطافت ماده یک
نوبت بیش ندارد و بقی یا بعرق یا باسهال صفرا بگذرد اما
نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و قاروره سرخ و ناری
و رقیق باشد و حرارت این تب سوزان تر از دیگر تبها بود
و سرما اندر آغاز تب باشد و نیک بلرزاند و زود ساکن
شود سبب آن آنست که بسبب سرمایی که در آغاز تبها پدید آید
حرارت تب است که رطوبتی که باید بگدازد و بر عضلهای
همه تن ریزد تا سرمای آن رطوبت محسوس گردد و سبب آنکه
پیش از تب اگرچه آن رطوبت اندر تن بود سردی آن محسوس (در یافتنی)
نباشد آنست که آن رطوبت اندر ساکن باشد نه از حالی بحالی
می گردد و نه از جایی بجایی میرود و هرچه در تن ساکن
بود اجزای تن با اجزای آن خوی کرده باشد و هر
چیزی که در یکی با یکدیگر دیر بمانند میان ایشان تشابه
و خوی کردگی پدید آید پس هرگاه که آن رطوبت از حال
بحال

بحالی و از جایی بجایی حرکت کند هر جزوی از وی از قرار
گاه خویش بجنبد مجاورت و خوی کردگی همه اجزای تن
با همه اجزای رطوبت بگردد هر جزوی از تن ببرودت
آن جزو که با او خو کرده نباشد سرما یافتن گیرد و لرزه پدید (با آن)
آید علاج هر بامداد سکنجبین دهند سرد کرده یا شراب غوره
یا شراب ریواج یا شراب آلو و روز نوبت دران حالت که
سرما و لرزه پدید آید سکنجبین با آب گرم دهند تا باشد که قی کند
و ماده صفرا را بیندازد و اگر قی نکند لرزه ساکن شود و هرگاه
که تب گسارده شود اندک کشکاب دهند و روزی دیگر که نوبت
نباشد آب انار ترش و شیرین دهند با تخم آن کوفته و فشارده
و شکر بر افکنند تا هم حرارت را ساکن کند و هم تقویت
بشحم و شکر صفرا دفع کند یا شراب آلو دهند یا شراب گل مکرر
با سکنجبین و با آب میوها آمیخته و سرد کرده یا آب خرما دهند
و با اندکی خیار شنبر با مقدار پانزده درم سنگ بنفشه
پرورده اندر گلاب سرشته و یا لوده مقدار دو درم
سنگ بزرقطونا در آب آلو و شکر دهند و خورده از آب
غوره و آلو سیاه و خرما دهند و یا از زرشک یا از کشته زردآلو
یا از کشک جو [illegible] و اگر با تب صداع و با تشنگی [illegible]

حمی بلغمی

طبع را بحقنه نرم بجبیب کردن اولی تر یا شیاف از بنفشه و شکر و سقمونیا دند پر ای
دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد حمی بلغمی تبهای بلغمی هر گاه حرارت غریب اندر رطوبت
طبیعی اثر کند عفونت اندر وی پدید آید یا طبیعی شود و تب بلغمی تولد کند علامت سرما و لرزه
قوی تر و پاینده تر از سرماهای دیگر تبها باشد و گاه باشد که بیمار پندارد که در میان برف است و دیر
گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آن را بلغم زجاجی گویند و طعم دهن با شوری
و فم معده ضعیف و شهوت باطل باشد و تشنگی بسیار افتد و نبض ضعیف و صغیر
و متفاوت باشد و قاروره رقیق و صغیر باشد و یا خرسرخ و تیره گردد علاج در یک
هفته سکنجبین عسلی دهند و کنگار که در وی تخم بادیان و نخود پخته باشد یا ماء العسل
که در وی زوفا باشد و از پس یک هفته قی فرمایند خاصه اندر آغاز تب و قی به سکنجبین
عسلی و آب گرم فرمایند و از پس قی گلشکر دهند با مصطکی و انیسون و طبع را
بگلشکر مسهل نرم کنند یا ده درم سنگ گلشکر آمیخته با سی درم سنگ سکنجبین حل کنند
و بدهند و تریه مصطکی و زنجبیل و سنار است کوفته و بیخته و شکر چند وزن
هر سه شربت هر شب اگر یک مثقال یا ده درم سنگ طبع را نرم دارد و سود مند باشد
و تبهای بلغمی بعضی باشد که با آن لرزه و سرما نباشد و کیا ربین او ظاهر نباشد و مانند
تب دق باشد اندر علاج تب تبها برنده و لطیف کنند چنان که دلیری نشاید کرد اندر
تب بلغم از بهر آنکه بیم باشد که ماده لطیف گردد و به دماغ برآید و سرسام تولد کند
خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف باشد صواب آن باشد که از گلشکر و سکنجبین ساده
اندر نگذرند یا سکنجبین که اندر وی اندکی بیخ بادیان پخته باشند و این تصرف هم

بحکم

بحکم مشاهده توان کرد و نتوان خطا زیرا که گفته است که یحمی فی المشایخ لینة ولا تغیر تبوء عقب معکسی
فیهم ببلاده یحمی ولینها ولا تقدم علی التسخین الا بعد الاحتیاط و اللسبب و اگر
دماغ قوی باشد استفراغ بلغم بتسخیر چنین باید کرد و او را از بول بما الاصول واز
پس استفراغ قرص گلنار دهن تب ربع علاج روز نوبت روزه گیرند یعنی از شراب
و طعام باز ایستند خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قی فرمایند صواب باشد
و روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شوربای نخود دهند یکوشت گوسفند و
روزی دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود نخود آب دهند با زیره و با چوزه مرغ
خانگی یا بروغن گاو و روز نوبت هیچ نخورد و اندر آغاز تب قی کنند و هر روز که
نوبت نباشد بامداد گلشکر با سکنجبین سرشته می دهند و بعد از آن بچند ساعت
کشکاب دهند یا نخود پخته تا اثر نضج پدید نیاید استفراغ قوی نکنند و دیگر
تدبیر ها همچون تدبیر بلغم باشد و تبهای خمس و سدس و سبع
و غیر این و همه بدین قیاس باشد این تب و تب غب خالص غیر از جمله
تبهاییست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و کما بیشی هر یک را و چگونگی
ترکیب اثر احدی نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ تر و بسیار تر باشد و گاهی
رقیق تر و اندک تر و گاهی صفرا بیشتر باشد و گاهی صفرای سوخته و گاهی نا
سوخته باشد و گاهی ماده اندرون عروق باشد و گاهی هر دو بیرون عروق یا یکی اندرون
نه درون عروق باشد بدین سبب تبهای مرکب را هر یکی را نامی خاصه نیست مگر
شطر الغب و غب غیر خالص اثر نامی نهاده اند علامت الغب

تب ربع

شطر الغب

فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که ماده شطر الغب اگرچه صفرا و تو بیت باشد
لیکن هر دو بهم آمیخته نباشد چنانکه چون یکی جرکرد دو نوبت هر یکی جدا باشد و هر روز که نوبت جرکند
صفرا باشد تب گرم تر و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت حرکت دیگر نوبت باشد آهسته تر بود و اندر میانه
و ماده ای غب غیر خالص هم صفرا و تو بیت باشد لیکن هر دو ماده آمیخته باشد و چون یکی جر گرفتند
بسبب فعل هر یکی جدا کانه پدید آید و نتوانند امتداد بسیار باشد که اندرین هر دو تب اندر شبانروز
یک نوبت دو بار یا سه بار در سرها و فرا ساید پدید آید و باز گرم کشد و علامت غلبه هر خلطی اندر
اعراض و السوال تب تو ان دانست علاج ترتیب صواب اندر علاج این تبها آنست
که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی و تدبیر ادرار بول و تدبیر گشادن مسام و عرق آوردن و پاک
کردن تن از ماده تب فرمودن است تدبیر تسکین حرارت کنند و این تدبیرها بچیزهای لطیف‌تر
و سبکتر کنند بدین طریق که آسان‌تر باشد و استفراغ قوی پس از پدید آمدن نضج کنند و اندر اعراض
تب نگاه میکنند و بدفع ماده غالب بیشتر کوشند و اگر حاجت به تسکین حرارت باشد سکنجبین ساده
دهند و اگر نبرد ری کنند تخم کاسنی و تخم کشوث و بیخ کاسنی و تخم خیار بادرنگ دهند و
و اگر فصل لطیف باید کرد اندر گشکاب نخود و بادیان و سعتر و زوفای خشک
لطیف کردن
و بوده نه و سنبل انچه در خور باشد در افکنند و پس از گشکاب سکنجبین ساده دهند یا بزوری
و بزور معقود حاجت کنند و اگر بادیان و گل شکر دروی که اختیار و سکنجبین ساده یا عسل و شربت
غوره عسلی و گل شکر با سکنجبین سرشته موافق باشد و بهترین حاجت بیشتر باشد گشکاب
دهند و اندر گشکاب نخود و تخم بادیان سعتر و زوفای خشک و نعنع و سنبل و انچه در خور باشد
در افکنند و پس از گشکاب سکنجبین ساده دهند یا سکنجبین تر دو و بزور معقود از حاجت کنند

وآب بادیان

وآب بادیان و گل شکر دروی که اختیار سکنجبین ساده عسلی و شربت غوره عسلی و گل شکر
با سکنجبین سرشته این همه شربت‌ها موافق است و هر است شربتها و اتوازه آن با طبیعت باشد
که بحکم مشاهده صرف میکنند و میکاهد و می‌افزاید و هرگاه که اثر نضج پدید آید تدبیر استفراغ برفق کنند
و گل شکر که اختیار با سکنجبین آمیخته موافق باشد و شراب افسنتین صواب باشد تربد سفید
نیم درم سنگ و غاریقون نیم دانگ سقمونیا اندر شراب گل با گل شکر سرشته مسهل لطیف
و سبک باشد و اگر با استفراغ قوی‌تر حاجت افتد مطبوخ خیار چنبر دهند و از پس استفراغ
قرص گل دهند آن بگیرند گل سرخ کوفته و بیخته ده درم سنگ سنبل سه درم سنگ
اصل السوس صد پنج درم سنگ تخم خیار مقشر و تخم کاسنی از هر یکی چهار درم سنگ شربت
یک مثقال و اگر صفرا و بلغم برابر باشد بگیرند گل سرخ ده درم سنگ مصطکی یک درم سنگ سنبل
دو درم سنگ تخم کاسنی پنج درم سنگ شربت یک مثقال با گل شکر تناول کنند

حمی الحصبه و الجدری تب آبله و حصبه باید دانست که آبله و حصبه
هر دو از یکجنس است و هر دو از جوشیدن خون باشد لیکن ماده
آبله خونی باشد گرم و بسیار میل تری دارد و ماده حصبه خونی
باشد صفراوی و اندک میل بخشکی و گرمی دارد و بدین سبب
است که بثرهای حصبه کوچک است و از پوست بر داشته‌تر است
و از بهر آنکه خصبه از خون تباه‌تر باشد و کشنده‌تر است و جوشیدن
خون اندر تن مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی غیر طبیعی و عارضی و آنچه
طبیعی باشد جوشیدن خون کودکان باشد از بهر آنکه خون کودک

کودک همچون شیر خام است و خون جوان همچون شیر پخته
و رسیده و خون پیر همچون شیری که قوت وی رفته و ترش
خواهد شد پس همچنانکه شیرهٔ خام بالطبع اندر خم بجوشد و لف و دردی
از وی جدا شود و شیرهٔ پخته صافی از وی جدا شود و چاره نیست
از بهر آنکه خون کودک اندر تن وی بجوشد و خامی بگذارد
و قوامی دیگر گیرد از بهر آنکه چیزی گرم و پخته شود و قوام گیرد با جوشیدن
و همچنانکه طبیعت واجب گیرد که دندان شیر بیفتد و دندان
قوی تر برآید واجب است که خون اندر تن کودک بجوشد و غذای
نخستین که از خون یافته باشد و فضلهٔ غذای مخالف ازلی
تربیتی کودکان در تن ایشان جمع شده باشد جدا شود و بدین
سبب کم کودکی باشد که او را آبله برنیاید لیکن از بهر
آنکه مزاجها و تربیتها و هوای هر موضعی و قوت مرتبتی یکسان
نیست و نیز بعضی را اتفاق چنان افتاده باشد که مادر او را
از پس پاکی حمل بوده یعنی پس از آنکه از حمل پاک شده باشد تا
بدان سبب مادهٔ تولد فرزند پاکیزه تر باشد و فرزندش
درست می‌زاید و آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی دیگر را حمل وقتی
دیگر افتاده باشد و مادهٔ تولد او با خلاط برآمیخته باشد و فرزند
نا درست باشد و قوت آبله بدو بیشتر و بدین سبب بعضی آبله

زود

زود برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی را
با سلامت و بعضی را خطرناکتر و بدین سبب قیاس میکند
که جوان را آبله برنیاید اگر جوانی را که در کودکی برنیامده باشد
یا اگر آمده باشد کم بوده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و غذاهای
گرم و تر بسیار خورده باشد یا خون وی از رطوبت پاک نشود
و بدین سبب ممکن است که اندر کودکی آبله برآمده باشد اندر جوانی
باز برآید و هرچه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی
و مردم پیر را آبله برنیاید مگر وقتی که هوا وبا باشد و بسیار
مردم را در آن شهر برآید و هوای بد و بخار و نفس ایشان
در وی اثر کند علامت [illegible] آبله با تب عظیم باشد و درد پشت
و باد در دسر و گرانی همه تن و سستی و ماندن و ترسیدن
اندر خواب و سرخی چشم و خارش و دمعه (اشک چشم) و خارش بینی و بعضی را
سرفه و درد گلو و تنگی نفس و گرانی آواز پدید آید و آبله سفید و
و سرخ و زرد و اندک و پراکنده تر امیدوارتر باشد خاصه آنچه
از وی بیرون آید و تمام و زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و در هم پیوسته
و بنفش باشد یا سیاه یا سرخ باشد و بر سینه و شکم بسیار بود و دیر
بیرون آید و دیر پخته شود خطرناک باشد و اگر نخست آبله آید
و پس تب آید سخت بد باشد و اگر آبله و تب گشاده شود

بنفشه و طلا از اول صندل سرخ و سفید و فوفل با آب عنب الثعلب
درمیانه شیاف مامیثا و حضض و زعفران و مر اندر آب کشنیز
و با اجزا آرد جو و با آب کشنیز و اگر تر شید که صلب شود کشنیز
بکوبند و با روغن گل بسایند و چون مرهم کنند و بر و نهند و اگر آب
اماس زخمی باشد یا سقطه صندل سرخ و زعفران را ساییده
راست با آب کشنیز تر سوده طلا کنند و پشم پاره را بر روغن گرم
مالیده بر نهند درد بنشاند باذن الله تعالی اماس سرد علامتها
گرانی باشد و گرم نباشد و همرنگ دیگر جای باشد علاج شب یمانی
اندر سرکه حل کنند و این سرکه تاب بیامیزند و پنبه یا پاره کوی
تر کنند و بر نهند و به بندند و روغن بمالند با آب و خاکستر چوب رز
ذملک
یا خاکستر چوب بلوط تر کنند و نهند و به بندند و اگر حاجت آید
با استفراغ رطوبت تدبیر آن کنند سرطان علاج مالیخولیا کنند
و آنچه طلا باید کرد بهترین آن باشد که صبر و اسفیداج اندر میان بانخ و صلاب
بسرب بسایند و با آب کشنیز تر طلا کنند خنازیر علاج استفراغ
بلغم و اجتناب از طعامهای غلیظ بسیار کنند و مرهم دیاخلیون
نهند نمله اماس گرم باشد سرخ یا سبز یا سیاه باشد با سوزش
ضعف و خفقان و غشی علاج دارالشراب صندل و قرص کافور و شراب
حماض قوت دهند چنانکه اندر علاج دل یاد کرده شد و آن موضع را

بد باشد علاج هرگاه که در شهری آبله بسیار باشد کسانی
که نیامده باشد فصد باید کردن و حجامت و از گوشت و شیرینی
و چیزهای گرم پرهیز باید کردن و با آب میوه‌ها طبع نرم کردن و چون
آبله پدید آید هوای خانه معتدل باید داشت و تن بجامه پوشیدن
و غرغره با آب سردی باید داد و صندل و کافور باید بوئیدن
و سرکه و گلاب در بینی کشیدن و آب کشنیز تر با نعناع و سماق
با عصاره تخم انار ترش و با مازو و گلاب سودن و در چشم اندر
چکانیدن سود دارد و اگر حلق گرفته شود شراب خرنوب غرغره کنند
و آب یخ و غذای پست جو با پست عدس آمیخته اندر آب انار ترش
یا اندر غوره و اندکی پیک المسک یا غوره یا سرکه بشیره مغز بادام
و اگر اندر سینه درشتی باشد پست اندر جلاب دهند و کشک
از کشک و عدس مقشر زنند سود دارد و اندر حقنه لعاب اسبغول
و لعاب دانه آبی و کشکاب رقیق و کدو و آب خربزه هندی
با آب غوره و آب ریواس و آب انار ترش آمیخته و بخمیس تخم
خرفه با این آبهای ترش آمیخته موافق است انشاء الله
مقاله چهارم اندر اماس و جراحتها اماس گرم و جراحتها علامتها لون این
سرخ باشد و گرم و با ضربان و با سوزش باشد علاج فصد
کردن و حجامت و استفراغ بمطبوخ هلیله یا بماء الفواکه یا با قرص

بنود

دمل

بیازند و خون اندک بمحجمه بکشند و هیچ طلا بکار رند ارد دمل
علاج فصد کنند و حجامت و بطبیخ هلیله و بخیبت چیزی کرد بر نهند
بزرقطونا بسرکه تر کنند و بر نهند و از پس سه روز آرد گندم دمان
خشکار اندر آب روغن پزند و بر نهند و خردل با انجیر بکوبند و ماز و
تخم کتان بر نهند و تخم کتان کوفته با سرگین کبوتر و خمیر بسرشند
و بر نهند به پزانند شری یا از بسیاری خون صفرائی باشد
یا بلغم شور علامت انچه خونی حرکت او بروز بیشتر بود و سرخ
باشد و انچه بلغمی بود حرکت آن بشب بیشتر باشد و فهم تنگ
همه تن باشد علاج انچه خونی باشد باب غوره طلا کنند و آب
غوره خورند و خون ساکن کرد و رگ اکحل بزنند و طبع باب فواکه
و خرما هندی نرم کنند و دوغ ترش و آب انار و قرص کافور
سود دارد و اگر مدتی ت دراز کرد دو درم هلیله زرد و دو درم
ایارج فیقرا السکنجبین بسرشند و بدهند و بلغمی را رگ هم زنند پس گلشکر
مسهل دهند و ایارج فیقرا با تربد و غاریقون و نمک هندی
و افتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند و بدهند و گرمابه سود دارد
حمره و نمله و نار فارسی و کاورسه این همه از جمله بثرات و اماسهای گرم
باشد اما نمله بثرهای خرد باشد در هم پیوسته می گردد و پهن باز می شود
و با خارش و سوزش و گزیدن بود و بعضی باشد که یکبثره بود و باشد که

وحمره
و نار فارسی
کاورسه

بثرات باشد همچون ثوالیل و حمره لحمی بر اماس
و رو د سیاه شود و تری کمتر بود و نار فارسی بثرات دقیق با خارش
و سوزش صعب کاورسه بثراتی بود خرد و میل بصلابت دارد
از بهر انکه ماده بلغم غلیظ بود علاج همه بیکدیگر نزدیک است
تسکین صفرا کنند باب غوره و آب انار و مانند آن پس فصد
کنند پس مطبوخ هلیله خورند و بمار الرمانین استفراغ کنند و صندل
و فوفل و شیاف مامیثا و اسفیداج ارزیز و گل ارمنی و آب
گشنیز و آب کاسنی و آب عنب الثعلب بسرکه و گلاب طلا کنند
وحمره پس از فصد مسهل دادن انار ترش اندر سرکه
بپزند و بسایند و بر سر و طلا کنند و بر وی نهند و اندر شبانه
روزی سه بار تازه کنند لیکن استفراغ بمطبوخ هلیله و افتیمون
و تربد خالی نگذارند و کاورسه را همین علاج است
اگر سفید شود رگ گوش زنند و آن خون در وی الند
و هم سرخ طلا کنند و رگ قیفال زنند و بر کردن حجامت
کنند و بگیرند کشته خشک سوخته و سفال تنور کهن و حنا را بکوبند
و با سرکه و روغن گل طلا کنند و اگر تر بود هم فصد
و حجامت کنند و استفراغ کنند بمطبوخ هلیله و حب
قوقایا و بگیرند روی سوخته و قنبیل از هر یکی یکدرم سنگ

ثولول

زراوند طویل قلقطار جر از هر یکی وصبر یکدرم بسرکه و روغن گل
طلا کنند ثولول سبب ثولول خلط غلیظ بلغمی یا سودا
یا مرکب از هر دو بود علاجش اگر بسیار بود و غلبهٔ خون بود
فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب نبود بر مسهل
اقتصار نمایند و اگر عدد آن اندک بود بطلا دفع کنند بسیاه
دانه و گزمازو و با سرگین بز بسرکه طلا کنند زایل شود و زرنیخ
زرد با مویز دانه بیرون کرده طلا کنند نافع است
صمغ و کثیرا و هلیله زرد کوفته بسرکه بسرشند و اگر سخت
قوی است استفراغ کنند بمطبوخ افتیمون و یا بماء الجبن و بگیرند
وسرکه — مازوی ناسفته و بول گاو و بپزند تا مازو نرم شود و بسایند
و مازو و کثیرا و رخبین بسرکه طلا کنند سود دارد
کرم و خشک باشد و علاج خشک را گرمابه و خوش آب
و شستن بآب چغندر و آب نخود و استفراغ بماء الجبن
و بگیرند تخم ریواج و استخوان زرد آلوی تلخ از هر یکی یکدرم
بکوبند و بیامیزند و بسرکه تر کنند و بحجرات بسرشند
وانذر — یا بگنجد ... گرمابه طلا کنند سه روز
و ... فصد کنند و بطبیخ شاهتره استفراغ
کنند و بگیرند گندش دو درم زراوند طویل چهار درم خصیة

جراحت

الثعلب شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته
سه درم بکوبند و بیامیزند و بسرکه تر کنند و در روغن حل کنند
و طلا کنند در گرمابه یا در آفتاب جراحت هر جراحتی که تازه
باشد و جراحت افتاده باشد اولیتر آنست که هر دو لب آن
فراهم گیرند و نگذارند که چیزی در میان جراحت افتد چون موی
یا روغن یا زعفران و خشک بند کنند و اگر جراحت ناهموار باشد
و زاویها دارد بشکافند و سرخ کنند پس علاج کنند و دارو
تر بگیرند اسفیداج ارزیز و مرداسنگ از هر یکی یکجزو و مر
و مازو از هر یکی نیم جزو بسایند و بکار دارند داروی که خون
باز دارد بگیرند صبر یکجزو و قشور کندر یکجزو و دم الاخوین انزروت
از هر یکی نیم جزو بکوبند و بکار دارند و سرگین اسپ و سرگین خر سوخته
و ناسوخته سود دارند علاج زراوند مدحرج کوفته و با انگبین سرشته
و بیخ نی کوفته و پخته با انگبین سرشته بر نهند خار و پیکان بیرون آورد
قروح — ریش بلخی علاج فصد و استفراغ صفرا و تسکین حرارت
بشراب غوره و شراب زرشک و شراب ریباس و شراب
لیمو و قرص کافور و طلا و مرهم اسفیداج قروح به ریشها پلید
بکشند علاج درد روغن زیت و شب یمانی و انگبین
از هر یکی راستا راست روغن مورد و موم چندانکه کفایت بود درهم سازند

مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوان و کوفتگی و فشاردگی
و بیرون آمدن بندها از جای خویش هرگاه که ازین نوع آفتی
برسد در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی باشد محجمه را
بران موضع نهند و خون را بدان جانب کشند و خون را
بدیگر جانب کشند و طبع را بحقنه نرم فرود آرند و الا
بآب میوه‌ها فرود آرند و مشرودیطوس بدهند و
باریوند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا کشکاب و اسفاناج
و ماش مقشر بروغن بادام اما الم بمعده رسید سکنجبین
ساده دهند ما که با ولبته از هر یکی پنج درم گوز سرو
زعفران و صبر از هر یکی یکدرم سنگ بآب لسان الحمل
بسرشند و بر معده نهند و ببندند و اگر الم بجگر رسیده بود
بگیرند ریوند چینی ده درم مغسول و طباشیر از هر یکی ده درم سنگ
بکوبند و بیزند شربت دو درم سنگ با سکنجبین بگیرند صندل
سفید و گل سرخ و بنفشه خشک ا[illegible] سنگ آرد جو
سه درم مشک زعفران یکدرم سنگ کافور نیم درم سنگ
بگلاب و روغن گل بسرشند و بر جگر نهند و اگر حرارات
کمتر باشد بگیرند گل سرخ پنج درم مصطکی و دارچینی از
هر یکی دو درم برگ مورد دو درم سنگ لادن دو درم سنگ
بردع

82

بروغن چربی کنند لادن را اگر بروغن یاسمین گداخته و داروها بدان بسرشند و بکار دارند
شکستگی [illegible] از جای بیرون آمده اند اما علاج کشیدن است چنانکه بجای باز شود
و بر راست کردن و بستن لیکن کشیدن برفق باید چنانکه درد عظیم تولد نکند و از زور
شدن عضو را بروغن گل چرب کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بروی کنند و نه بندند
و باشد که زود دمل گشاید و اگر آسیبی بعصب آمده باشد زیادی بروغن نرگس یا روغن
سوسن بسرشند و نخست بشراب تر کنند و پس بروغن بسرشند و روغن شبت گرم کرده
و روغن بابونه و روغن صنوبر گرم کرده پیوسته در وی چکانند و داروها شکستگی
ازین نوع سازند بگیرند حنا و ماش مقشر از هر یکی ده درم صبر و مورد و گل خطمی سفید
عصاقیا از هر یکی پنج درم گل ارمنی بیست درم سفیده تخم مرغ بسرشند و بکار دارند
و اگر بچیزی گرم حاجت آید مرزنگوش و اکلیل الملک و راسن و برگ سرو زیادت
کنند و اگر از بستن درد فزاید بگشایند و آسایش دهند و باز برفق ببندند
در حال سفیده خایه مرغ طلا کنند با روغن گل پس اسفیداج بروی نهند و بگیرند سفیده
و زیره و مرداسنگ از هر یکی سه درم صبر زرد او دو طویل از هر کدام یکدرم با موم و روغن
گل بسرشند و طلا میکنند آماسی باشد که اندر ناخن پدید آید علاج نخست
فصد کنند و بزر البنج و افیون پر که تر کنند و بر سر آن نهند خرقه تر کرده بآب سرد بر سر آن
بپوشند و هر ساعت برمی گیرند و باز تر کرده می پوشند و نیز اگر همه روز انگشت اندر
آب سرد باشد صواب باشد و اگر ساکن نشود اندر روغن می نهند علاج قی کردن
و ایارج لوغاذیا یا بمطبوخ افتیمون استفراغ کنند و اطریفل نهاده و بکار دارند

وطلا بدار و های قوی تر کنند بگیرند برگ مافریون خربق سفید فلفل بوره

برکه بزنند و نطرون و براده آهن و دارچینی و کف دریا کوفته و بیخته

افکنند و لب بیند تا مجول قالیه شود و اندر آفتاب طلا کنند و چندان که توانند

صبر کنند پس بشویند و اگر آبله کرد از آن ابکفانند و آب بیرون کنند و صبر کنند

تا خشک شود باز معاودت کنند بگیرند شیطرج و نیل و فوه و شب یمانی همه را

در [illegible] خشک کرده همه بکوبند و برسرشند و نگاه دارند و فوه را اندر آب [illegible]

و بیالایند و دارو بدین آب حل کنند و طلا کنند بدو علاج [illegible]

استفراغ کنند و اطریفل کوچک و معجون نجاح بکار دارند بگیرند تخم ترب [illegible]

و کندش و شیطرج و تخم حنظل و مافریون و خربق سفید و فرفیون و [illegible]

تا راست بکوبند و [illegible] برکه طلا کنند اندر گرمابه باز [illegible] آتش یا آفتاب

اندر زینت — علاج ایارج فیقرا با شحم حنظل

دادن و ترنجبین افیتمون و خداوند مزاج گرم را اطریفل کوچک و طبیخ هلیله زرد

موافق بود و بیخ کبر تر و ایارج فیقرا اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند و [illegible]

[illegible] و فرفیون بزهره گاو بسایند طلا کنند و پیاز نرگس مالیدن سود دارد

علاج خطمی سوده و آرد نخود با برکه بسرشند و بدین طلا کنند و یک ساعت پس بشویند [illegible]

و اگر زهره گاو و شحم الحنظل با آن یار کنند قوی تر باشد [illegible]

و آب نخود بشویند و صبر اندر برگ چغندر بسایند و طلا کنند و یک زمان صبر کنند

پس بشویند و پیوسته موی را به آمله و هلیله سیاه می‌شویند و روغن مورد و [illegible]

بکار دارند — علاج پای را از خاک و غبار نگاه باید داشت

بگیرند مازو و صمغ عربی بیخته و کوفته نرم بروغن [illegible] سرشند و پای

بکوبند و برسرشند و بر کوفتگی کنند و کاغذی بر روی آن نهند تا دارو بر روی خشک شود

و این دارو پس از آن بکار دارند که از گرمابه شسته و مالیده و پاک کرده باشند

زینت روی رنگ کردن داروهای که بدان روی روشن گردد

بگیرند آرد باقلی و آرد نخود و کتیرا و تخم ترب همه کوفته اندر شیر تازه بسرشند

و طلا کنند و همه شب بگذارند و بامداد به آب گرم بشویند و اندرین آب سبوس

و بنفشه خشک پخته باشند [illegible] و شیر تازه و به مغز [illegible] و مغز [illegible]

و انار شیرین و زرده خایه نیم برشته و انجیر خشک [illegible] کنند تا و اندکی [illegible]

و اندکی زعفران و اندکی شیر خوردن رنگ روی را صافی کند و برافروخته دارد

بوی اندامها خوش کردن و بوی عرق [illegible]

و [illegible] خوردن و شراب ریحانی بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند و رنگ

روی صافی کند و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و آن را پیش از طعام

و بعد از طعام بکار توان داشت — در علاج زهرها اول کسانی که

دشمنان دارند و تهمت آن باشد که ایشان را چیزی زیان کار دهند طریق

احتیاط سه است یکی آنکه اندر جایگاه تهمت طعامی و شرابی که طعم آن سخت قوی باشد

نخورند خاصه چیزی که سخت شیرین بود یا سخت ترش باشد یا سخت تیز یا سخت شور

نخورند و دست باز کشند از بهر آنکه طعم چیزهای زیان کار و بوی آن اندر چنین [illegible]

طعامها و شرابها پوشیده توان کرد دوم طریق آنست که آنجا که احتمال
نباید طعام و شراب ناخورده نبود و حاضر نشود از بهر آنکه اگر چیزی زیان کار دهند
طعم و بوی آن به سبب دریافت طعام و غیبت بدان بر مردم پوشیده گردد و نیز از
چیزهای زیان کار اندر حال گرسنگی و تشنگی زودتر اثر کند و اندر رگها زودتر
اثر کند و راه یابد و بگذرد و قوت بدل رسد و اگر طعام و شراب خورده باشد
قوت این چیز نخست بر طعام آید و ضعیف شود و از بهر آنکه رگها ممتلی گردد
زهر گذر نیابد و بدل نرسد و باشد که اندر طعامهای که وی خورده باشد چیزها
بوده باشد که قوت زهرها بشکند سیم طریق آنکه بر سبیل احتیاط در خانه
خود چیزها خورند که مضرت دفع کند از زهر و قوت آن از دل باز دارد
داروی که از جنس غذا است بگیرند چون مغز بادام کرده در ترکیب
سیر اسپ خشک و دعاک و سرشت از هر یکی یک درم انجیر چندان که دیگر چیزها بان
بتوان سرشت همه بکوبند و بسرشند شربت چند یک جوز و گوشت قنبرید
راسو که او را بتازی ابن عرس گویند بخاصیت بیشترین زهرها
دفع کند و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق غاتیب
و تریاق اطیلن همه پیش از آن و پس از آن مضرت زهرها دفع کننده است
لیکن باشد که مزاج هر شخصی هر وقتی از معجونها احتمال نکند مضرت نیز خود تن
نقد نتوان کرد و هنوز مضرت نا رسیده
آنست که هرگاه که جنس آن نباشد و بیابد که زهری داده اند در حال قی کند بیش

ازانها

اندانکه قوت آن در بدن پراکنده شود و آب نیم گرم و روغن
می خورند و بسیار قی کنند و مطبوخ شبت از انکه بوره و روغن بسیار قی
پیش آید و هرگاه که تمام خورده باشد شیر تازه خورند بسیار و اگر از شیر تر قی افتد
نمک نیکو باشد و اگر شیر حاضر نباشد مسکه که اخته بجای آن باشد و لعاب تخم کتان
و سپیدبا که اخته و شراب شیرین سود دارد و اگر از معجونهای بزرگ چون تریاق
و مثرودیطوس و نیز آن تولد حرارتی کند آب یخ و روغن گل می باید داد و بدان
غرغره فرمود و اگر درخواب شوند نباید گذاشت و هر تدبیر که ممکن گردد
بیدار باید داشت و اگر طعام خورد بسیار باید داد یا اگر قی بخیند بسیار طعام
بدان چیزی غلبه کند و چیزی که معده ممتلی گردد قی کردن آسان شود اما داروهای که از زهر
جانوران زیان کار دهند شیر لاغیه که آن را بتازی کوشنجه خوانند گزیدن افعی را نافع
است و شراب انگوری که افعی دران افتاده باشد و مرده گزیدن همه جانوران را نافع بود
و مقدار دو درم تخم ترنج سوده زهرهای جانوران است پنج انگدان با ترنج هر همه سود دارد
طلا کنند نوع سفید است و شیر خام و بچه بادرنگ و سرشته چند سپیدتر بار و عرز است سرشته
عصاره سداب و عصاره کنند تا باعصاره بود نه جوش و بلسان زهره گاو و سیر و نمک
بر زهر سرشته ضماد کرده پادزهر همه جانوران است کزیدن این همه مختصر بس از این احتمال نکند
و داروهای دیگر در کتاب ذخیره خوارزمشاهی باید جست تمام شد کتاب حفظ علاجی

بعون الله تعالی و حسن توفیقه

تم

85

121

120

نزله بندی که ماده نزله را ببندد افیون زعفران صندل سفید صندل
سرخ شاف ماميثا حضض مکی پوشش ورد بندی برگ مورد صمغ عربی
صبر سقوطری کتیرا اسپغول این جمله را یک یک در هاون روین نرم کنند
و بعد از آن بحریر به بیزند و یکدیگر مخلوط کنند و آنکه با هم بسایند تا یک
جسم شود بعد از آن بزرده تخم مرغ بسرشند انقدر که بدان احتیاج داشته
باشند و بعد از آن بر کرباس آب انار رسیده اندایند و بآتش گرم گردانند
از زیر بیخ گوش تا بدان بیخ گوش طلا کنند نزله را ببندد و بغایت مفید
بود و مجربست

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاه ولو شاء لفعل

1318